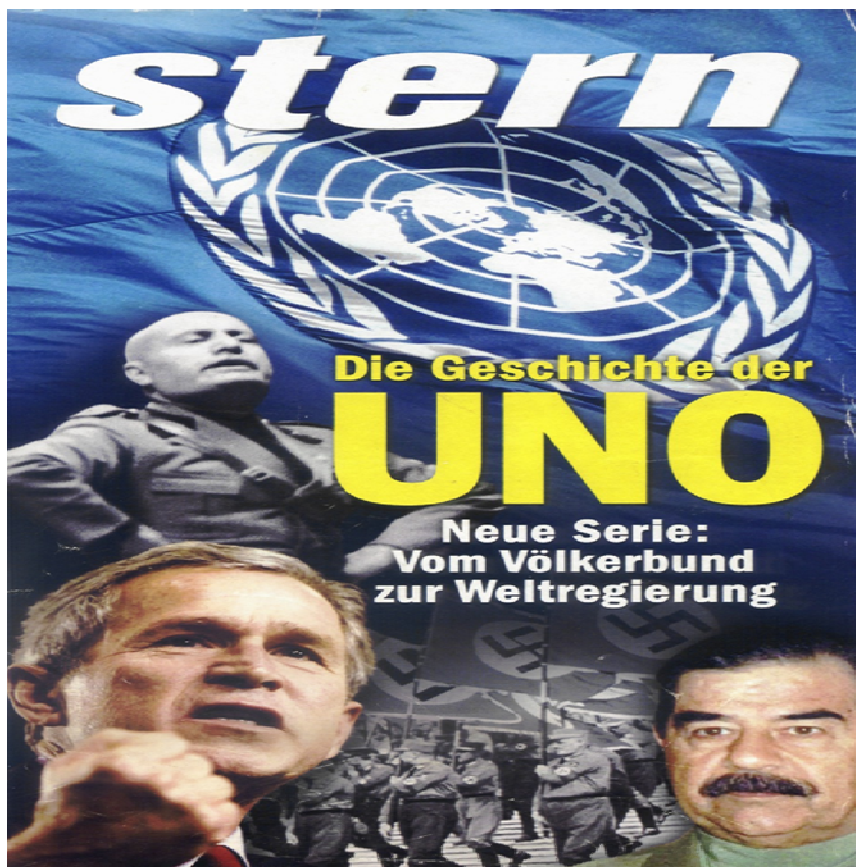


از مجمع ملل تا دولت جهانی



نویسنده: (Cornelia Fuchs)

برگرداننده به فارسی - خالد یوسف نظری

انتشارات کاوه

از مجمع ملل تا دولت جهانی



نویسنده: (Cornelia Fuchs)

از مجمع ملل تا دولت جهانی

نام کتاب: از مجمع ملل تا دولت جهانی

نویسنده: (Cornelia Fuchs)

ترجمه از جریده هفته وار آلمانی (Stern) اشترن - شماره های ۱۲، ۱۳، ۱۴ و ۱۵ - ۲۰۰۳

برگرداننده به فارسی: حامد یوسف نظری

آرایش: بنگاه انتشارات «کاو»

آرستاز: حامد یوسف نظری

چاپ: بنگاه انتشارات «کاو»

تیراژ: چاپ سوم ۵۰۰ نسخه - ۸ مارچ ۲۰۱۰م

تماس با ما:

تلفن: (۰۰۴۹)۰۲۲۳۴ / ۲۷۶۸۴۵

فاکس: (۰۰۴۹)۰۲۲۳۴ / ۲۷۶۸۴۶

kaweh-verlag@gmx.de

نشانی برقی:



ادا

به مناسبت ۸ مارچ روز جهانی زن و، همبستگی با زنان و

به آنانیکه علیه تبعیض جنسی می رزمند و به تمام زنان و مردان آزادی خواهی که در راه

ترویج و ارتقای برابری انسان بدون در نظر داشت جنس کار و پیکار می نمایند و در تحقق جامعه انسان محوری در تلاش

بوده، و در راه شکوفایی همه جانبه نوع بشر می اندیشند.

سخن مترجم و ناشر:

در جنگ اول جهانی با استفاده از گازات زهری و آتشین که باعث مرگ میلیون ها انسان شد و قیافه جنگ را وحشتناکتر و خشناکتر ساخت و با اسلحه مدرن آن زمان از هیچ نوع جنایت به مقابل بشر دریغ نکردند.

جنگ جهانی اول در همه جهان دامنه فلاکت بارش را گسترده بود نه تنها نظامیان در جبهات جنگی بلکه انسانهای که در جنگ اشتراک نداشتند از خطر آن در امان نماندند. شهرها و قصبات یکی پشت دیگری تبدیل به ویرانه شدند، فقر و گرسنگی و ده ها آفات و امراض دیگر مانند کولرا، تیفوس باعث مرگ هزاران انسان بیگناه و ناتوان شد.

در این اوضاع و احوال که همه خسته و متنفر از جنگ بودند، در اورپا اعلامیه های پخش میشد که پیام آوری بهشت موعود را در این جهان که انسانها همدیگر را زنده میخوردند به ارمغان داشت.

رئیس جمهور امریکا (وودرو ویلسون **Woodrow Wilson**) با طرح ۱۴ مادهء بعنوان نجات دهندهء انسان از جنگ همچو مسیحی که وحی الهی را پیام آور بود قدم به اروپای جنگ زده گذاشت. در اروپا از وی استقبال گرمی صورت گرفت، مثلا در ایتالیا جلو عکس اش شمع روشن کردند، در فرانسه تمام کوچه (خیابان) شانزه لیزهء پاریس را با چراغ های تزئینی و شعارهای «زنده باد ویلسون» غرق در نور کرده بودند.

ویلسون که در دسامبر یا ماه کریسمس یا تولد مسیحی ۱۹۱۸ وارد اورپا شد پیام از عصر جدیدی را باخود به ارمغان آورد که تا آن روزگار فقط در تفکر فیلسوفان مثل کانت و ژان ژاک روسو خطور کرده بود، اما این بار پیام آور این طرح از طرف یک رئیس جمهوری مثل امریکا تبلیغ میشد (که دنیای آینده باید بدون جنگ باشد دیگر هرگز نه جنگ) و جنگ برای همیشه نابود شود.

این مسیحی ایده آلیست که در اروپا فکر میکرد ند با این اندیشه می توان اشتهای سیر نا شدنی سیاستمداران اروپائی را تسکین میبخشد وی و امثال وی براین باور بودند که جنگ یک انحراف اخلاقی است باوجودیکه قشنگ می دانستند که جنگ وسیله سیاسی برای اهداف مشخص می باشد که علت جنگها در آن نهفته بود و همین جنگها است که سیاست های جدیدی را برای بعد از جنگ بوجود می آورد.

روی این اساس جنگ را نمی توان با پند و نصیحت و یا با پیمان ها و صلحنامه ها ولو هر قدر زیبا و صلح آمیز ترسیم و تحریر شده باشد از بین برد و صلح را برقرار کرد تا زمانی که عوامل اصلی آن که همائاً نیاز های اقتصادی، قدرت طلبی ها و جهانکشایی ها و بالاخره مستعمره کردن کشور ها یعنی برده کردن انسان های آزاده آن می انجامد جستجو نشود، تفاوت ندارد که این جنگ ها در بین کشور های قدرت طلب صورت می گیرد و یا تجاوزی به کشور ضعیفی باشد نتیجه هر دو یکی است ویرانی شهرها و نابودی انسان...، اما در جهت دیگر نتیجه آن منافع کشور غالب است که مغلوب باید آنرا بپردازد.

اگر جنگ را محصول سیاست بدانیم که هم چنین است پس سیاست هم محصول جنگ است که هر جنگی با پیمان ها و صلحنامه ها پایان می پذیرد و در عین زمان آغاز سیاست جدید برای جنگ جدید است در تاریخ بشر صلح همیشه موقتی بوده اما جنگ همیشه ادامه داشته و تا به امروز ادامه دارد.

پایان جنگ زمانی شکل واقعی بخود خواهد گرفت که سیاست هاییکه عوامل اساسی جنگ است باید از بین برده شوند نه اینکه مؤسسين سازمان ملل با شعار های ضد جنگ اساساً زمانی بدان اقدام کردند که انسان های جهان بجز از صلح و پایان جنگ انتظار دیگری نداشتند پیغام آقای ویلسون یک حرکت کاریزماتیک بوده و پیامش بعنوان یک رهبر کاریزما که بجز از قدرت طلبی سیاسی و اقتصادی در جوهر خود چیزی بهتر برای جامعه انسانی به ارمغان نیاورد. بگفته مارکس وبر: (ماکس وبر برای اولین بار هر دو بُعد شخصیت کاریزما را بررسی و تعریف کرد: اول عقلایی، به مفهوم دیوانسالاری و دوم عاطفی، مفهوم کاریزماتیک را ارائه نمود و تمایز بین این دو مفهوم را کاملاً مشخص ساخت. امروزه، مفهوم

دیوان‌سالاری به عنوان زیر بنای نظریه‌های مدیریت شناخته می‌شود، مفهوم عاطفی را وبر، کاریزما را چنین توصیف می‌کند: «ویژگی خاصی از یک شخصیت پدیده». رهبری کاریزماتیک یا رهبری مبتنی بر جاذبه استثنایی، به گونه‌ای از رهبری گفته می‌شود که دارای قدرت و توانایی الهام بخشی به پیروان باشد و این در حالی است که جامعه در بحران غرق است از احساسات عاطفی انسان که توانایی‌ها صرفاً از نیروی شخصیت و تعهد فرد سرچشمه گرفته باشد. در این نوع رهبری، رابطه‌ای بدون استفاده از پاداش‌های مالی و اعمال زور برقرار می‌شود.

اگر همینطور به طرح آقای ویلسون دقت شود آنچه را که برمنبای این شعار «هرگز نه جنگ و جنگی برای پایان همه جنگ‌ها» که اساس سازمان بین ملل را گذاشتند نه تنها به هیچ جنگی پایان ندادند بلکه در تاریخ بشر این صد سال اخیر از خونین ترین قرن در تاریخ است آنقدر که خون انسانها در این قرن به زمین ریخته شد در هیچ قرنی در تاریخ بشر نشده بود و باید هم، همینطور باشد چون مشکل اصلی حل نشده است که در حقیقت امر سازمان بین ملل هم در اساس و بنیاد خودش آنطوریکه از تاریخچه آن معلوم است از بطن روزگاری تولد شد که جهان در چندین بحران دست و گریبان بود.

۱ - بحران حاکمیت اقتصادی در جهان.

۲ - بحران حاکمیت سیاسی در جهان.

۳ - بحران سرنوشت جهان یعنی خلا قدرت بعد از جنگ.

مؤسسين این سازمان این سه نکته بالائی را خوب درک کرده بودند که جهان بعد از جنگ با جهان قبل از جنگ فرق می‌کند و تضاد هاچندین مراتبه حادثر شده است که می‌توان تضاد هارا قبل از جنگ و بعد از جنگ این طور خلاصه کرد:

قبل از جنگ

۱ - تضاد و رقابت درون نظام سرمایه داری که در بین امپراتوران آن عصر بود...

۲ - تضاد آشتی ناپزیر بین امپراتوران و آزادیخواهان و استقلال طلبان درکشور های تحت مستعمره...

بعد از جنگ:

۱ - تضاد بین کشورهای غالب و مغلوب.

۲ - تضاد بین کشورهای سرمایه داری.

۳ - تضاد بین کشورهای هائیکه استقلال بدست آوردند و مستعمره گران.

۴ - تضاد میان سرمایه داری دولتی اتحاد شوروی وقت و ایالات متحده بالای نقش سرمایه داری بازار آزاد غرب بخصوص بعد از جنگ دوم جهانی بنام یک قدرت جهانی رقیب علیه نظام سرمایه داری بازار آزاد غرب قدهلم کرد. که در نتیجه جهان به دو اردوگاه شرق و غرب منقسم گردید.

این نکته را هم باید در نظر داشت، که در زمان جنگ جهانی اول وقتیکه غربی ها به کمک آلمان از «لینن» و رفقاییشان و از تفکر سوسیالیزم و انقلابات کارگری بعنوان یک ابزار علیه امپراتوری تزار بهره بردند و هم جنبش های واقعی کارگری در اروپا و جهان به انحراف کشیدند و این را هم میدانستند که آنها در آینده شعاری مثل « کارگران جهان متحد شوید» عدالتخواهی و آزادی خواهی... » را خواهد داشت. نه تنها برای خنثی کردن این شعار و هم به انحراف کشیدن جنبش های آزادیخواهی و انقلابات اجتماعی، سازمان بین ملل را بوجود آوردند که هم تفکر سوسیالیزم را به لجن بکشند و از جهت دیگر نظام سرمایه داری و استعمار و استثمار را بنام سازمان بین الملل و حقوق بشر، بعنوان ناجی انسان ها نهادینه سازند بقول معروف (با یک تیر دو فاخته را شکار کردند).

نگاهی مختصر به اوضاع جهان قبل از جنگ اول جهانی

رقابت ها، سازشها و معاهده ها

۱. در سال ۱۸۸۲ م اعرابی پاشا در مصر علیه خدیو شورشی برپا کرد و این شورش موجب شد که انگلستان سرزمین فراعنه را اشغال کند.
۲. در تاریخ ۱۲ می ۱۸۸۱ م فرانسه به موجب عهد نامه «قصر - السعید» تونس را تحت الحمايه خود درآورد، دو سال بعد عهدنامه دیگری بسته شد که حکومت فرانسه را در تونس استحکام بخشید.
۳. در سال ۱۸۸۴ م کشور «انام» را دولت فرانسه تحت حمایت خود آورد و این اقدام موجب اختلافات و کشمکش هائی بین فرانسه و چین گردید.
۴. در سال ۱۸۸۴ م انجمن بین المللی کنگو که بدستور «لئوبولد» دوم پادشاه بلژیک تأسیس شده بود بعنوان یک دولت مستقل کنگو از طرف کشور های اروپائی شناخته شد و پادشاه بلژیک را بسلطنت خود انتخاب کرد و در «سنوات» ۱۹۰۷ - ۱۹۰۸ م کشور مستقل کنگو رسماً به بلژیک الحاق گردید.
۵. در تاریخ ۲۶ فوریه ۱۸۸۵ م کنفرانس عمومی در برلین تشکیل گردید و یک قرارنامه عمومی راجع به افریقای غربی و شرق میانه در آنجا به امضا رسید.
۶. در ماه دسامبر ۱۸۸۵ م فرانسه جزیره «ماداگاسکار» را تحت حمایت خود آورد لیکن ملکه «ماداگاسکار» سعی می کرد با تدبیر و مهارت قرارداد تحت الحمايگی را خنثی نماید. دولت فرانسه به ملکه اولتیماتوم داد و نتیجه نگرفت بالاخره در بهار سال ۱۸۹۵ سیاهان فرانسه حمله کردند و شهر «تاناناریو» پایتخت را اشغال

نمودند و ملکه را مجبور ساختند تحت الحمایگی را تبدیل به مستعمرهٔ فرانسه نماید.

۷. متصرفات آلمان و فرانسه در ساحل غربی افریقا و اقیانوسیه به موجب یک صورت مجلس که در برلین به امضاء رسید تجدید حدود شد.

۸. در ماه ژوئن ۱۸۹۰ م انگلستان و آلمان در مناطق نفوذ خود در ساحل شرقی افریقا تجدید کردند و زنگبار به صورت تحت الحمایه انگلیس در آمد.

۹. لرد دفرین «Dufferin» ۱۸۹۰ - ۱۸۸۵ م برمه (بیرمانی) را به مستعمرهٔ انگلیسی هند ملحق نمود.

۱۰. در تاریخ پنجم اوت ۱۸۹۰ م انگلستان و فرانسه مناطق تحت نفوذ خود را در ساحل غربی افریقا تعیین و تفکیک کردند.

۱۱. در سنوات بعد سیاست استعماری باز اکثر دول را به خود مشغول می داشت: عهدنامه های متعددی راجع به تحدید حدود مستعمرات بین دول منعقد شد و تقسیم قاره افریقا ادامه یافت.

۱۲. در تاریخ ۲۲ مارس ۱۸۹۳ م برای رفع اختلاف بین انگلستان و اتازونی در موضوع صید ماهی (فوک) در آب های بحیره «بهرینگ» محکمهٔ حکمیت در پاریس تشکیل شد و همان سال رأی داد.

۱۳. اهالی سیام در سال ۱۸۹۳ م بخاک «انام» تحت الحمایهٔ فرانسه هجوم آوردند و دولت فرانسه را به زحمت انداختند تا اینکه بموجب عهدنامهٔ ۳ اکتبر همان سال اختلافات رفع شد و چند سال بعد دولتین فرانسه و انگلیس در ضمن حل اختلافات بین خود شان از الحاق خاک سیام به مستعمرات خود صرف نظر کردند ولی قلمرو سیام را بین خود به دو منطقه تحت نفوذ تقسیم نموده و دریا

«رود خانه» مینام را حد فاصل شناختند شرق آن در اختیار فرانسه و غرب در اختیار انگلیس قرار گرفت.

در سال ۱۹۰۷ م قرارداد جدیدی بین فرانسه و سیام بسته شد که به موجب آن فرانسه برای تحت الحمايه خود پادشاه کامبوج سه ایالت تحصیل کرد و در عوض از حق قضاوت در باره اتباع خود صرف نظر و بندر گرات را واگذار نمود.

۱۴. در ماه نوامبر ۱۸۹۳ م در مراکش اسپانیولی ها مورد حمله کابیه‌های ریف واقع شدند و به موجب عهدنامه های مورخ ۵ مارس ۱۸۹۴ م و ۲۴ فوریه ۱۸۹۵ م این غائله رفع شد.

۱۵. قراردادها و معاهده‌ها و رقابت های جهانی در افغانستان:

۱- معاهدات «سه جانبه لاهور» ۲۶ جون ۱۸۳۸ م. میان شاه شجاع (نواسه و میراث دار تخت و تاج احمد شاه ابدالی)، رنجیت سنگ حاکم پنجاب، و مکناتن نماینده انگلستان امضا شده که مناطق وسیعی به رنجیت سنگ حاکم پنجاب واگذار گردیده که ذکر نام آن مناطق، از حوصله این نوشته خارج است.

۲- معاهده دوستانه قندهار در ۷ می ۱۸۳۹ م. میان شاه شجاع و مکناتن بعد از تاجپوشی در قندهار.

۳- معاهده اول جمروود، ۳۰ مارچ ۱۸۵۵ م. میان سردار غلام حیدر خان پسر امیر دوست محمد خان و جان لارنس

۴- معاهده دوم جمروود، ۶ جنوری ۱۹۵۷ م. میان سردار محمد اعظم خان (پسر امیر دوست محمد خان) و جان لارنس.

۵- معاهده گندمک ۲۶ می ۱۸۷۹ م. میان محمد یعقوب خان و کیوناری. (در حضور ۲۸ تن سرداران محمد زایی)

۶- موافقتنامه معروف دیورند ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳ م، میان عبدالرحمن خان و مارتیمر دیورند.

- ۷- معاهده دن- حبیب الله یا معاهده «خال»، میان امیر حبیب الله خان و لويس دن.
- ۸- معاهده صلح راولپندی ۸ اگست ۱۹۱۹ م، میان علی احمد خان و هملتن گرانت.
- ۹- معاهده «کابل» ۱۲ نوامبر ۱۹۲۱ م میان مرحوم محمود طرزی و هنری دابس.
- ۱۰- ارسال مکتوب رسمی از سوی سردار شاه ولی خان سفیر و وزیر مختار افغانی در لندن عنوانی آرتر اندیرسن، وزیر خارجه انگلستان در تایید و تصدیق معاهده دیورند.
- ۱۱- مذاکره و تعهد سردار نجیب الله خان، با ظفرالله خان، وزیر خارجه و «محمد علی جناح»، در رابطه به تأیید سرحد دیورند و تشکیل دولت پاکستان، در قلمرو موجود (آن سوی سرحد دیورند).
- تمام معاهدات فوق در مورد واگذاری سرزمین هایی است که در آن سوی سرحد دیورند امروزی قرار دارند. از جمله آن ها، دو معاهده یکی معاهده سه جانبه لاهور، (۲۶ جون ۱۸۳۸ م) و دیگری موافقتنامه دیورند، (۱۲ نوامبر ۱۸۹۳ م) «مادر» دیگر معاهدات هستند که، هر کدام پنج معاهده دیگر را در تصدیق و تایید خود دارند. (برای به دست آوردن اطلاعات کامل به کتاب «دوسوی دیورند: اتلاق تاریخ معاصر» مراجعه شود).
۱۶. متعاقب جنگ بین چین و ژاپن در موضوع کره که موجب عهدنامه صلح «شیمونوزکی» مورخ ۱۷ آوریل ۱۸۹۵ م به نفع ژاپن خاتمه یافت، دول آلمان، فرانسه و روسیه دخالت نموده و ژاپن را وادار کردند که بعضی از اراضی انتقال یافته به موجب عهدنامه نامبرده را به چین مسترد کند. بعداً خودشان از چین اراضی و مواقع مهمی را به صورت اجاره گرفتند.
۱۷. اواخر سال ۱۸۹۵ م در نتیجه تحریکات بیگانگان مقیم «ترانسوال» که اکثر آنها انگلیسی بودند و از حکومت افریقای جنوبی در خواست اعطاء حقوق سیاسی داشتند، عمال یک کمپانی انگلیسی از مرز تجاوز کرده خاک جمهوری جنوب افریقا را اشغال نمودند.

بوئرها اهالی (ترانسوال) اشغالگران خارجی را مغلوب و منکوب نمودند. این عمل وحشیانه اشغالگران در اروپا اثر منفی گذاشت، و همه جا از عکس العمل دلیرانه بوهرها اظهار مسرت نمودند حتی امپراتور آلمان به کروگر رئیس جمهور افریقای جنوبی تلگراف تبریکی مخابره نمود و اشغالگران که دکتر جیمس نام که در رأس آنها بود در دادگاه های (ترانسوال) و انگلستان تعقیب و محکوم شدند و ماده فساد بین انگلستان و جمهوری افریقای جنوبی تولید شد که عواقب وخیمی داشت: در تاریخ دهم اکتبر ۱۸۹۹ م درست چند ماه بعد از تشکیل اولین کنفرانس بین المللی لاهه، معروف به کنفرانس صلح، دولت انگلیس به بهانه اینکه دولت «ترانسوال» از شناختن حقوقی که بیگانگان باید داشته باشند مضایقه می کند و از تبعیت نسبت به انگلستان سرپیچی می کند، با ترانسوال و متحد او دولت «اورانژ» آغاز خصومت وجدال کرد و جنگ در گرفت. انگلیسها نخست شکست فاحشی خوردند لیکن بعداً قوای امدادی فراوانی فرستادند و بوئرها را مستأصل کردند و بالاخره به موجب قرار داد ۲۱ مارس ۱۹۰۲ م ترانسوال و اورانژ را ضمیمه خاک انگلستان کردند و به استقلال این دو کشور خاتمه دادند.

۱۸. در طی سال های ۱۸۹۵-۱۸۹۶ م دولت اتازونی از دکتترین (طریقه) مونرو استفاده جالب توجه و مهمی کرد: بین دولت ونزوئلا و انگلستان در موضوع سرحد گویان مستعمره انگلیس اختلاف بود، دولت اتازونی باستناد اینکه این اختلاف یک مسئله آمریکائی است مداخله کرد و چنین نتیجه گرفت که دعوی در سال ۱۸۹۹ م با رأی محکمه حکمیت که به ریاست «دومارتنس» دانشمند حقوق بین المللی تشکیل گردید فیصله یافت. همچنین وقتی که در سال ۱۸۹۵ اهالی جزیره کوبا علیه اسپانیا شورش کردند مجلس شورای اتازونی به عنوان اینکه پیش آمد کوبا یک مسئله آمریکائی است پافشاری نمود که اسپانیا حق ندارد نسبت به مستعمره خود اقدامی بکند، و از دولت اتازونی در خواست نمود که به نفع استقلال کوبا مداخله بکند. چند سال بعد یعنی در سال ۱۸۹۸ م بخاطر کوبا جنگی بین اتازونی و اسپانیا در گرفت که با اضمحلال اسپانیا پایان یافت.

اکثر مستعمرات اسپانیا از جمله مجمع الجزایر فیلیپین بدست اتازونی افتاد. بعلاوه در نتیجه این جنگ بود که دولت اتازونی در سیاست جهانی حائز اهمیت بیشتری گردید. همان سال اتازونی جزایر هاوایی را تدریجاً ضمیمه قلمرو خود کرد و سال بعد بوسیله معاهداتی که با آلمان و انگلستان بست وضعیت خود را در جزایر «ساموآ» تثبیت نمود.

۱۹. نهضت استعماری در سال های ۱۸۹۵ - ۱۸۹۶ م جدالی بین ایتالیا و حبشه پیش آورد که به شکست ایتالیا پایان یافت و عهدنامه صلح بین دو کشور در ۲۶ اکتبر ۱۸۹۶ م در «آدیس آبابا» به امضاء رسید.

۲۰. در سال ۱۸۹۴ م کشتار عیسویان در ارمنستان بار دیگر «مسئله شرق» را پیش کشید: دول بزرگ (آلمان، اطریش، انگلستان، ایتالیا، روسیه و فرانسه) اظهار عدم رضایت و دخالت کرده لیکن به ملاحظه حفظ موازنه و صلح اکتفا نمودند باینکه دولت عثمانی را وادار به اجراء اصلاحاتی بنمایند. غائله کشتار عیسویان بجزیره کرت سرایت کرد و اهالی آنجا هم تقاضای تضمینات و اصلاحاتی داشتند که با وساطت دول بزرگ اجابت شد.

لیکن دولت عثمانی در اجراء آن مسامحه میکرد و کشتار هائی در شهر های کرت واقع شد و در سال ۱۹۹۷ م اهالی کرت مجدداً قیام کردند و عیسویان آنجا الحاق جزیره را به دولت یونان اعلام داشتند. دولت یونان سپاهیان خود را در آنجا اعزام داشت. دول بزرگ مداخله کردند و از یونان خواستند که سپاهیان خود را احضار نمایند و نظر شان این بود که جزیره کرت دارای خودمختاری شود، ولی جزء قلمرو عثمانی بماند، دولت یونان از قبول این ترتیب امتناع ورزید. دول اروپا جزیره را اشغال کردند، کار نزاع بین یونان و دولت عثمانی بالا گرفت و جنگ در ماه آوریل ۱۹۸۹ م شروع شد و یونان شکست خورد. «ژرژ» شاهزاده یونانی را دول اروپا از طرف خود مأمور اداره آنجا نمودند و در سال ۱۸۹۹ م قانون اساسی مخصوصی برای کرت وضع شد با حق خودمختاری بشرایطی که

دول چهار گانه معین شود. پس از آن اغتشاشاتی روی داده و شاهزاده یونانی مجبور بکناره گیری گردید و دول حمایت کننده در سال ۱۹۰۶ م به پیشنهاد دولت انگلیس موافقت کردند که اختیار نصب کمیسر عالی کرت با پادشاه یونان باشد. دو سال بعد وقتی که بلغارستان از دولت عثمانی بکلی جدا شد جزیره کرت هم الحاق خود را به یونان اعلام کرد. لیکن دول اروپا آن را به رسمیت نشناختند و کشتی جنگی به آنجا فرستادند. مکاتبات شدید الحنی بین دولت عثمانی و یونان تبادل گردید و بالاخره در سال ۱۹۱۳ م بعد از شکستی که دولت عثمانی از دول بالکان خورد جزیره کرت را به فاتحین واگذار شد.

۲۱. در سال ۱۸۹۸ م دولت انگلیس برای تحکیم سیادت خودش در مصر تصمیم گرفت بنام خود و بنام خدیو به سودان لشکر کشی کند و آن کشور را از «درویشها» (پیروان انقلابی محمد احمد معروف به متمدی که از سال ۱۸۸۵ در سودان حکومت می کردند) بر باید. در تاریخ دوم سپتامبر ۱۸۹۸ م پیروزی در اوم دورمان نصیب انگلیسها شد. اوایل سال بعد آنها قراردادی راجع به حاکمیت و اداره سودان با مصر بستند با شرایط ذیل:

الف - همه جا در سودان پرچم انگلیس و مصر در اهتزاز خواهد بود.

ب - فرماندار کل سودان را خدیو مصر با تصویب دولت انگلیس نصب خواهد کرد.

ج - این فرماندار دارای قوه مقننه، قضائیه و نظامی خواهد بود. در طی لشکر کشی سودان بین انگلیسها با میسیون فرانسوی که از سال ۱۸۹۸ م کنار رود نیل در فاشودا استقرار یافته بود تلافی شد و در نتیجه اعتراضات دولت انگلیس فرانسه فاشودا را تخلیه کرد.

در ماه مارس ۱۸۹۹ م اعلامیه ای بین دولتین فرانسه و انگلیس صادر و به موجب آن حدود متصرفات دولتین در دره نیل علیا و کنگوی علیا سودان و صحرای افریقا معین گردید.

۲۱. در خاور دور- در سال ۱۸۸۲ م بین چین و فرانسه جنگی در موضوع تونکن درگرفت که به موجب عهد نامهء تین تسین در سال ۱۸۸۵ خاتمه یافت و چین از تونکن صرفنظر کرد و نواحی اطراف آنجا را هم برای تجارت فرانسه باز گذاشت. در سال ۱۸۹۴ م انگلیسها بین خاک چین و برمه (بیرمانی) تجدید حدود کردند و پاره ای امتیازات تجارتي در سرزمین چینی یونان تحصیل نمودند. در سال ۱۸۹۶ م سی کیانگ برای تجارت بین المللی باز شد.

بتاریخ اول ماه اوت ۱۸۹۴ م مونسوهیتو امپراتور نامدار ژاپن به چین اعلان جنگ داد. ژاپنها تمام خاک کره و قسمتی از منچوری را اشغال، و نیروی دریائی چین را مضمحل نمودند و زرادخانهء قلعه پورت ار تور بدست آنها افتاد و چین مجبور شد بموجب عهد نامهء شیمونوزکی سال ۱۸۹۵ استقلال کره را بشناسد بعلاوه جزیره فورموز و شبه جزیره لیائوتونگ را واگذار کند لیکن دول روسیه و فرانسه و آلمان دولت ژاپن را متقاعد کردند که از این شبه جزیره صرفنظر کند. و در مقابل غرامتی بگیرد. بعد چین را مجبور نمودند که پرت ارتور را به روسیه، کیائوچو را به آلمان، وی های وی را با انگلیس و کوانگ چوان را به فرانسه بصورت اجاره واگذار نماید.

در این کارزار ژاپن قدرت و اهمیت خود را نشان داده و وارد در صحنه سیاست بین المللی گردید. ژاپن با عده ای از دول اروپا عهد نامه هایی بست و کشور خود را برای تجارت خارجی باز کرد و ضمناً کاپیتولاسیون یعنی قضاوت قونسولهای بیگانه را در خاک ژاپن الغاء نمود. لیکن پیشرفت و مداخلات پی در پی خارجی ها در خاک چین موجب عدم رضایت عامه گردید و در نتیجه این عدم رضایت و خشم مردم چین در سال ۱۹۰۰ م (یعنی سال بعد از اولین کنفرانس صلح لاهه) کشتار عیسویان و بیگانگان در خاک چین نظیر کشتار ۱۸۹۴ م در ارمنستان واقع شد؛ راهزنان معروف به بوکسر ها که کمابیش با دولت چین تباری بوده بودند (معروف است که ملکهء چین آنها را باطناً تحریک کرده بود) عده کثیری از چینی های عیسوی و بیگانگان را بقتل رساندند، و وزیرمختار

آلمان در پکن یکی از مقتولین بود، و کلیه سفارتخانه‌ها در محاصره بود، و بیم آن میرفت که اعضای سفارتخانه‌های آنها کشته شوند. دول روسیه، فرانسه، انگلستان، آلمان، اتریش، مجارستان، ایتالیا، ژاپن و اتازونی برای انتقام و حمایت از اتباع خود کشتی‌های را با سپاهیان بچین اعزام داشتند و در تاریخ ۱۵ حوت ۱۹۰۰ م این سپاهیان که تشکیل یک ارتش بین‌المللی داده بودند وارد پکن شدند و سفارتخانه‌ها را نجات دادند. سال بعد سندی در پکن امضاء و به موجب آن دولت چین الزاماتی را قبول کرد و از جمله غرامات به دول نامبرده پرداخت، و متعاقب آن در سال ۱۹۰۲ م دولت چین عهدنامه‌های تجارتي با انگلستان، اتازونی و ژاپن منعقد نمود. همان سال دولتین انگلیس و ژاپن قراردادهای اتحادی بین خود امضاء کردند. برای حفظ صلح عمومی در آسیای خاوری و در ممالک هند و برای حمایت از منافع مشترک کلیه دول در خاک چین. همچنین قراردادی بین فرانسه و روسیه (مارس ۱۹۰۲ م) در همین زمینه و برای جلوگیری از هرگونه تغییر در اوضاع (استانوکو) در خاور بسته شد، ولی روسیه به پیشروی خود در منچوری معهدا ادامه می‌داد.

۲۲. در تاریخ ۸ آوریل ۱۹۰۴ م دولت فرانسه برای حل اختلاف خود با دولت انگلیس چندین فقره موافقت‌نامه بشرح ذیل امضا کرد:

الف - از امتیاز انحصاری شیلات در ارض جدید (نیوفوندلند) صرفنظر کرد و حق صید ماهی را در آنجا برای اتباع فرانسه و انگلیس قائل شد. در مقابل راهی به رودخانه گامبی یافت، جزایر لوس Los را تملک کرد و حق افتتاح یک جاده دائمی از رودنیژر به دریاچه چاد برای فرانسه تصدیق گردید.

ب - حدود مناطق نفوذ فرانسه و انگلیس در سیام معین شد.

ج - دولت انگلیس برای حصول توافق در امر زنگبار از اعتراض خود نسبت به تعرفه گمرکی دولت فرانسه در ماداگاسکار صرفنظر کرد.

د - اختلافات بین دولتین در موضوع **Nouvelles Hebrides** حل شد و بالاخره از همه مهمتر:

ذ - فرانسه از کلیه دعاوی خودش نسبت به مصر صرفنظر کرد و در عوض انگلستان از مراکش برفع فرانسه ترک علاقه نمود. بالنتیجه در تاریخ ۳ اکتوبر ۱۹۰۴م موافقت نامه بین فرانسه و اسپانیا امضاء و مناطق نفوذ این دو دولت در خاک مراکش معین و تفکیک شد. اما موافقت بین دولتین فرانسه و انگلیس در موضوع مراکش دولت آلمان را ناراحت کرد. در نتیجه مسافرت ویلهلم دوم امپراتور آلمان بطنجه و تظاهری که در آنجا برفع سلطان مراکش نمود و مذاکرات سیاسی بین فرانسه و آلمان بالاخره یک کنفرانس بین المللی در Algeciras (بندر جنوب اسپانیا) برای تعیین وضعیت متقابل بین مراکش و دول اروپائی تشکیل شد که کار خود را بصورت یک قرارداد در ۱۲۳ ماده راجع به پلیس انتظامی و تعقیب قاچاق اسلحه و امتیازات بانک دولتی و امور مالیاتی و گمرکات و کارهای فوائد عامه در تاریخ ۷ آوریل ۱۹۰۶ م تمام کرد.

در این قرار داد ظاهراً "حاکمیت و استقلال و تمامیت ارضی مراکش را تصدیق کرده ولی قوای انتظامی را در اختیار دولتین فرانسه و اسپانیا گذاشته بودند اما سال بعد که دولتین خواستند این قرارداد را به منسء اجرا بگذارند با مقاومت خصمانه دولت مراکش مواجه و مجبور شدند سپاهیان را به آنجا اعزام دارند بالاخره معارضه بین آلمان و فرانسه که موجب این جریانات شده بود با وصف آنکه در سال ۱۹۰۹م ظاهراً با یک موافقت نامه رفع شده بود ولی در سال ۱۹۱۱م به مرحله وخیمی رسید. دولت آلمان به بهانه اینکه اتباع آلمانی در ناحیه سوس Sous در معرض خطر هستند یک کشتی جنگی نزدیک آگادیر Agadir (بندر اسپانیا در طرف اقیانوس) فرستاد. و بعد از مذاکرات طولانی عهد نامه ای بین آلمان و فرانسه بتاريخ ۴ نوامبر ۱۹۱۱م منعقد گردید و به موجب آن آلمان حقوق فرانسه را در مراکش به رسمیت شناخت و در مقابل فرانسه هم قسمتی از مستعمرات خود را در کنگو با مختصر تعویضی در افریقای مرکزی به

آلمان واگذار کرد. در نتیجه این مصالحه فرانسه موفق شد در تاریخ ۳۰ مارس ۱۹۱۲ م قراردادی با سلطان مراکش امضاء کند و این مملکت را بصورت تحت الحمایه فرانسه درآورد و چون احراز این موفقیت بوسیله معامله با آلمان برای فرانسه گران تمام شده بود فرانسه با انتزاع قطعه از متصرفات اسپانیا در مراکش خسارات خود را جبران کرد. (اما تصفیه حساب نهائی راجع به مراکش در آخر جنگ جهانی اول بوسیله عهد نامه ورسای بعمل آمد، و به موجب آن آلمان از کلیه حقوق خود در مراکش تحت الحمایه فرانسه صرفنظر کرد).

۲۳. در ماه اوت ۱۹۱۰ م امپراتوری کره منقرض و خاک کره ضمیمه قلمرو امپراتوری ژاپن گردید.

تغییر حیوولتیک جهان و بوجود آمدن کشورهای جدید در نتیجه اوضاع بین المللی

- ۱ - در سال ۱۹۰۳ م ایالت پاناما از کولومبی جدا شد و خود را جمهوری مستقل اعلام کرد.
- ۲ - در سال ۱۹۰۵ م سوئد و نروژ اتحادی را که از سال ۱۸۱۵ داشتند منحل کردند یعنی از یکدیگر جدا شدند، و هر کدام بصورت کشور مستقلی درآمدند و در سال ۱۹۰۷ م دول آلمان و انگلستان و فرانسه و روسیه تمامیت نروژ را تضمین کردند.
- ۳ - در سال ۱۹۰۵ م اولین انقلاب در روسیه پیش آمد و روسیه دارای مجلس مقننه محدودی گردید.
- ۴ - در سال ۱۹۰۶ م مشروطیت در ایران اعلام گردید.
- ۵ - در ماه ژوئیه ۱۹۰۸ م در خاک عثمانی انقلابی روی داد و مشروطیت در آن

جا اعلام شد و آزادی خواهان معروف به «ژون تورک» یعنی ترکان جوان، زمام حکومت را بدست گرفتند.

۶ - در تاریخ ۵ اکتبر ۱۹۱۰م رژیم جمهوری در پرتقال اعلام شد.

۷ - در ماه فوریه ۱۹۱۲ م رژیم امپراتوری در چین منقرض و تبدیل به جمهوری گردید.

کنفرانس های صلح لاهه، کنفرانس لندن (۱۹۰۹م)

در تاریخ ۱۸ مه ۱۸۹۹ م به ابتکار نیکلای دوم امپراتور روسیه برای اولین بار کنفرانس معروف به کنفرانس صلح در شهر لاهه تشکیل شد (رویه شدید ویلهلم دوم امپراتور آلمان در سیاست اروپا از عزل بیژمارک مخصوصاً توسعه تسلیحات موجب نگرانی دول بزرگ به خصوص روسیه شده بود. روسیه که در فکر توسعه نفوذ خود در آسیا بود می خواست در اروپا خاطر آسوده داشته باشد و هرگونه خطری را از مرزهای اروپائی خود دور نماید) منظور از دعوت این مجمع بین المللی ابتدا این نبود که حقوق بین الملل را مدون کنند، یا این که دعاوی بین دول را به حکمیت ارجاع نمایند.

هدف کنفرانس بیشتر سیاسی بود و میخواستند که تسلیحات را محدود کنند و به این وسیله صلح عمومی برقرار شود. بعداً دستور این کنفرانس تغییر یافت و جنبه حقوقی آن غلبه کرد و سه موضوع اساسی مورد توجه قرار گرفت:

اول - تنظیم قواعد جنگ.

دوم - جلوگیری از جنگ بوسیله اقدامات اصلاحی میانجیگری و حکمیت (داوری).

سوم - تقلیل مخارجی که «صلح مسلح» به ملل تحمیل می کرد به وسیلهء جلوگیری از افزایش بودجه نظامی و سعی در تقلیل تسلیحات.

فقط بیست و شش کشور به لاهه نماینده فرستادند (بیست کشور اروپائی - دو امریکائی یکی اتازونی و دیگری مکزیک و چهار آسیائی یعنی ایران، چین، ژاپن و سیام) بنابراین، این کنفرانس شامل عموم کشورهای جهان نبود.

هر یک از سه موضوع فوق الذکر بیک کمیسیون رجوع شد. کمیسیون اول در طی یک اعلامیهء عمومی بطور کلی محدود کردن تسلیحات را برای سعادت مادی و معنوی بشریت توصیه نمود. ضمناً اعلامیه های اختصاصی دیگری مبنی بر تحریم بالونهای بمب افکن و استعمال گازهای خفه کننده و گلوله هائی که در بدن انسان متورم می شوند معروف به گلولهء دوم صادر نمود.

کمیسیون دوم دو عهد نامه ترتیب داد یکی قواعد حمایت از قربانی های جنگ را مطابق عهد نامهء ژنو مورخ ۱۸۶۴ شامل جنگ های دریایی نمود و دومی قواعد جنگ های زمینی را بر اساس اعلامیه بروکسل مورخ ۱۸۷۴ تنظیم نمود. ولی متأسفانه مصوبات کمیسیون اول و دوم را در جنگ جهانی اول کشورهای زیربط رعایت نکردند. کمیسیون سوم عهد نامه ای را راجع به حل مسالمت آمیز اختلافات بین المللی، ترتیب واقدامات اصلاحی و میانجیگری را به تفصیل پیشینی نمود. کمیسیون های بین المللی برای تحقیق و رسیدگی تأسیس نمود و هیأتی به نام دیوان دائمی داوری ایجاد و آئین داوری را وضع نمود.

بعد از ختم این کنفرانس بعضی از کارهای آن ناتمام و موکول به تشکیل کنفرانس دیگری شده بود. لیکن متأسفانه متعاقب آن وقایع ناگواری اتفاق افتاد:

خون ریزی در افریقای جنوبی که بوئر ها از استقلال خودشان دفاع می کردند و بالاخره قربانی استعمار شدند (۱۸۹۹)م. کشتار عیسویان در چین (۱۹۰۰)م، اعزام کشتی های جنگی آلمان و انگلیس و ایتالیا برای محاصرهء سواحل ونزوئلا (۱۹۰۲)م بالاخره با دخالت اتازونی به حکمیت تمام شد. جنگ روسیه و ژاپن

(فوریه ۱۹۰۴)، سازش‌ها و مسابقه‌ها در تصاحب مستعمرات و تقسیم آنها از قبیل سازش بین فرانسه و انگلیس در موضوع مصر و مراکش و سازش فرانسه و اسپانیا در خصوص مراکش (۱۹۰۴) م. و اعتراض آلمان و مداخله قیصر در کنفرانس الجزایر (۱۹۰۶) اینها پیش‌آمد هائی بودند که بر مشکلات بین‌المللی افزود، و مانع آن گردید تا کاری که در آخر قرن نوزدهم شروع شده بود تعقیب شود.

اما وقتی که در سال ۱۹۰۴ م کنفرانس بین‌المجالس صلح در شهر سن لوئی منعقد گردید از تئودور روزولت رئیس‌جمهور امریکا به اتفاق آراء تقاضا کردند، که از عموم ملل دعوت نماید کاری که در لاهه ناتمام مانده از سر بگیرند. روزولت اجابت کرد، و وزیر خارجه او به وسیله بخشنامه‌ای به عموم دول پیشنهاد فرستاد. اما جنگ روسیه و ژاپن مانع تجدید کنفرانس لاهه بود.

این جنگ به مناسبت دعاوی که این دو کشور راجع به منچوری و کره داشتند در تاریخ دهم فوریه ۱۹۰۴ م شروع شده بود. و از لحاظ حقوق بین‌الملل بخصوص بحر پیمائی مسائل جالبی را در پیش آورده است و با روسیه ختم شد و به موجب عهد نامه صلح که در تاریخ پنجم سپتامبر ۱۹۰۵ م در پورتسموث به امضاء رسید، روسیه دست ژاپن را در کره باز گذاشت که میتواند هر اقدامی را انجام دهد و از کلیه حقوق خود در باره پورت آرتور و جنوب جزیره ساخالین بنفع ژاپن صرفنظر کرد و بالاخره ژاپن و روسیه متقابلاً متعهد شدند که منچوری را به استثناء لیائوتونگ تخلیه نمایند. اختلافات و مسائل دیگری بین روسیه و ژاپن بود که سالهای بعد به وسیله قراردادهای جداگانه حل گردید. در جنگ روسیه و ژاپن نزدیک بود در ماه اکتبر ۱۹۰۴ م که نیروی دریائی روسیه در موقع عبور از دریای شمال به طرف خاور دور به کشتی‌های ماهی‌گیری انگلیسی تیراندازی کرده بودند، جنگ بین روسیه و انگلستان نیز مشتعل گردد، اما رسیدگی به این غائله به یک کمیسیون بین‌المللی ارجاع شد و در پاریس به فیصله نائل آمدند.

باری پس از ختم جنگ روس و ژاپن، وزیر مختار روسیه در واشنگتن به مناسبت پیشنهاد سابق الذکر وزارت خارجهء امریکا اعلام داشت که امپراتور روسیه مایل است کنفرانس دوم را نیز دعوت نماید.

در دومین کنفرانس صلح لاهه که روز ۱۵ ژوئن ۱۹۰۷ م در لاهه منعقد گردید چهل و پنج کشور شرکت کردند: ۲۱ کشور از اروپا که یکی از آنها دولت عثمانی بود، از آمریکا غیر از اتازونی کلیهء جمهوری های آمریکای جنوبی حضور داشتند. از آسیا همان چهار کشور ایران، چین، ژاپن و سیام (در آن آوان غیر از این چهار کشور، مملکت مستقل دیگری در آسیا وجود نداشت). ریاست جلسات این کنفرانس هم مانند کنفرانس ۱۸۹۹ م به نمایندهء دولت روسیه محول گردید. کار های این کنفرانس بین چهار کمیسیون تقسیم شد.

کمیسیون اول مشغول اصلاحات در عهدنامهء مربوط به حل و فصل مسالمت آمیز دعاوی و اختلافات بین المللی گردید و تشکیل یک دادگاه بین المللی برای رسیدگی به صحت ضبط و تملک کشتی دشمن — مطابق اصول حقوق بین الملل به وظایف این کمیسیون بعداً اضافه شد. از زمان کنگره بین المللی پاریس در سال ۱۸۵۶ م غنیمت و غارت در دریا ها از طرف راهزنان بحر پیمان **Course** تحریم شده، اما ضبط کشتی دشمن به وسیلهء نیروی دریائی مجاز بوده که صحت آنرا دادگاه مخصوصی در کشور ضبط کننده تعیین می کرد.

کمیسیون دوم مأمور شد اصلاحات در قوانین و شیوه های جنگ های زمینی به عمل آورد، به علاوه حقوق و تکالیف کشور های بی طرف را در خشکه و ترتیب آغاز مخاصمه را در جنگ ها تعیین نماید.

در کمیسیون سوم مسائل ذیل طرح شد:

ترتیب بمباران بندرها و شهر و قراء و قصبات از طرف نیروی دریائی.

استعمال اژدرها و مین های تحت البحری.

رفتاری که در بنادر کشور های بی طرف با کشتی های متعلق به دول متخاصم باید بشود. اصلاح عهد نامه کنفرانس ۱۸۹۹ م راجع به قواعد جنگ دریائی طبق اصول عهد نامه ژنو مورخ ۱۸۶۴.

کمیسیون چهارم مأمور مطالعه در مسائل ذیل گردید:

مسئله تبدیل کشتی های تجارتي به کشتی جنگی.

مسئله مالکیت خصوصی اموال در دریا ها.

قاچاق جنگی.

محاصره دریائی.

تخریب کشتی های بیطرف ضبط شده در موارد اضطرار (فورس ماژور)

تعیین قواعد جنگ زمینی قابل اجراء در جنگ دریائی.

کار های کنفرانس دوم لاهه در تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۹۰۷ م ختم شد. یکی از مفاد این کنفرانس آن بود که عده کثیری از دول در انجا بعضی قرارداد های بین المللی مفید را که قبلا تنظیم شده بود امضا کردند و همچنین به قرار داد ها و اعلامیه های کنفرانس اول لاهه ملحق شدند. از جمله مقررات کنگره پاریس مورخ ۱۸۵۶ راجع به تحریم راهزنی در دریا ها و مصونیت اموال اتباع دشمن که با کشتی های بی طرف حمل شود. و محاصره دریائی، همچنین قرارداد ژنو مورخ ۱۸۶۴ راجع به بهبود سرنوشت نظامیان مجروح.

کنفرانس دوم لاهه علاوه بر تکمیل مواد کنفرانس اول، سیزده عهد نامه جدید که راجع به قواعد بی طرفی و جنگ دریائی بود به امضاء رساند و در تنظیم این قواعد و سایر امور در این کنفرانس یک روحیه آزادی خواهی و بشر دوستی در بین نمایندگان دول حکمفرما بود که در کنفرانس های بین المللی قبل از آن یعنی در تاریخ روابط بین المللی سابقه نداشت. اموری که محال بود دیپلمات ها

از مجاری خصوصی عادی خودشان در پس پرده حل بکنند و به هزاران مشکلات بر می خوردند ولی در محیط این اجتماع به سهولت انجام یافت.

برای تدوین و ماده بندی قواعد جنگ دریائی بعداً "کنفرانسی به دعوت انگلیس در لندن تشکیل شد که از چهارم دسامبر ۱۹۰۸ م تا ۲۶ فوریه ۱۹۰۹ م مشغول کار بود ند. هر چند که اعلامیه نهائی این کنفرانس به تصویب دول نرسید، اما کنفرانس لندن در عمق خود از لحاظ توسعه و تکامل حقوق بین الملل حائز اهمیت تاریخی میباشد.

آنطوریکه جهان قبل از جنگ در بحران بود و بعد از جنگ در یک خلاء قدرت برای نظم و حفظ نظام سرمایه داری قرار گرفت که بدون شک می توانست نظام سرمایه داری را به بحران و چالش های شدیدی مواجه سازد، از اینجاست که اندیشه نقش قطب های قدرتمند را دو باره برای این هدف در یک سازمان محوری ایجاب مینمود تا جلو خودسری های قبل از جنگ گرفته شود.

آنچه آقای ویلسون تلاش داشت که با «پیمان صلح» نه برای همیشه به نظم قدیم پایان بخشد بلکه نظم جدید را بر همان مبنا بنا کند اما با شیوه های دیگر. از همین لحاظ طرح اتحاد با کشورهای قدرتمند را داشت تا بتواند خواسته های استعمارگران را در یک نظم مشترک سازمان بدهد تا جلو جنگ و تضاد امپراتوران بر سر تقسیم مستعمرات مثل جنگ جهانی اول گرفته نشده و دچار همچو مشکلات نشوند و همچنان برای حفظ نظام سرمایه داری علیه کشورهای و انسان های آزادی خواه متحدانه عمل کنند. از همین جا است که نام سازمان تا دسامبر سال ۱۹۴۱ م بنام (**The Axis Powers** - قدرت های محوری) بود.

این پیمان ۱۴ ماده ئی آقای ویلسون بیشتر توجیات ظاهر فریبنده را داشت، تا یک میثاق برای جهان جنگ زده، که بتواند در حل معضلات و عواملی که باعث جنگ شده بطور عادلانه و بیطرفانه برخورد نماید، آیا می توان از نظام سرمایه داری و کشورهاییکه مستعمره جو هستند انتظار صداقت داشت. در تمام ماده های درج شده از کشور عضو خواهان

است که صداقت سیاسی را در نظر داشته و عادلانه برخورد نمایند، آیا فریب انسان انحراف از حقوق بشر نیست؟ آقای ویلسون یک مسیحی ایده‌آلیست، مثل دیگر مذهب‌یون بدین عقیده بود که انسان و جامعه را می‌توان با پند و نصیحت تحت فرمان درآورد، ایشان بدون اینکه واقعیت‌ها را در نظر داشته باشند که علت جنگ انحراف اخلاقی نیست بلکه عامل اساسی همه جنگ‌ها شرایط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشورها است، ما امروز شاهد این حقیقت تلخ تاریخ هستیم، با وجودیکه از موجودیت سازمان ملل کمتر از یک قرن می‌گذارد اما امروز در جهان بیش از ۴۷ کشور هنوز در جنگ هستند و از صلح خبری نیست، حق انسان ضعیف هنوز پایمال می‌شود ولی سازمان ملل متحد تماشاگر آنهاست.

آقای ویلسون چنان با عاطفه از صلح و دنیای بدون جنگ برابری و برادری صحبت می‌کرد که بگفته (ژرژ کلمنسو نخست وزیر فرانسه) «انگار آدم دارد با خود مسیح حرف می‌زند - البته متعال بر ایمان فقط ده فرمان فرستاد و نه چهارده تا!» ...

افکار ویلسون بصورت «چهارده ماده» که به تاریخ ۸ ژانویه ۱۹۱۸م اعلام گردید:

۱. پس از عقد عهد نامه های صلح بطور علنی دیگر معاهدات بین المللی خصوصی و سری بهیچوجه نباید بسته شود و دیپلماسی در آینده مبتنی بر اصول صداقت و صراحت و علنی خواهد بود.
۲. آزادی مطلق بحر پیمائی در کلیه ابصار با استثنای آبهای ساحلی هم در زمان صلح و هم در زمان جنگ، مگر در مواردی که بحرهای کلاً یا بعضاً برای یک عمل بین المللی به موجب قرارداد های بین المللی مسدود شوند.
۳. از بین بردن کلیه موانع اقتصادی حتی الامکان و ایجاد شرایط تجارتي مساوی برای کلیه مللی که با صلح موافق باشند.

۴. اخذ تصمیمات کافی برای اینکه تسلیحات ملل باندازه ای محدود شود که واقعاً برای امنیت داخلی کشورها ضرورت دارد.
۵. دعاوی مستعمراتی باید طوری بیطرفانه و با وسعت نظر حل و فصل شود که نسبت با اصل حاکمیت هم منافع اهالی را رعایت کنند و هم تقاضاهای منصفانه دولتی را که مدعی حقی است در نظر بگیرند.
۶. تخلیه کلیه اراضی روسیه و حل کلیه مسائل مربوط به روسیه بترتیبی که برای این کشور امکان داشته باشد، با همکاری صادقانه سایر ملل در کمال استقلال و بدون هیچگونه مانعی وضع سیاسی و ملی خود را مرتب نموده و بوسیله حکومتی که خودش انتخاب نماید در جامعه ملل آزاد وارد شود.
۷. خاک بلژیک باید تخلیه و حاکمیت این کشور بدون هیچگونه محدودیتی اعاده شود. این اقدام مؤثرترین وسیله است برای اینکه ملل نسبت به قواعد و قوانینی که برای تنظیم روابط آنها وضع شده باز اعتماد پیدا کنند، والا حقوق بین الملل برای همیشه تضعیف خواهد شد.
۸. خاک فرانسه باید بکلی تخلیه شود و ظلمی که دولت پروس در سال ۱۸۷۱ م در مورد آلزاس و لورن بفرانسه نموده و قریب پنجاه سال صلح جهان را مختل نموده است باید رفع و جبران شود.
۹. در مرزهای ایتالیا باید با رعایت خواسته ملیت های قابل تشخیص تجدید نظر شود.
۱۰. به مردم کشور اطریش و مجارستان باید امکان اینکه خود مختاری پیدا کنند و در بین ملل مقامی داشته باشند داده شود.
۱۱. رومانی و صبرستان و مونته نگرو باید تخلیه بشوند، صبرستان باید راه آزاد به بحر پیدا کند و روابط بین کشورهای بالکان باید براساس تمایلات دول و سوابق

تاریخی تعیین شود این کشور ها باید تضمینات بین المللی برای استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت ارضی خودشان داشته باشند.

۱۲. برای قسمتهای ترکی امپراتوری عثمانی باید حاکمیت و امنیت تأمین شود لیکن سایر ملیت هائی که تابع این امپراتوری هستند باید بتوانند بدون مانعی موجودیت پیدا کنند و خودمختاری داشته باشند.

«بغازدارانل» باید بطور دائم باز و با تضمینات بین المللی معبر آزاد کشتی ها و مراودات تجارتي کلیه ملل شود.

۱۳. یک کشور مستقل لهستان باید تاسیس شود مشتمل بر اراضی که مسلمانان مسکن لهستانی ها باشد و راه آزاد به بحر داشته باشد.

۱۴. یک جامعه عمومی ملل باید تشکیل شود به منظور فراهم کردن تضمینات متقابل استقلال سیاسی و ارضی برای کلیه دول اعم از خورد و بزرگ.

(نقل از کتاب سیر روابط و حقوق بین الملل «دکتر احمد متین دفتری» - صفحه ۱۸۳ - ۱۸۵)

بالاخره آقای ویلسون موفق می شود در ۲۸ آوریل یا اپریل ۱۹۱۹ م در کنفرانس صلح پاریس اساسنامه مجمع ملل را به عنوان اولین بخش پیمان ورسای که جنگ را رسماً پایان یافته اعلام داشت به تصویب رسانده و سازمانی را بنا کردند که باز به همان شکل دیرینه و شیوه های پارینه عمل کردند که نه تنها به جنگ پایان ندادند بلکه آنرا به اشکال مختلفی وجهه قانونی داده با چهارده ماده در حقوق بین الملل درج نمودند، صلح در جهان تبدیل به خونین ترین جنگ ها شده و ابزار جنگ از جنگ اول جهانی به مراتب مخربتر، آدمکشر و ویران کننده تر گردیده است. خلع سلاح کشور های جنگجو تبدیل به دسترسی به سلاح های اتمی و انواع گازات زهری و شیمیایی مدرن گردیده عده زیاد از کشور ها دارای سلاح اتمی شده اند و یا در صدد ایجاد دستگاه های اتمی هستند در صورتیکه جلوگیری ازین نوع اقدامات نه بطور خاص بلکه به صورت عمومی نگردد در نهایت امر

می توانند در یک لحظه هزاران انسان را با استفاده از این نوع سلاحهای کشنده به نابودی و کام مرگ ببرند.

سازمان بین ملل (ملل متحد) از آغاز تا سال ۲۰۰۳م:

۱. سازمان (قدرت های محور) در ۲۸ آوریل ۱۹۱۹ م در کنفرانس صلح پاریس اساسنامه مجمع ملل را که در چهارده بند تدوین شده بود به عنوان اولین بخش پیمان ورسای اساس گذاشته شد و آلمان در ژوئن همان سال با وجودیکه اعتراض علیه قرارداد داشت باز هم مجبور به امضای پیمان گردید.

۲. بعد از توشیح پیمان ورسای، ۱۰ جنوری ۱۹۲۰ م محکمه جهانی جنایتکاران «دادگاه لاهه» در شهر (دن هاگ **Den Haag**) رسماً کار خود را آغاز کرد و طبق پیمان ورسای و یا صلح جدید آلمان مجبور به پرداخت ۲۲۶ میلیارد مارک طلا خسارت جنگی شده و هم مناطق (زارلند **Saarland**، دانزیگ **Danzig**، اوبرشلزین **Oberschlesien**) یعنی بطور کلی ۱۲ درصد از قلمروش و ۷۵ درصد از ذخایر آهنش را به قدرتهای پیروزمند واگذار شود همینطور جاپان و ایتالیا هر دو محکوم به خسارت جنگی شدند.

۳. در ۱۵ نوامبر ۱۹۲۱ م اولین نشست مجمع ملل در شهر گینف با حضور ۴۲ نماینده ملل آغاز بکار کرد.

۴. در سال ۱۹۲۱م مجمع عمومی در حل مناقشات بالای جزیره (هالند **Alland**) بین فنلند و سویدن و هم در جنگ بین پولند و ایتالیا میانجیگری کرد.

۵. در نوامبر ۱۹۲۱ م اولین نشست خلع سلاح در شهر واشنگتن امریکا برگزار گردید و امریکا، جاپان، ایتالیا، انگلستان مجبور به کم کردن کشتی های جنگی (قدرت ناوگان) گردیدند.
۶. در سال ۱۹۲۲ م بالتر حمله ترک ها به یونان در جزیره قبرس که در این جنگ نیم میلیون یونانی فراری شدند، و در نتیجه «آقای فریتوف نانس **Fridtkof**» از نروژی کمیسار عالی برای پناهنده گان موفق شد که بیشتر از صد هزار فراری را در مناطق جدیدی جاگزین نمایند.
۷. در سال ۱۹۲۳ م زمانیکه فرانسوی ها منطقه (رورگیت **Ruhrgebiet**) آلمان را اشغال کرد مجمع ملل بدون دلایل سکوت اختیار کرد.
۸. در سال ۱۹۲۴ م مجمع ملل در حل مناقشه بین ترکها و انگلیسها بالای منطقه نفتی (موسول - **Mosul**) میانجیگری کرد.
۹. در سال ۱۹۲۵ م ملل متحد در کنفرانس خلع سلاح ژنو استفاده از بمب های شیمیایی را محکوم کرد.
۱۰. در سال ۱۹۲۶ م آلمان عضو دایمی مجمع ملل متحد گردید.
۱۱. در سال ۱۹۲۸ م ملل متحد در پیمان کلوگ - بریان (**Kellog - Briand**) در حضور نماینده گان ۱۵ کشور جنگ را بعنوان یک ابزار سیاسی محکوم کرد.
۱۲. در گردهمایی سال ۱۹۳۳ م در کنفرانس خلع سلاح ژنو، که بعد از بقدرت رسیدن آدولف هیتلر برگزار شد و در نوامبر همان سال آلمان از مجمع ملل خارج شد و بعد جاپان همانطور از مجمع ملل خارج شد.
۱۳. در سال ۱۹۳۴ م اتحاد شوروی عضویت مجمع ملل را پذیرفت، مجمع ملل بعد از کشته شدن شاه یوگسلاوی در جنگ بین یوگسلاوی و مجارستان در حل قضیه مداخله نمود.

۱۴. در سال ۱۹۳۵ م ایتالیا به حبشه یا اتیوپی حمله کرد و مجمع ملل از راه حل عاجل بیچاره ماند.

۱۵. در سال ۱۹۳۷ م ایتالیا از مجمع ملل خارج شد.

۱۶. ۱۹۳۹ م اتحاد جماهیر شوروی بعد از حمله به فنلند از مجمع ملل اخراج گردید. قبل از آغاز جنگ جهانی دوم مجمع ملل ۶۳ عضو داشت در آغاز جنگ به ۴۳ عضو تنزیل یافت.

۱۷. در ۱۴ اوگوست سال ۱۹۴۱ م رئیس جمهور امریکا فرانکین روزولت با نخست وزیر انگلستان وینسون چرچیل در یک کشتی جنگی بنام «پرنس ویلز» در خلیج «پلا سنتیا» در حوالی نیوفاندلند (منشور آتلانتیک) را توشیح کردند و اولین سنگ بناء آنرا اساس گذاشتند که تا به امروز بنام (قدرت های محور) یاد می شد و بعد از آن بنام «ملل متحد» مسمی گردید.

۱۸. در بیست و یکم ماه نهم و دهم ماه هفتم سال ۱۹۴۴ م امریکا، انگلستان، اتحاد جماهیر شوروی و چین بعنوان اعضای ثابت و قدرتمند در اساسگذاری آن بنام یک سازمان جهانی با هم توافق کردند.

۱۹. در ۱۱ فبروری سال ۱۹۴۵ م در کنفرانس یالتا (فرانکین روزولت، وینسون چرچیل و جوزف استالین) با هم توافق کردند که سازمان باید به یک سازمان جهانی برای صلح و امنیت جهان ارتقا یابد.

۲۰. از ۲۵، ۴ تا ۲۵، ۶ در سال ۱۹۴۵ م ۵۰ کشور جهان در سانفرانسیسکو برای تأسیس سازمان ملل گردهمایی کردند.

۲۱. در ۱۰ جنوری سال ۱۹۴۶ م اولین مجمع عمومی سازمان ملل با حضور ۵۱ کشور عضو در لندن برگزار شد و در اکتبر همان سال منشور سازمان توسط پنج عضو ثابت مورد تصویب و بکار خود آغاز کرد.

۲۲. در ۲۴ جنوری سال ۱۹۴۶ م شورای عمومی سازمان ملل اولین قطعنامه در مورد استفاده صلح جویانه از انرژی اتمی را صادر کرد اما استفاده از سلاحهای اتمی، شیمیایی و زهری کشنده دسته جمعی محکوم گردید.
۲۳. در اول فبروری سال ۱۹۴۶ م آقای (تریگوه لی Trygve Lie) از نروژ بعنوان دبیر اول سازمان ملل انتخاب شد.
۲۴. در جون سال ۱۹۴۸ م سازمان ملل اولین نظارتگران خود را به فلسطین ارسال داشت.
۲۵. در دسامبر سال ۱۹۴۸ م شورای عمومی سازمان ملل تصمیم اعلامیه حقوق بشر را برنامه ریزی کرد.
۲۶. در ۲۷ جون سال ۱۹۵۰ م کوریای شمالی به کوریای جنوبی تجاوز نظامی نمود، شورای امنیت تصمیم به ارسال نیروی نظامی سازمان ملل به جنگ کوریا را گرفتند.
۲۷. در سال ۱۹۵۴ م شورای کمیسری عالی برای پناهنده گان جایزه صلح جهانی را دریافت کرد.
۲۸. در ۷ نوامبر سال ۱۹۵۶ م اولین نیروی نظامی سازمان ملل متحد بنام «کلاه آبی ها» یا «لشکر صلح» به کانال سوئز ارسال گردید.
۲۹. در سپتامبر ۱۹۶۰ م ۱۷ کشور جدید عضویت سازمان ملل را دریافت داشتند که ۱۶ کشور آن از افریقا می باشد این تحول در ظرف شش ماه سال صورت گرفت که جمع تمام اعضای آن به ۹۸ کشور رسید.
۳۰. در ۱۸ سپتامبر ۱۹۶۰ م طیاره «هوایما» سردبیر سازمان ملل در کانگو سقوط می کند و باعث مرگ همه مسافرین می شود.
۳۱. در ۳ مارچ یا جولای سال ۱۹۶۴ م شورای امنیتی بین ملل تصمیم به ارسال نیروی صلح (کلاه آبی) به قبرس میشود.

۳۲. در ۲۷ اکتبر سال ۱۹۶۶ م شورای عمومی مجمع ملل متحد تصمیم به انتقال کمیسیون سازمان ملل متحد از افریقای جنوبی به جنوب غرب افریقا (نامیبیا- Namibia) میشوند.
۳۳. در ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ م بعد از جنگ شش روزه بین اعراب و اسرائیل سازمان ملل بیک افضاح سیاسی تبدیل شده و شورای امنیت قطعنامه ۲۴۲ را برای امنیت صلح در خاور نزدیک صادر کرد.
۳۴. در ۱۲ یونی ۱۹۶۸ م مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصمیم به ایجاد سازمان بنام آژانس بین الملل انرژی اتمی شد.
۳۵. در ۴ جنوری ۱۹۶۹ م شورای عمومی هر نوع تبعیض نژادی را محکوم کرده و قانون علیه نژادپرستی را تدوین کرد.
۳۶. در ۲۵ اکتبر ۱۹۷۱ م جمهوری مردم چین عضویت سازمان را دریافت کرد.
۳۷. در یونی ۱۹۷۲ م اولین کنفرانس محیط زیست تشکیل شد.
۳۸. در ۱۳ نوامبر ۱۹۷۴ م شورای عمومی سازمان ملل متحد PLO سازمان آزادی بخش فلسطین را بعنوان یگانه نماینده مردم فلسطین به رسمیت شناخت.
۳۹. در ۴ نوامبر سال ۱۹۷۷ م شورای امنیت سازمان ملل متحد افریقای جنوبی را بخاطر تبعیض نژادی محکوم به تحریم تسلیحاتی کرد.
۴۰. در می و یونی سال ۱۹۷۸ م اولین شورای مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نشست فوق العاده برای خلع سلاح برگزار شد.
۴۱. در ۱۸ دسامبر ۱۹۷۹ م کنفرانس انواع تبعیض علیه زنان برگزار گردید.
۴۲. ۲۵ نوامبر ۱۹۸۱ م اعلامیه علیه هر نوع تفتیش عقاید، اجباری و تحمیل کردن به عقاید و باور ها صادر گردید.
۴۳. در ۱۰ دسامبر ۱۹۸۴ م شورای عمومی انواع و اقسام شکنجه و جزاء های غیر انسانی را محکوم کردند.

۴۴. در سال ۱۹۸۸ م سازمان ملل متحد نظر به فعالیت های که در راستای صلح و آتش بس انجام داده بود جایزه صلح نوبل را دریافت داشت.
۴۵. در ۲ سپتامبر ۱۹۹۰ م قانون حق طفل به اجرا در آمد.
۴۶. در ۲ ژانویه یا جنوری ۱۹۹۲ م شورای امنیت سازمان ملل متحد ۱۴۰۰۰ سرباز کلاه آبی ها را به «کرواسی - Kroatien» ارسال می دارد چون منطقه بالکان در شرف تکوین یک جنگ بود، با وجود آن در اپریل همان سال جنگ بین صربها، اسلوونی و بوسنی - هرزگووینا شعله ور شده بالاخره به تجزیه یوگسلاوی می انجامد
۴۷. در یونی سال ۱۹۹۲ م اجلاس عمومی سازمان ملل متحد در رابطه تغییرات محیط زیست Rio de Janeiro تصمیم به طرح اقدام می کنند بنام « Earth Summit» که با سیاستمداران برجسته جهان از ۱۰۰ کشور صورت گرفت که یکی از بزرگترین کنفرانس های سیاستمداران جهان در تاریخ بشر است.
۴۸. از سال ۱۹۹۳ الی ۱۹۹۹ م سازمان ملل متحد اقدام به مراقبت و نظارت از انتخابات در مناطقی که اختلافات شدید وجود داشت کرد، و هم در سال ۱۹۹۳ م رفراندوم در باره استقلال اریتره انجام داد و از انتخابات ۱۹۹۴ م کامبوج و از انتخابات جنوب افریقا در سال ۱۹۹۹ م نظارت نمود.
۴۹. در می ۱۹۹۳ م سازمان ملل متحد اقدام به تصمیم محکمه جنایات جنگی در محکمه بین المللی «لاهی» در مورد یوگسلاوی می شود.
۵۰. در اکتبر سال ۱۹۹۳ م در سومالی ۱۸ تن سرباز امریکای و صد تن از مردم سومالی کشته شدند و امریکا تلاش کرد که رهبر شورشیان «محمد آیدید» را دستگیر نماید اما موفق نشد و بالاخره امریکایی ها مجبور به ترک سومالی گردیدند.

۵۱. در سال ۱۹۹۴ م کشتار بزرگ مردم در «روآندا» که به ۸۰۰۰۰۰ تن می‌رسد اما سازمان ملل سکوت اختیار می‌کند، هدف این قتل عام یا قوم‌کشی و مخصوصاً قوم (توسی‌ها) است.
۵۲. در سال ۱۹۹۵ م صربها به صربنیکا حمله کرده و آنجا را به اشغال خود درمی‌آورند، سربازان کلاه آبی هلندی سازمان ملل به گروگان جنرال «ملادی» در آمدند، صربها بیشتر از ۸۰۰۰ مسلمان را قتل عام کردند.
۵۳. در ۱۰ سپتامبر ۱۹۹۶ م شورای امنیت مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصمیم به منع امتحان سلاح اتمی گرفت.
۵۴. در ۱۷ دسامبر ۱۹۹۶ م کشور چین کوفی عنان را بعنوان هفتمین سرمنشی سازمان ملل متحد پیشنهاد کرد.
۵۵. در جون سال ۱۹۹۹ م اجلاس عمومی سازمان ملل متحد دولت موقت را در کوسوو ایجاد می‌کند و در راستاء تشکیل یک حکومت غیرنظامی، ایجاد پلیس و دستگاه قضایی و بازسازی دوباره یک جامعه مدنی را در کوسوو بنا می‌کند.
۵۶. در سپتامبر ۱۹۹۹ م شورای عمومی تقاضای عضویت سه جزیره جنوبی کریبیک و تونکا را به سازمان ملل می‌پزیرد با پیوستن این سه کشور اعضای سازمان به ۱۸۸ کشور جهان ارتقا یافت.
۵۷. در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۱ م شورای امنیت سازمان ملل متحد واقعه ۱۱ سپتامبر را بعنوان یک عمل تروریستی محکوم کرده و این عمل را علیه صلح و امنیت جهانی دانسته و خواهان یک همبستگی جهانی بر علیه آن شد و با قطعنامه ۱۳۶۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد برای امریکایی‌ها حق دفاع از خودشان را برسمیت شناخت و هر عملی علیه آن را تعیین شده در چارچوب برنامه‌ها و قطعنامه‌های سازمان ملل متحد مورد تأیید قرار داد

۵۸. در ۸ نوامبر ۲۰۰۲ م شورای امنیت سازمان ملل متحد با صدور قطعنامه ۱۴۴۱ به عراق اخطار داد که اگر وظایف تعیین شده سازمان ملل را اجرا نکند به عکس العمل شدید سازمان مواجه خواهد شد.

اما آقای جورج بوش در سخنرانی که به تاریخ ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲ م در سازمان ملل داشت به سازمان ملل اخطار داد که اگر این سازمان در رابطه با جنگ علیه عراق تصمیم نادرستی بگیرد، آنگاه اهمیت اش را از دست می‌دهد.

امریکا با تمام تلاش‌هاییکه انجام داد از زور و فشارها گرفته تا تقلب کاری و تهدیدها در رابطه به جنگ در عراق و افغانستان با دو عکس‌العملی متفاوت طرف شد در رابطه به جنگ افغانستان گرچه تحت رهبری و موافقت سازمان ملل صورت نگرفت اما از ترس اینکه بگفته جورج بوش «کسی طرفدار ما نیست علیه ما است» علیه قرار نگیرد به گونه‌ای پشتوانه اکثریت را داشت، اما در رابطه با عراق چه اعضای ثابت و اکثریت نماینده گان تن به برنامه‌های جنگی آقای بوش ندادند با وجود آن امریکا مثل دیگر قدرتمندان از حق «وتو» مثل همیشه سود برده و به عراق حمله کرد و تا امروز آن کشور را در اشغال خود دارد.

آقای ویلسون رئیس جمهور امریکا که مبتکر تأسیس جامعه ملل بود او همیشه فکر اتحادیه دول را در مغز خود می پرورانید و این فکر را ابتدا در باره ممالک دو قارهء امریکای شمالی و جنوبی خواست عملی کند و یک میثاق «پان امریکن» با پیروی از «دکترین مونرو» بوجود آورد، ولی موفق نگردید.

جامعه ملل اتحادی بود از دول اما نه مانند ایالات متحدهء امریکا یا کانتون های سوئیس بلکه بیشتر مانند اتحادیه کشور های آلمان که از سال ۱۸۱۵ تا سال ۱۸۶۶ م در اروپا دایر بود و سلاطین آلمانی با حفظ استقلال همکاری می کردند با این تفاوت که جامعه ملل سازمانی است که برای همکاری همه کشور های جهان تأسیس گردیده است و مقاصد وسیعتری را دارد. اجلاس مجمع عمومی آن همه ساله برای مشوره تشکیل و شورای امنیت آن که متناوباً منعقد می گردید قوهء مجریه تصمیمات جامعه جهانی را در دست دارد.

دولت اتازونی که مبتکر جامعه ملل بود، بعد از تأسیس آن خود در آن عضو نگردید برای اینکه بعد از ختم دوره ریاست جمهوری ویلسون حزب جمهوریخواه زمام حکومت را بدست گرفت و این حزب در آن زمان بیشتر طرفدار دکترین مونرو و عدم مداخلهء امریکا در کار های خارج از قارهء امریکا بود، طرفداران این عدم مداخله یا سیاست انزوا که معروف به ایزولاسیونیست هستند، و اکنون در امریکا در اقلیت قرار گرفته اند ولی اکثریت هر دو حزب امریکا اکنون متمایل هستند که امریکا در سیاست های جهانی باید مداخله کند و دنیا را رهبری نماید.

آن سیاست ها امروز جامعه عمل پوشیده نه تنها از نظر سیاسی بلکه از نگاه اقتصادی، نظامی نیز امریکا در سیاست جهانی مداخله کرده و از نقش تعیین کننده در اکثر کشور های

جهان برخوردار است و اکثراً به تنهایی خود تصمیم گرفته و اجراء می‌کند و گاهی هم با رقبای که آنرا (G۸) می‌گویند سازش نموده و هم پیمان می‌شود.

اگر از زمان تأسیس سازمان ملل تا به امروز دقیقاً مشاهده شود کشور های محوری یا اعضای دائمی شورای امنیت ملل متحد زمانیکه منافع خود را در خطر می‌بینند گاهی از سازمان استعفا می‌دهند و یا اینکه از حق «وتو» خود کار می‌گیرند.

وقتی که اختلافات و رقابت‌ها شدت کسب نماید بارها دیده شده که نقش سازمان ملل را فلج کرده و از ادامه فعالیت سیاسی عاجز و بیچاره شده و جهان را فقط از پنجره‌ها و دریچه‌های آسمان خراش تعمیر سازمان بین ملل نگاه می‌کنند و قطعنامه‌های که هیچ جنبه اجرایی نداشته صادر کرده و می‌کنند، بقول (پاول روتر **Paul Reuter**) یک حقوقدان فرانسوی که گفته بود: «به هنگام درگیری بین دو کشور کوچک، درگیری محو می‌شود به هنگام درگیری بین یک کشور بزرگ و یک کشور کوچک، کشور کوچک محو می‌گردد و به هنگام درگیری بین دو کشور بزرگ، سازمان ملل محو می‌شود.»

همینطور اگر به اوضاع جهان قبل از جنگ جهانی اول و دوم و همچنان بعد از این همه جنگ‌ها مشاهده شود آقایون اساسگذار این سازمان که بر آن مهر تأیید زدند کشورهای قدرتمند نظامی هستند که بنام بشر معامله می‌کنند و خود را نماینده مردم و ناجی ملل جا می‌زنند، این معاملات نه برای منافع بشری بلکه برای منافع نظام سرمایه داری و برده ساختن بشر برنامه ریزی شده است.

اول - انحراف از همبستگی واقعی انسان‌های ستمدیده و آزادیخواه جهان علیه این نظام.
دوم - قانونی کردن و مشروعیت بخشیدن و متمرکز کردن قدرتمندان و مشروع ساختن جنگ، ستم، استعمار، استثمار و حق بشر ...

بنام حقوق بشر، هر روز در جهان انسان‌ها از حق و حقوق طبیعی خود محروم می‌شوند نه حق به حقدار میرسید و نه ستم جنسی، نژادی و زبانی رفع شده بلکه تا به امروز ادامه دارد.

طرحهایی صلح این میثاق ها نه تنها جنگ را محو نکرده، بلکه بنام صلح و دنیای بدون جنگ صد ها نوع سلاح جدید و مدرن ساختند که انسان ها را دسته جمعی نابود کنند.

بگفته (Dean, Jonathan. - Ending Wars, - pp.-۱۷۹-۱۹۰): «تنها در این قرن که گذشت بیشتر از ۲۰۰ میلیون انسان در ۲۵۰ جنگ مختلف کشته شدند، بیشتر از تعداد کسانی که در تاریخ ۲۰۰۰ سال پیش از آن کشته شده بودند.»

این سوالی است که هرکسی باید صادقانه از خود پرسد اگر این سازمان ملل نمی بود آیا اوضاع جهان از این هم بدتر می شد و یا خیر؟

سازمان ملل متحد، در حقیقت سازمانی از دولی قدرتمند جهان است بدین مفهوم که مخصوص قدرتمندان جهان بوده و بعنوان یک ابزار برای اجرای برنامه آنها، که همانا تامین کننده منافع اقتصادی و سیاسی آنهاست فعالیت دارد، **بگفته خانم آلبرایت «سازمان ملل ابزار سیاست خارجی آمریکا است»** از این رو تا حال برای بشر نه صلح، نه عدالت و نه آزادی به ارمغان آورده بلکه جامعه جهانی را دچار همان بدبختی ها و اوضاعی کرده که قبل از جنگ جهانی اول و دوم بود و امروز هم بدان منوال است و فرق زیادی شوربختانه مشاهده نمی شود.

چه باید کرد؟ سازمان بین المللی که جزء ابزار نظام سرمایه داری چیزی بیش نبوده و تمام قطعنامه ها و اعلامیه های آن فقط ظاهر فریبی برای اذعان عامه و انحراف از وحدت واقعی بین انسان ها است و بنام حقوق بشر، بشر را امیدوار نگاه داشته اما از همه حقوق بشری مرحوم اش کردند، سازمان ملل به حل کدام معضله اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و حقوقی جامعه بشری اساساً پرداخته است و باید سوال کرد چرا؟

درست است که اولین مرام سازمان ملل متحد حفظ صلح و امنیت بین الملل است اما از مجموع مقررات منشور چنین استفاده می شود که مراد از صلح این نیست که هر وقت فقط جنگ نباشد صلح است.

صلح واقعی وقتی بوجود می آید که عالم بشریت در رفاه باشد و تا زمانیکه جامعه بشری این سه عامل اساسی را محو و نابود نکنند صلحی به هیچ عنوان نمی تواند وجود داشته باشد.

۱. محو حاکمیت نظام سرمایه داری.

۲. محو فقر و گرسنگی.

۳. محو جهل و بیسوادی و تبعیض جنسی، نژادی، زبانی، عقاید و اندیشه و برسمیت شناختن آزادی و حق فرد بعنوان یک داد طبیعی.

آیا نظام سرمایه داری با این همه ابزارش مثل سازمان بین الملل و... توانسته است و یا می تواند این همه نیازهای اساسی را جواب بدهد که عامل همه بحران های اجتماعی است. بدون شک که نمیتواند... پس باید تلاش کرد تا اتحاد واقعی بشر تحقق یابد. که برآورده شدن این آرمان نیاز مشترک همهء بشریت بوده و راه گشای رفاه اجتماعی و پایان بحران و هم عامل اساسی پایان واقعی همه جنگ ها میباشد. تا باشد برای همیشه جهانی بوجود آید که دیگر هرگز در آن جنگی وجود نداشته باشد...

با عرض حرمت: حامد یوسف نظری مارچ ۲۰۱۰

بخش اول از ۱۹۱۸ تا ۱۹۴۰م



دیگر، نه هرگز جنگ!

جنگی که می‌بایستی به تمام جنگها پایان دهد، تقریباً به انتها رسیده است - *the war* „to end all wars“: جنگ دهشتناک جهانی اول. البته هنوز اجساد سربازان در سنگرها قرار دارند و رومانی‌ها، لیتوانی‌ها و صربها با یکدیگر در حال جنگ هستند و سربازان انگلیسی، افغانها، هندیها و مصریها را می‌کشند و خود نیز متقابلاً در این جنگ کشته می‌شوند. گویی که این همه خونریزی کافی نبوده است، آفت گرسنگی، وبا و تیفوس نیز بر اروپا نازل می‌شود و یک ویروس مرگبار جان هزاران انسان ضعیف و ناتوان را می‌گیرد. در این اوضاع فلاکت‌آمیز اعلامیه‌هایی پخش می‌شود که نوید عصری بهتر را می‌دهند: مردم اروپا ۱۴ بند طرح شده از جانب رئیس‌جمهور آمریکا، «وودرو ویلسون» (Woodrow Wilson) را مانند یک وحی الهی می‌خوانند. این مرد که از دنیای

جدید، آمریکا، می‌آید هیچ اطلاعی از رقابت‌ها و بلندپروازیهای صاحبان قدرت اروپایی ندارد. او از صلحی عادلانه سخن می‌گوید و آنچه را قول می‌دهد که تا آن زمان فقط در ذهن فیلسوفانی چون امانوئل کانت (Immanuel Kant) یا ژان ژاک روسو (Jean-Jacques Rousseau) خطوط کرده بود: جامعه‌ای از ملل که می‌بایستی به تمام جنگها پایان دهد.

رئیس جمهور آمریکا مانند مسیحای نظم جهانی نوین در دسامبر ۱۹۱۸ وارد اروپا می‌شود و مورد استقبال گرم قرار می‌گیرد. در ایتالیا در مقابل عکسهای بزرگ او شمع روشن می‌کنند و لامپهای تزئینی با شعار "زنده باد ویلسون" شانزله‌لیره پاریس را غرق نور می‌نمایند. ویلسون، این مرد خداترس، ایمان عمیق دارد که می‌تواند آفت جنگ را از این "جهان کهن" (اروپا) بزدايد. او معتقد است که: "این پیمان صلح یک بار و برای همیشه به نظم قدیم پایان خواهد داد، نظمی که در آن گروه کوچکی از مردان خودخواه به خود اجازه می‌دهند ملتهای بزرگ دیگر را برای امیال سیاسی خویش مورد استفاده قرار دهند."

این مسیحی ایده‌آلیست در پاریس با سیاستمداران مصلحت‌گرای دنیای کهن روبرو می‌شود؛ به ویژه با ژرژ کلمنسو (Georges Clemenceau)، صدراعظم «نخست‌وزیر» بی‌نزاکت و تلخ‌گوشت فرانسه. این مرد کوتاه و خپل با آن سر نیمه طاشش رحمی به دل ندارد. او قصد دارد که توسط این پیمان صلح، بالاخره آلمان را به زانو در بیاورد. فرانسه هرگز نبایستی از آن سوی رودخانه راین مورد حمله قرار گیرد! و آلمان باید کيفرش را پردازد.

طی مدت بسیار کوتاهی همین انعطاف ناپذیری کلمنسو، موجب می‌شود که خصومت قدیمی فرانسه با انگلستان نیز تازه شود. زیرا نخست‌وزیر انگلستان، داوید لیود جورج (David Lloyd George)، نمی‌خواهد آلمان به عنوان همکار اقتصادی انگلستان به ورشکستگی کشانده شود. ویلسون بارها مجبور می‌شود بین این دو خروس جنگی

میانجیگری کند. یک بار لیود جورج همکار فرانسویش را با مشت‌های گره‌کرده تهدید می‌کند و از او می‌خواهد که بخاطر توهین هایش معذرت خواهی کند. کلمنسو فقط می‌گوید: "تا صلح ایرلند می‌توانی منتظر باشی!" ویلسون تصوری از این نوع مشکلات نداشت. ظاهراً او از پیچیده‌گیهای اروپا، از اقلیت‌هایی که حالا خواهان آزادی هستند و از مرزهایی که صدها سال مورد مشاجره می‌باشند، اطلاع چندانی ندارد. برای او فقط یک چیز مهم است: این که مجمع ملل آتی در پیمان صلح مندرج شود و به همین منوال در نظم بعد از جنگ نقش مهمی ایفاء کند. کلمنسو قادر به درک آمال‌گرایی ویلسون نیست. او سرش را مایوسانه تکان می‌دهد و می‌گوید: "انگار آدم دارد با خود مسیح حرف می‌زند - البته قادر متعال برایمان فقط ده تا فرمان فرستاده و نه چهارده تا!"

ویلسون مثل یک دیوانه روی طرح پیشنهادیش کار می‌کند. شبها در اتاق ۳۱۵ در هتل کریلون (Crillon) که رو به میدان کنکور است، به همراه کمیته‌ای که به همین منظور تشکیل داده روی اساسنامه مجمع ملل کار می‌کند و روزها در اتاق ساعت (این اتاق به اتاق ساعت مشهور است - م) وزارت خارجه می‌نشیند و به حرفها و خواسته‌های قدرتهای پیروزمند گوش می‌دهد. ولی سرانجام ویلسون تأسیس مجمع ملل را قربانی آن صلح عادلانه‌ای می‌کند که او در ۱۴ بند تدوین کرده بود.

طبق پیمان صلح جدید، می‌بایستی آلمان ۲۲۶ میلیارد مارک طلا خسارت جنگی بپردازد و در ضمن مناطق زارلند (Saarland)، دانزیگ (Danzig) و اوبرشلزین (Oberschlesien) یعنی بطور کلی ۱۲ درصد از قلمروش و ۷۵ درصد از ذخایر آهنش را به قدرتهای پیروزمند وارگذار کند. آلمانی‌ها احساس می‌کنند که به آنها خیانت شده است.

در ۲۸ آوریل ۱۹۱۹ کنفرانس صلح پاریس اساسنامه مجمع ملل را به عنوان اولین بخش پیمان ورسای که رسماً جنگ را پایان یافته اعلام می‌دارد، به تصویب می‌رساند. آلمان در

ژوئن همان سال همراه با اعتراض، قرارداد را امضاء می‌کند. مردم جهان از این پیمان صلح که مبنایی برای آینده خود می‌دانستند، شدیداً سرخورده و مأیوس می‌شوند.

وقتی نمایندگان ژاپنی از فرانسه بر می‌گردند، پلیس مجبور می‌شود که آنها را در برابر خشم مردم محافظت کند، و کلمنسو و لیود جورج پشتیبانی رأی‌دهندگان خود را از دست می‌دهند. ولی شکست اصلی را خود ویلسون متحمل می‌شود. ماهها بود که او به مشکلات مردم آمریکا اهمیت نمی‌داد. وقتی او به آمریکا بازمی‌گردد، متوجه می‌شود که مخالفینش قصد دارند طرح مجمع ملل او را به نابودی بکشانند. سناتور جمهوریخواه جیمز رید (James Reed) مردم را این چنین علیه ویلسون می‌شوراند: "فقط تصورش را بکنید که بزودی مشکلات مردم ایالت متحده باید در محکمه‌ای حل و فصل شوند که در آن رأی برزنگی‌ها از لیبریا، هندوراس، هند و یا سیام با رأی ایالات متحده بزرگ مساوی است.

ویلسون بجای این که مبارزه با مخالفینش را در واشنگتن به فرجام برساند، پایتخت را ترک می‌کند. او سوار یک قطار ویژه ملقب به "می‌فلاور" (Mayflower) می‌شود و چون دیوانگان از این شهر به آن شهر می‌رود. او ظرف ۲۲ روز ۴۰ سخنرانی ایراد می‌کند. طبعاً این همه فشار برای جسم نه چندان سالم او بیش از حد بود. در ۴ اکتبر ۱۹۱۹ رئیس جمهور دچار یک حمله قلبی نسبتاً شدیدی می‌شود.

او ماهها خود را در اتاقی دور از چشم مردم پنهان می‌کند. بجز با همسرش، ارتباطش را با دنیای خارج قطع می‌کند. همسرش تصمیم می‌گیرد که کدام نامه‌ها به او داده شوند و کدام نه. تنها چیزی که ویلسون در رابطه با بحث‌های سنا می‌گوید این است: "یا همه یا هیچ! هر تغییری در اساسنامه مجمع ملل را رد می‌کنم." با این که بیش از نصف سناتورها برای عضویت به مجمع ملل رأی می‌دهند ولی با این حال دوسوم مورد نیاز را کسب نمی‌کند. صندلی ایالت متحده آمریکا در مجمع ملل برای همیشه خالی می‌ماند و این برای سازمان جدید یک فاجعه می‌باشد.

در ۱۶ ژانویه ۱۹۲۰ شورای مجمع ملل که تقریباً عملکردی مانند شورای امنیت سازمان ملل متحد کنونی دارد، وارد نشست می‌شود. اعضای این شورا عبارت هستند از چهار عضو ثابت یعنی فرانسه، انگلستان، ژاپن و ایتالیا و چهار عضو غیرثابت که توسط مجمع عمومی این سازمان هر ساله انتخاب می‌شوند. فرانسویها احساس می‌کنند که به آنها خیانت شده است. چون آنها از همان ابتدا خواستار یک ارتش جهانی بودند که وظیفه پیشبرد و اجرای تصمیمات مجمع ملل را دارا باشد. از طرف دیگر آمریکاییها و انگلیسیها به آنها قول داده بودند که دولت آمریکا امنیت فرانسه را تضمین خواهد کرد. ولی حالا خود آمریکا عضویت در این سازمان را رد کرده است. در ضمن، اساسنامه سازمان ملل به جز هشدارهای اخلاقی و تحریم‌های اقتصادی ناروشن، هیچ کیفر مشخصی برای متجاوزین در نظر نگرفته است. با این وجود فرانسویها با این سازمان همکاری می‌کنند.

یک مقام جاه‌طلب انگلیسی به نام سر جیمز اریک دراموند (Sir James Eric Drummond) اولین دبیر مجمع ملل می‌شود. او هتل ناسیون را در ژنو خریداری می‌کند، دستور می‌دهد تمام دوش‌ها را از دفاتر کار آینده بیرون بریزند و اتاق صبحانه را به سالون نشست‌ها تبدیل می‌کند. پس از مدتی در بار این هتل، کوکتل‌هایی با نامهای "مجمع ملل" یا "وساطت" (یک نوع آب مالته یا «پرتقال» که به این نام فروخته می‌شد - م) عرضه می‌شود. دادگاه عالی بین‌المللی در دن‌هاگ (Den Haag) - دادگاه لاهه - کار خود را آغاز می‌کند، همزمان با آن سازمان بین‌المللی کار (International Labour Organization) که وظیفه‌اش به‌ترسازی زمان کار و دستمزدها است، شروع به کار می‌نماید. این سازمان هنوز هم موجود است.

مجمع ملل، یک کمیسار عالی برای دانزیگ و یک کمیسار برای زارلند اعزام می‌کند. در همین اثنا مقامات مجمع ملل مشغول آماده ساختن رأی‌گیری برای القای اوپرشلین به آلمان می‌شوند. انگلستان و فرانسه کشورهای فلسطین، عراق، توگو و کامرون را تحت

قیمومت خود درمی آورند و قرار می شود که در آینده ای نامعلوم این کشورها به استقلال دست یابند، امری که تا کنون برای فلسطین اتفاق نیفتاده است.

طولی نمی کشد که اولین درگیریها شروع می شوند. رهبر نظامی دولت لهستان، جوزف پیلسودسکی (Jozef Pilsudski) در سال ۱۹۲۰ فرمان اشغال شهر ویلنا (Wilna) را می دهد؛ لیتوانی از مجمع ملل طلب یاری می کند. یک کمیسیونی از طرف مجمع ملل ماهها به استدلالات پیچیده تاریخی هر دو طرف گوش می دهد. سرانجام اشغالگران پیروز می شوند و شهر ویلنا نصیب لهستان می شود.

فرانسویها در سال ۱۹۲۳ منطقه رورگیت (Ruhrgebiet) را اشغال می کنند، باز هم مجمع ملل سکوت می کند: این سازمان، حل این مشکل را وظیفه خود نمی داند. در همین سال دیکتاتور ایتالیا، بنیتو موسولینی (Benito Mussolini) جزیره کورفو (Korfu) را بمباران می کند تا بدین وسیله انتقام قتل سه افسر ایتالیایی را که در خاک یونان کشته شدند، بگیرد. موسولینی اصلاً وقعی به نظر مجمع ملل نمی گذارد. با این وجود موسولینی زمانی آماده است که حرفهای قدرتهای پیروزمند را گوش دهد که یونان مجبور می شود خسارت بالایی پردازد. این اولین بار است که مجمع ملل با آن دیکتار فاشیستی روبرو می شود که بعدها در سال ۱۹۳۵ از او ضربه مهلکی دریافت می دارد.

در سایه این مذاکرات نمایشی، سرانجام مجمع ملل متحد به یک موفقیت نایل می شود. تبلور این موفقیت در فرد دانشمند و محقق قطب، آقای فریتیوف نانس (Fridtjof Nansen) نروژی است. او به وجدان و یا بقول بعضی ها به شخصیت مقدس مجمع ملل تبدیل می گردد. نانسن پای پیاده به سفر قطب رفت، ولی این اقدام او در مقایسه با آن چیزی که او بعد از انتصابش، در سال ۱۹۲۱ به عنوان کمیسار عالی برای پناهندگان انجام می دهد، هیچ بود - و اکثر این کارها بدون یاری و کمک مجمع ملل.

او ظرف شش ماه ۴۳۰،۰۰۰ اسیر جنگی را به وطنشان پس می‌فرستد. نانسن کار اصلی خود را در روسیه متمرکز می‌کند: در آنجا مردم از گرسنگی در حال مرگ هستند. در بازارها گوشت انسان خرید و فروش می‌شود؛ داستانهای دهشتناکی از بچه‌هایی که خواهران و برادران کوچکترشان را می‌خورند یا بچه‌هایی که از ترس گرسنگی خود را در قهر چاه می‌اندازند، به گوش می‌رسد. روسیه پس از انقلاب دچار قحطی و فلاکت شده است؛ از ۲۰ میلیون جمعیت آن ۱۶ میلیون گرسنه هستند، از هر ۱۰ نوزاد، ۸ آنها می‌میرند. نانسن در مجمع عمومی سازمان چشم به چشم حضار می‌اندازد و فریاد می‌زند:

"کمک کنید، کمک کنید به این انسانها!" ولی او حرف خود را نمی‌تواند به کرسی بنشاند، زیرا هیچ کس حاضر نیست به بلشویکها کمک کند. نانسن به تنهایی سازمان کمک‌رسانی خود را تأسیس می‌کند: او میلیونها دلار کمک مالی جمع می‌کند و از برکت کمکهای رئیس جمهور آمریکا، هربرت هوور (Herbert Hoover)، می‌تواند قطار حامل ذرت را به مناطق قحطی‌زده برساند و پولی را که از جایزه نوبل دریافت می‌کند، صرف همین کمکها می‌کند.

به میلیونها بی‌خانمان از روسیه، ارمنستان و بلغارستان پاسپورتِ نانسن (یا به اصطلاح نانسن - پاس) که عکس این نیروژی سفیدمو را در بر دارد، داده می‌شود. بدین وسیله به پناهندگان حق داده می‌شود که به عنوان متواریان به رسمیت شناخته شده از مرزها عبور کنند و یک کشور را برای اقامت خود انتخاب نمایند. همهٔ این اقدامات مدیون زحمات این محقق قطب می‌باشند - کار مجمع ملل متحد عمدتاً در این خلاصه می‌شود که طرح ایجاد این و یا آن کمیسیون را تصویب کند و البته به ندرت هم اتفاق می‌افتد که برای اجرای آن پولی در اختیار قرار دهد. نانسن در سالهای قبل از مرگش شدیداً دچار سرخوردگی می‌شود، او در سال ۱۹۳۰ گفت: "ما آرزو داشتیم که روح و روان انسانها را خلع سلاح نماییم، ولی تنفر ملی هر روز از روز پیش بدتر می‌شود. ظاهراً هر آن چه که امروز اتفاق می‌افتد برای تسریع وقوع یک فاجعهٔ بزرگ است."

سازمان کمک‌رسانی نانسن، بعدها به سازمان کمک‌رسانی به پناهندگان سازمان ملل متحد تکامل می‌یابد، و از کمیسیون بهداشت پزشکی لهستانی، لودویک رایخمان (Ludwik Rajchman)، سازمان بهداشت جهانی (World Health Organization) بیرون می‌آید. در سال ۱۹۳۹ رایخمان به عنوان یهودی مجبور می‌شود تحت فشار دولتهای فاشیستی از شغل خود کناره‌گیری کند. او تاکنون مؤثرترین سازمان مجمع ملل متحد را خلق کرده است - و این تنها سازمانی است که واقعاً بطور جهانی عمل می‌کند. قرار است که آلمان نیز بزودی عضو مجمع ملل متحد گردد. دولتهایی که در برلین سر کار می‌آیند، اصرار دارند که آلمان عضو ثابت شورا شود.

سرانجام در سال ۱۹۲۶ گوستاو اشتريزه‌مان (Gustav Stresemann)، وزیر امور خارجه آلمان، اولین سخنرانی خود را در ژنو ایراد می‌کند - بسیاری فکر می‌کنند که این گام دیگری است بسوی عادی کردن روابط آلمان با دیگر کشورهای اروپایی. سال قبل همین وزیر خارجه در قراردادهای لوکارنو (Locarno)، مرزهای غربی آلمان را به رسمیت شناخت و بدین ترتیب بر صرف نظر آلمان از منطقه‌ی الزاس - لوترینگن (Elsass-Lothringen) مهر تائید زد. او و همتای فرانسویش، آریستید بریان (Aristide Briand) برای همین ابتکارشان به دریافت جایزه نوبل مفتخر می‌شوند.

در مذاکرات خلع سلاح ژنو، بکارگیری بمب‌های شیمیایی محکوم می‌شود. پیش از آن کشورهای آمریکا، انگلستان، ایتالیا و ژاپن اعلام آمادگی کرده بودند که از تعداد کشتی‌های جنگی خود بکاهند. در سال ۱۹۲۸م، ۱۵ کشور در پیمان کلوگ - بریان (Kellogg-Briand-Pakt) جنگ را به مثابه یکی از انواع سیاست محکوم کرده بودند. ظاهراً سازمان ملل واقعاً در صدد تأمین صلح است.

ولی طولی نمی‌کشد که بحران اقتصادی جهانی ۱۹۲۹م جهان را به قهقرا می‌کشاند. در آلمان، پول رایج (رایش‌مارک) ارزش خود را از دست می‌دهد و اعتماد مردم به

دموکراسی زوال می‌یابد. ژاپن از فرصت استفاده می‌کند و در سال ۱۹۳۱م ایالت منچوری چین را به اشغال در می‌آورد. مقامات ژاپنی رسماً اعلام می‌کنند که چینی‌ها یک خط راه آهن ژاپن را منفجر کرده‌اند. در واقعیت این خود سربازان ژاپنی بودند که در لباس سربازان چینی این خرابکاری را انجام دادند. فرستاده چین به سازمان ملل متحد از جنایات هولناک ژاپنی‌ها گزارش می‌دهد: ژاپنی‌ها خانواده‌های سربازان را قتل عام کرده و صدها نفر را زنده به گور می‌کنند. آنها اجساد نظامیان چینی را به عنوان عروسک برای تمرینات سرنیزه‌ای خود مورد استفاده قرار می‌دهند.

در مجمع ملل متحد چانه‌زدنها طویل و بی‌پایانی آغاز می‌شود که البته همه سعی دارند از کلمه "جنگ" پرهیز نمایند. و در این میان ژاپنی‌ها به غارت و قتل خود ادامه می‌دهند. از ایالات متحده یک ناظر به ژنو می‌رسد. دراموند (Drummond)، دبیر مجمع ملل متحد، دلخوش کرده که آمریکا بالاخره می‌خواهد از کُرسیش در مجمع ملل متحد استفاده کند. ولی او اشتباه می‌کند. فرستاده آمریکا پس از شرکت در شش جلسه از ادامه کار خودداری می‌کند و به کشورش بازمی‌گردد. مجمع ملل سرانجام تصمیم می‌گیرد یک کمیسیون به منچوری بفرستد. وقتی این کمیسیون در آوریل ۱۹۳۲م وارد منچوری می‌شود، دیگر ژاپنی‌ها تمام منطقه را اشغال کرده‌اند. اشغالگران به بهانه تلافی تهاجم مردم چین به روحانیان ژاپنی، شانگهای را بمباران می‌کنند و وضعیت را از آنچه که بود، وخیم‌تر می‌کنند. بر اثر این بمبارانها هزاران غیرنظامی به ویژه در بیمارستانها در آتش می‌سوزند. حالا دیگر واقعیت را نمی‌توان کتمان کرد: ژاپن بطور آشکار اساسنامه مجمع ملل را زیر پا نهاده و مبادرت به جنگ کرده است. ولی مجمع ملل هنوز به کنفرانسهای خود ادامه می‌دهد. ژاپن با خروج داوطلبانه خود از مجمع ملل، کار کمیسیون اعزامی را آسان می‌کند و بدین ترتیب به دیکتاتورهای جهان نشان می‌دهد که چطور می‌توان با جامعه ملل رفتار نمود.

در آمریکا و اروپا ترس از یک جنگ جهانی دیگر بالا می‌گیرد. سازمانهای هواخواه صلح هشت میلیون امضاء جمع می‌کنند تا مجمع ملل را به یکی از وظایفش که خلع سلاح است یادآور شوند. قرار می‌شود نشست بعدی کنفرانس خلع سلاح در فوریه ۱۹۳۲م صورت گیرد. سالیان سال است که دولتها در حال کنفرانس دادن هستند. فرانسه می‌گوید تا مادامی که آلمان دست به خلع سلاح نزده، حاضر به خلع سلاح نمی‌باشد. آلمان دست به خلع سلاح نمی‌زند، چون مدعی است که اصلاً تسلیحاتی ندارد و ایتالیا به رهبری موسولینی اصلاً حاضر به خلع سلاح نیست. کنفرانس خلع سلاح به تعویق انداخته می‌شود.

وقتی مجمع ملل در سال ۱۹۳۳م دوباره گردهم می‌آید، آدولف هیتلر به قدرت رسیده است. نازیها در دانزیگ سندیکای کارگری را اشغال می‌کنند و در اوبرشلزین یهودیان را مورد تعقیب قرار می‌دهند. با وجود این، دولتهای عضو مجمع ملل نمی‌خواهند که آلمان را از مجمع ملل اخراج کنند. پاسخ هیتلر به مجمع ملل دربارهٔ خلع سلاح یک زبان‌بازی استادانه است.

اف.پ. والتر مورخ می‌گوید: "حتی امروز هم که آدم خطابهٔ هیتلر را می‌خواند این احساس را می‌گیرد که هیتلر صادقانه خواستار خلع سلاح و صلح بوده است." هیتلر از ابتکارات صلح‌جویانهٔ رئیس‌جمهور آمریکا، فرانکلین روزولت، ستایش می‌کند؛ او می‌گوید جنگ یک دیوانگی است و آلمان اساساً قصد حمله به هیچ کس را ندارد. ظاهراً خطر جنگ از سوی آلمان دیگر وجود ندارد.

ولی چند روز بعد هیتلر با خروج آلمان از مجمع ملل، جهان را غافلگیر می‌کند و به دنبال آن پیشوا اعلام می‌کند که آلمان قصد مسلح کردن خود را دارد. در رفراندوم ۱۲ نوامبر ۱۹۳۳ م، ۹۵ درصد آلمانیها به خروج کشورشان از مجمع ملل رأی مثبت دادند.

ارتشبد هرمان گورینگ (Hermann Göring) اعتراف می کند که آلمان دارای نیروی هوایی است، چیزی که طبق قرارداد ورسای ممنوع بوده است و هیتلر نظام وظیفه را دوباره اجباری می کند. در زارلند (Saarland) کمیسار عالی مجمع ملل راننده و پیشخدمت خود را به جرم جاسوسی برای آلمان اخراج می کند. و مردم مایوس و ناامید در دانزیگ، به کمیسار عالی مجمع ملل التماس می کنند که به آنها برای فرار از دست نازیها یاری رسانند.



در دسامبر ۱۹۳۴ ایتالیا به حبشه، اتیوپی امروزی، حمله می کند. همیشه موسولینی قصد داشت که مستعمراتش را در آفریقا گسترش دهد. فرانسه به موسولینی پیشنهاد می دهد که سرزمین های واقع در شاخ آفریقا را که فقط از شن و مناطق آلوده به پشه تشکیل شده است، به اشغال در بیاورد. موسولینی خشمگینانه این تقاضای فرانسه را رد می کند و

می‌گوید: "من که نمی‌خواهم کلکسیون کویرهای آفریقا را داشته باشم." تانکهای ایتالیایی پس از یک درگیری مرزی تحریک‌آمیز وارد خاک اتیوپی می‌شوند. دبیرکل سازمان ملل متحد، جوزف آنول، به جستجوی یک راه حل فوری می‌پردازد.

او پیشنهاد می‌کند که اتیوپی تحت قیمومت ایتالیا قرار گیرد. استدلالش این است که هایل ه سلاسه، پادشاه اتیوپی، برده‌داری را که سازمان ملل مذموم دانسته در کشورش ملغا نکرده است و این کشور اگر زیر سلطه ایتالیا باشد وضعیتش بهتر خواهد شد.

فریاد دولت‌های کوچکتر بلند می‌شود و اتحاد شوروی پرچم حمایت از این کشورها را بلند می‌کند: "هیچ چیز به ما این حق را نمی‌دهد که بین دولتهای سازمان ملل متحد تبعیض قایل شویم، نه بخاطر نژادشان، نه بخاطر نوع حکومتشان و نه بخاطر وضعیت تمدنشان." مجمع ملل، دولت فاشیستی ایتالیا را تحریم اقتصادی می‌کند ولی این اقدام هرگز بطور واقعی متحقق نگردید. ایالات متحده آمریکا کمافی‌السابق صادرات خود را به آن کشور مجدانه ادامه می‌دهد.

در ۶ ماه می ۱۹۳۵ نیروهای ایتالیایی پایتخت اتیوپی آدیسه بابا را به اشغال خود در می‌آورند. شاه کوچک به ژنو می‌رود تا حرفهایش را به گوش اعضای سازمان ملل متحد برساند. چون در همین زمان موسولینی فشار می‌آورد که تحریمات اقتصادی علیه کشور به پایان برسد. وقتی هایل ه سلاسه می‌خواهد در مقابل اعضای سازمان ملل متحد صحبت کند، خبرنگاران ایتالیایی برای او هو می‌کشند و تلاش می‌کنند تا با سر و صدا مانع سخنرانی او بشوند و عده دیگری، شاه اتیوپی را که آرام پشت کرسی خطابه ایستاده تهییج و ترغیب می‌کنند.

وقتی سرانجام آرامش برقرار می‌شود، هلایه سلاسه توصیف می‌کند که چگونه مردمش زیر باران بمبهای شیمیایی سربازان ایتالیایی همراه با فریادهای دردآلود کشته می‌شوند. او می‌گوید که اتیوپی قربانی منافع سیاسی عده‌ای افراد شده است و ادامه می‌دهد که تصمیم امروز مجمع ملل برای سرنوشت همهٔ مردم تعیین‌کننده است: "مسئله اصلی در این جا موجودیت سازمان ملل متحد است. مسئله بنیادی، اصل برابری همه دولتهاست. خدا و تاریخ بر قضاوت شما ناظر خواهد بود. حالا باید چه پاسخی از جانب شما برای ملت‌م ببرم؟" به اثر تقاضای وی اعضای سازمان ملل متحد همهٔ تحریم‌های اقتصادی را علیه ایتالیا برمی‌دارد.

به این ترتیب سازمان جهانی به پایان خود می‌رسد. سازمان ملل متحد در رابطه با جنگ داخلی اسپانیا نیز هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهد. در سال ۱۹۳۸ هیتلر، اتریش را ضمیمهٔ آلمان می‌کند، و به دنبال آن کرسی آلمان در مجمع ملل بدون شرح حذف می‌گردد. وقتی هیتلر چکسلواکی و لهستان را مورد تهاجم قرار می‌دهد، هیچ کدام از این کشورها از سازمان ملل استمداد نمی‌طلبند. پس از این واقعه، سازمان ملل متحد فقط یک بار دیگر گردهم می‌آید و آن هم زمانی است که شوروی در سال ۱۹۳۹ به فنلاند حمله می‌کند. به همین خاطر نیز اتحاد شوروی از سازمان ملل متحد اخراج می‌گردد. و این اقدامی بود که سازمان ملل متحد تا آن زمان علیه هیچ کشور مهاجمی بر نداشته بود.

در سال ۱۹۴۰ یک کارمند سازمان ملل متحد، اسناد این سازمان را پس از پشت سر نهادن مخاطرات بسیار به ایالات متحده آمریکا انتقال می‌دهد. ابتدا این مدارک در یک سانحه رانندگی در یکی از سنگرهای خیابانی فرانسه گم و گور می‌شوند، سپس توسط اتوبوسی از طریق فرانسه، اسپانیا به پرتقال و از آنجا به نیویورک و بعد از آن به دانشگاه پرینستون (Princeton) برده می‌شوند.

آخرین دبیرکل سازمان ملل متحد، شون لستر (Sean Lester) ایرلندی در ژنو می ماند و از کتابخانه و "قصر ملل" نگهداری می کند. در پایان ۱۹۴۴ او از مقامش کناره گیری می کند و برای استراحت به گلوی (Galway) باز می گردد. در ۱۹ آوریل ۱۹۴۶ - که هنوز یک سال از پایان جنگ جهانی دوم نگذشته است - مجمع ملل آخرین نشست خود را برگزار می کند و تصمیم بر انحلال خود می گیرد.



بخش دوم - از ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۱



سوکند ملل

در اوت ۱۹۴۱ فرانکلین روزولت سوار بر قایق تفریحی خود می‌شود تا به کیپ کود (Cape Cod)، در استراحتگاهش واقع در ساحل شرقی ایالات متحده برود. هنوز فاصله آمریکا از جنگ بسیار دور است. ظاهراً رئیس جمهور آمریکا روزهای استراحت خود را سپری می‌کند. ولی در واقعیت این سفر دریایی کوچک آغاز یک مأموریت خطیری است که می‌بایستی ابتدا مخفی نگه داشته شود. در پناه تاریکی، روزولت قدم به عرشه کشتی دریایمای آمریکا، آگوستا، می‌نهند. مقصد رئیس جمهور خلیج پلاستیا

(Placentia) در حوالی نیوفاندلند (Neufundland) است که در هشتصد کیلومتری شمال شرقی آنها قرار دارد. در اینجا کشتی جنگی انگلستان بنام "پرنس ویلز" لنگر انداخته است و نخست‌وزیر وقت انگلستان، وینستون چرچیل، در آن می‌باشد.



روزولت از مدتها پیش ضرورت زمان را درک کرده است. در ماه ژوئن، هیتلر به روسیه حمله می‌کند و کشورهای زیادی یکی پس از دیگری به کام جنگ جهانی کشیده می‌شوند. جنگی که تا پایانش تقریباً جان بیش از ۵۰ میلیون انسان را گرفت.

رئیس جمهور آمریکا که بخاطر این جمله قصارش ، "ما از هیچ چیز نمی‌ترسیم، فقط از ترس" معروف شده بود، توانسته بود یک بار آمریکا را از وضعیت بسیار نابسامانی نجات دهد - از بحران اقتصادی اوایل دههٔ سی.

حالا باید علیه دیکتاتور نازی دست به کار شد: روزولت در ابتدا کمکهای زیادی در اختیار متفقین قرار می‌دهد و سعی می‌کند مردم کشورش را که تمایلی به جنگ ندارند، با جملات پر قدرتی مثل: "اگر یک مار زنگی برای حمله خیز برداشته، آدم با چوب‌دستی‌اش منتظر نمی‌شود تا اول مار نیش بزند بعد آن را بکشد."

وقتی روزولت در خلیج پلاستیا با چرچیل ملاقات می‌کند، مشکل اصلیش تدابیر استراتژیکی و یا پیروزیهای نظامی نیست. بر عکس او قصد دارد که کشورش را از انزوا خارج سازد و (درست کاری که ویلسون بعد از جنگ جهانی اول کرد) و یک مؤسسهٔ بین‌المللی را تأسیس نماید که نظم بعد از جنگ را تأمین و تضمین کند. در اینجا قصد او اصلاً احیاء سازمان ملل منحل شده نیست، بلکه او سازمانی را در نظر دارد که از قدرت

بیشتری برخوردار باشد. او حتی در سال ۱۹۳۷ در پنجمین سال ریاست‌جمهوریش در یک سخنرانی از تمامی "ملل صلح‌دوست" جهان تقاضا کرد که با "قرنطینه‌ای" علیه "شیوع بیماری مسری" - یعنی آنانی که پیمانهای بین‌المللی را زیر پا می‌گذارند - به پا خیزند.

ولی حالا خواسته رئیس‌جمهور آمریکا از اینها هم فراتر رفته است: او در پی تدوین یک سند تاریخی است که شبیه سند ۱۴ ماده‌ای ویلسون باشد. روزولت و چرچیل در ساحل نیوفاندلند روزهای بسیاری مشغول نوشتن این متن می‌شوند. سرانجام در ۱۴ اوت "منشور آتلانتیک" تهیه می‌شود - بیانیه کوتاهی که تا به امروز هسته اولیه سازمان ملل متحد را تشکیل می‌دهد ترتیب می‌دهند.

این دو قدرت بزرگ متقابلاً متعهد می‌شوند که: توسعه‌طلبی نکنند، تغییرات جغرافیایی هر منطقه با تصدیق آزادانه ملت‌ها مربوط باشد و هر ملتی حق دارد که با انتخاب آزاد نوع حکومتی خود را تعیین نماید. پس از "محو‌نهایی دیکتاتوری نازی" می‌بایستی خلع سلاح عمومی صورت گیرد، ابتدا مهاجم باید خلع سلاح شود و سپس همه دولتهای دیگر - البته به استثنای "پلیس‌های جهانی" یعنی ایالات متحده آمریکا و انگلستان.

فکر "دو پلیس جهانی" از روزولت نشأت می‌گیرد. البته او در سال ۱۹۴۱ هنوز به این مسئله نمی‌اندیشید که جوزف استالین هم روزی به این گروه می‌پیوندد. طولی نکشید که ژاپن در دسامبر ۱۹۴۱ به بندر پرل (Pearl) حمله می‌کند و آمریکا به آن کشور اعلام جنگ می‌دهد و خواستار وحدت همه کشورها منجمله شوروی علیه کشورهای محور (The Axis Powers) می‌شود. در کریسمس ۱۹۴۱ این سازمان جهانی نونهال یک نام دارد - "ملل متحد" (United Nations). روزولت با افتخار و غرور اعلام می‌کند: "این نام وسط شب از ذهنم خطور کرد." چند روز بعد، در اول ژانویه ۱۹۴۲، ۲۶ کشور منجمله اتحاد جماهیر شوروی و چین ملی پیمانی را امضاء می‌کنند که مبنایش همان منشور آتلانتیک است و "بیانیه ملل متحد" نام می‌گیرد.

سه سال تمام طول می کشد تا سازمان ملل واقعاً تأسیس می شود. رهبری این ابتکار در این سالها تقریباً در دست آمریکا متمرکز است. چون این کشور برخلاف اروپا که تمامی منابعش توسط جنگ بلعیده شده بود، از قدرت اقتصادی خوبی برخوردار بود. قلب این باشگاه قدرتهای بزرگ "شورای اجرایی" آن می باشد که از چهار عضو ثابت تشکیل می گردد: ایالات متحده آمریکا، انگلستان، اتحاد جماهیر شوروی و چین ملی (تایوان). در کنار آن هفت عضو غیرثابت وجود دارند که از مناطق مختلف جهان می باشند و از نقش ثانوی برخوردارند.

در اواخر جنگ آشکار می شود که معیار تعیین کننده در این مجمع، قدرت نظامی کشورهای عضو است. هر چه موفقیت های شوروی در صحنه نبرد بیشتر می شوند، به همان اندازه نیز مرتبه و نفوذش در کنفرانس های سازمان ملل بالاتر می رود. شوروی در آغاز نقش زیادی ندارد، ولی از سال ۱۹۴۲ نفوذش از انگلستان بیشتر می شود و در پایان جنگ به رقیب اصلی ایالات متحده آمریکا تبدیل می گردد. روزولت دیگر محلی به چرچیل نمی گذارد، در عوض بی وقفه به جوزف استالین ابراز محبت می کند و این دیکتاتور را "عمو جو" می نامد.

ولی استالین فقط با قید و شرطهای سختی راضی می شود که به عضویت سازمان ملل در آید. او می گوید: "کاربرد عملی اصول سازمان ملل باید خود را با شرایط، ضرورتها و ویژگی های تاریخی ملل معین تطبیق دهد." در کنفرانس دامبرتون اوکس (Dumbarton Oaks) ۱۹۴۴ در واشنگتن، شوروی تقاضا می کند که تمام ۱۶ جمهوری آن کشور در سازمان نمایندگی داشته باشند. روزولت این تقاضا را رد می کند. سرانجام شوروی ها به این راضی می شوند که فقط اوکراین و روسیه سفید به این سازمان نماینده بفرستند.

در کنفرانس یالتا در فوریه ۱۹۴۵ درگیری بین طرفین شدت می‌یابد. با این که چرچیل موفق می‌شود که فرانسه آزادشده از قید نازی را به عنوان پنجمین عضو شورای امنیت جا بیندازد، ولی استالین هم می‌تواند با جا انداختن حق وتو برای کلیه تصمیم‌گیری‌ها، قدرت نیروهای غربی را تضعیف کند. البته آمریکایی‌ها نیز برای تأمین منافع خود با حق وتو موافق هستند، ولی این شوروی‌ها هستند که با "نه" خود تقریباً سازمان ملل را به پرتگاه یأس سوق می‌دهند. استالین می‌تواند با حق وتوی خود هر گونه مطالبه برای انتخابات آزاد را در مناطق تحت نفوذش در نطفه خفه کند و بر مهم‌ترین اصول منشور آتلانتیک یعنی حق تعیین سرنوشت ملل و عدم توسعه‌طلبی ارضی خط بطلان بکشد.

روزولت به ناچار به این سازش تن می‌دهد. ارتش سرخ توانسته بود خواسته‌های استالین را طی جنگ به دیگران تحمیل نماید، و دو کشور مؤسس یعنی انگلستان و ایالات متحده باید می‌پذیرفتند که تصورشان از یک سازمان جهانی نوین فقط تا زمانی تحقق‌پذیر است که جنگ ادامه دارد و همین موجب می‌شود که ملل بیشتری به دلایل امنیتی به عضویت آن در بیایند. نمایندگان دست کم ۵۰ کشور در ۲۵ آوریل ۱۹۴۵ در سانفرانسیسکو برای تأسیس سازمان ملل گردهم می‌آیند. معمار این سازمان، روزولت، در این جمع نیست؛ او ۱۳ روز قبل از این حادثه تاریخی بر اثر یک سکته مغزی فوت می‌کند.

جانشین او هری ترومن (Harry Truman) نیز بطور مستقیم در کنفرانس نیست ولی تلفنی با این کنفرانس که در تالار پرشکوه آپرا صورت می‌گیرد، مرتبط می‌شود. ۲۰۰ نماینده از سراسر جهان به خطابه ترومن که تلفنی پخش می‌شود، گوش می‌دهند. نشانی (آرمی) که پاسپورت نمایندگان سازمان ملل را تزئین می‌کند از یک کره سفید بر زمینه آبی است، که بعدها در شکل تغییر یافته‌اش به پرچم سازمان ملل متحد تبدیل می‌گردد. این آرم را یک گروه از سازمان اطلاعاتی آمریکا، او.اس.اس (OSS) - سازمانی که سیا از دل آن بیرون آمده است - طراحی کرده بود.

ستارگان این تآتر، "سه قدرت بزرگ"، یعنی نمایندگان قدرتهای پیروزمند آمریکا، انگلستان و اتحاد شوروی هستند. به ویژه شوروی‌ها بحث‌برانگیز هستند. گزارشگران مجله "لایف" (Life) می‌نویسند که روس‌ها "کفش‌های خوبی ندارند" و مردم کالیفرنیا، "مخفی‌کاری روس‌ها" و "کشتی‌های پر از ودکا و خاویارشان را که در بناد پهلو گرفته" را به تمسخر می‌گیرند.

از همان ابتدا بدگمانی و قدرت‌طلبی بر این سازمان جهانی حاکم است. با این وجود، کشورهای خسته از جنگ با دل و جان مشغول کار می‌شوند.

ظاهراً دیگر رویای صلح، پایان دیکتاتوری و دموکراسی جهانی، قابل حصول می‌باشد. فرستادگان کشورها پس از ماهها کار و تلاش، سرانجام در ۲۵ ژوئن منشور سازمان ملل متحد را با ۱۱۱ ماده همصدا به تصویب می‌رسانند. هدف آن این است که: "نسل‌های آتی را در مقابل آفت جنگ که دو بار مشکلاتی طاقت‌فرسا بر انسانها تحمیل نموده بود، حفظ نمایند." پدران مؤسس این سازمان رسماً سوگند یاد می‌کنند که "صلح جهانی و امنیت بین‌المللی را پاسداری کنند."

آمریکا که حالا دیگر به یک ابر قدرت بزرگ تبدیل شده و مقرر سازمان ملل نیز در آن کشور مستقر گردیده، نقش یک کشور آزاد اندیش را برای جهانیان به نمایش می‌گذارد. و البته بخاطر عدم شرکت در مجمع ملل گذشته هم هیچ‌گونه ناراحتی وجدان ندارد. این سازمان ملل جوان ابتدا تحت حمایت وزارت خارجه آمریکا قرار می‌گیرد. یکی از کارمندان این وزارتخانه موقتاً "رئیس" سازمان ملل می‌شود. او آلجز هیس (Alger Hiss) نام دارد و در کنفرانس یالتا سمت معاونت روزولت را دارا بود. گفته می‌شود این مرد مشکوک با سازمان اطلاعاتی آمریکا در ارتباط نزدیک قرار دارد. او شخصاً منشور سازمان ملل متحد را با هواپیمایی مخصوص به واشنگتن حمل می‌کند - برای این که سند به هنگام سقوط احتمالی هواپیما از بین نرود، آن را به یک چتر نجات می‌بندند.

در اکتبر همان سال منشور سازمان ملل توسط پنج عضو ثابت شورای امنیت و همچنین از طرف اکثریت دیگر اعضای سازمان مورد تصویب قانونی قرار می‌گیرد. در ۱۰ ژانویه ۱۹۴۶ اولین مجمع عمومی سازمان ملل با شرکت ۵۱ کشور در لندن برگزار می‌شود. هنوز سازمان ملل فاقد یک رئیس واقعی است. اگر روزولت زنده بود حتماً شخصیت‌های برجسته‌ای مانند وزیر خارجه انگلستان، آنتونی ایدن (Anthony Eden)، یا ژنرال آمریکایی آیزنهاور (Eisenhower) را توصیه می‌کرد. ولی طبق اساسنامه سازمان ملل، کشورهای عضو ثابت شورای امنیت حق ندارند که کسی از کشورشان را به ریاست سازمان ملل انتخاب نمایند. از همین جا مشکلات آغاز می‌شوند. بنابراین کسی بیشتر از همه شانس انتخاب شدن را دارد که حتی‌الامکان مورد قبول اکثریت اعضا باشد.

تریگوه لی (Trygve Lie) که در اول فوریه ۱۹۴۶ به عنوان دبیر اول سازمان ملل انتخاب می‌شود، می‌گوید: "من امکان‌ناپذیرترین شغل جهان را دارم." شوروی‌ها که به همه به چشم همدستان بالقوه غربی‌ها می‌نگرند، فقط به این دلیل به آقای لی رأی مثبت می‌دهند چون فکر می‌کنند که از این وزیر سابق و تبعیدی نروژ اصلاً کاری بر نمی‌آید. ولی لی نشان می‌دهد که اتفاقاً آدم اهل عمل است.

زمانی که در خاور نزدیک ناآرامی‌ها شروع می‌شود، لی صدها سرباز از طرف سازمان ملل به آنجا می‌فرستد - این آغاز مأموریت‌های صلح این سازمان می‌باشد. درست اولین مأموریت به گونه‌ای غم‌انگیزی به پایان می‌رسد. در ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۸ گراف فولک برنادوته (Graf Folke Bernadotte)، واسطه سوئدی سازمان ملل در درگیری‌های فلسطین توسط بنیادگرایان یهودی در اورشلیم ترور می‌شود.

تشکیل این سازمان از همان ابتدا توأم با درگیری بوده است، حتا مقرر آن در آمریکا مورد توافق همگان نمی‌باشد. یک بخش از اعضای سازمان خواستار آنند که مقرر سازمان در اروپا باشد، عده‌ای دیگر با توجه به تجربه شکست مجمع ملل در اروپا، صلاح می‌دانند که در این دوره جدید مقرر سازمان در قاره‌ای دیگر باشد. پس از کشمکش‌های طولانی سرانجام راکفلر (Rockefeller) زمین یک سلاح‌خانه قدیمی را در کنار ایست ریور (East River) نیویورک به قیمت ۵.۸ میلیون دلار به سازمان ملل اهدا می‌کند.

در زمان دبیری لی که در سال ۱۹۴۹ اولین سنگ‌بنای مقرر اصلی این سازمان گذاشته می‌شود، سازمان ملل بزودی یکی از تاریک‌ترین مقاطع تاریخی خود را تجربه می‌کند. لی هیچ اقدامی علیه تفتیش عقاید یعنی سناتور مک‌کارتی (Joe McCarthy) را که در همه یک کمونیست بالقوه می‌بیند، به عمل نمی‌آورد. مک‌کارتی حتا به حریم مرکزی سازمان ملل هم تجاوز می‌کند. پلیس فدرال، اف.بی.آی، در سال ۱۹۵۲ از همه نمایندگان آمریکا در سازمان ملل انگشت‌نگاری می‌کند. چند تا از آنها بازداشت می‌شوند و تعداد دیگر توسط لی اخراج می‌شوند. حتا هیس، رئیس مؤقت سازمان ملل، روانه زندان می‌شود - به جرم جاسوسی برای کرملین.

در بلوک دیگر هم هیستری حکم‌فرماست. سازمان اطلاعاتی شوروی قبل از این که نماینده‌ای از بلوک شرق به سازمان ملل بفرستد، دقیقاً بررسی می‌کند که آیا او واقعاً به خط و مشی مسکو وفادار است یا نه. بدگمانی‌ای که از زمان کنفرانس یالتا بین شرق و غرب وجود دارد به جنگ سرد تبدیل شده است. و به این ترتیب اشتیاق برای اهداف والایی مانند صلح محو می‌گردد. حالا قدرت‌های پیروزمند که همین چند سال پیش از خلع سلاح حرف می‌زدند، بگونه‌ای دیوانه‌وار در صدد تسلیح خود هستند. از ترس سلطه جهانی کمونیسم نه تنها دموکراسی‌های غربی کم‌رنگ‌تر می‌شوند بلکه سازمان ملل متحد

نیز این اقبال را بدست نمی‌آورد که خود را به مثابه نیرویی مستقل تثبیت نماید و به تریبونی برای تبلیغات ابر قدرت‌ها تبدیل می‌گردد.

هیچ چیز در دوران جنگ سرد مانند حق وتو، سازمان ملل را فلج نمی‌کند. اعضای ثابت سازمان ملل تا سال ۱۹۸۹ ۲۳۵ بار از این حق استفاده می‌کنند و اتحاد شوروی با ۱۱۵ "نه" بیشترین استفاده را می‌کند. بعد از آن، آمریکا است که ۶۹ بار از حق وتوی خود استفاده می‌کند و اکثر آن هم به نفع اسرائیل صورت می‌گیرد. ۳۰ بار انگلستان، ۱۸ بار فرانسوی‌ها و سه بار چینی‌ها (تا سال ۱۹۷۴ تایوان، کل چین را نمایندگی می‌کند). با توسل به این حق وتو، شوروی می‌تواند بدون مزاحمت به توسعه‌طلبی خود ادامه دهد. مثلاً تهاجم شوروی در سال ۱۹۵۶ به مجارستان مشاجرات سختی را در مجمع عمومی سازمان ملل بوجود آورد ولی کمیته تعیین‌کننده یعنی شورای امنیت توسط حق وتوی شوروی بلوکه می‌شود.

این پنج قدرت بزرگ قادراند دست به هر عملی بزنند - شورای امنیت در برابر آن عملاً فاقد قدرت است. حقوقدان فرانسوی، پاول روتر (Paul Reuter)، عمل سازمان را به شکل زیر فرموله کرده است: به هنگام درگیری بین دو کشور کوچک، درگیری محو می‌گردد. به هنگام درگیری بین یک کشور بزرگ و یک کشور کوچک، کشور کوچک محو می‌شود و به هنگام درگیری بین دو کشور بزرگ، سازمان ملل محو می‌گردد.

«در ایست ریور» همه فرومانده ناظر مسابقه اتمی این پنج قدرت بزرگ هستند. در سال ۱۹۴۵ آمریکایی‌ها اولین بمب اتمی را بر هیروشیما می‌افکنند. از سال ۱۹۴۹ شوروی و پس از چند سال بعد مابقی کشورهای عضو شورای امنیت صاحب کلاهک‌های اتمی هستند. تا آخر دهه ۶۰ آنقدر در جهان سلاح اتمی وجود دارد که بتوان توسط آنها کره زمین را نابود ساخت. این که روزی این جنگ سرد به یک جنگ اتمی تبدیل شود یا نه، دیگر در

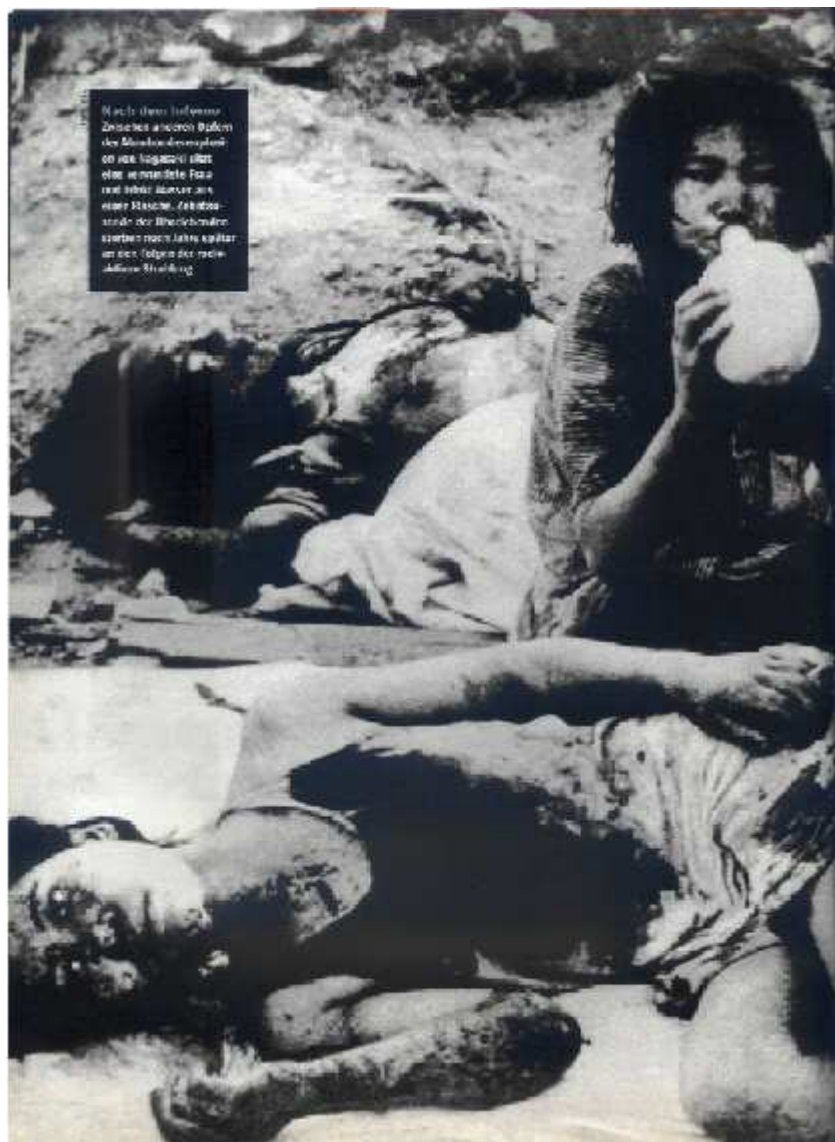
دست صلح دوستان سازمان ملل قرار ندارد - این دیگر منطق اتمی است که ابر قدرتها را مجبور به همزیستی مسالمت آمیز کرده است.



این تصویر از بمباران (Nagasaki - ناگازاکی) که دو روز بعد از بمباران (Hiroshima) در (۶ August ۱۹۴۵ م) است که باعث مرگ (۲۷۰۰۰۰) انسان شد

با وجود آن ، در دوران پس از جنگ دوم همواره سازمان ملل در مناطق بحرانی حضور داشته است. به ویژه با کمک به پناهندگان و مأموریت‌های صلح جویانه‌ای که در

کشورهایی مانند سوریه، لبنان، ایران و اندونزی انجام داده است. وقتی نیروهای کره شمالی تحت رهبری کیم ایل سونگ در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰ با حمایت استالین به کره جنوبی حمله می‌کند، شورای امنیت با رأی ۷ به ۱ تصویب می‌کند که به کره جنوبی کمک کند تا "حمله مسلحانه را عقب براند" و "صلح جهانی را احیاء کند".



این خانم که بعد از بمباران (Nagasaki ناگازاکی) زنده مانده و در حال نوشیدن آب است از جمله ده ها هزار انسان است که یک سال بعد از آن واقعه در اثر رادیواکتیف بم های اتمی این جهان را پدرود گفتند.

سرانجام از برکت یک اتفاق میمون قطعنامه‌ای به تصویب می‌رسد که برای اولین بار تدابیری را علیه یک کشور صلح‌ستیز در نظر می‌گیرد. رأی مخالف از طرف یوگسلاوی می‌آید. شوروی‌ها که موقعیت را بد ارزیابی کرده بودند برای اعتراض علیه تصمیم شورای امنیت مبنی بر جایگزینی جمهوری خلق چین به جای چین ملی (تایوان) در این نشست شورا شرکت نکردند و به همین منوال نتوانستند از حق وتوی خود استفاده کنند.

مطابق تصمیم‌گیری ۲۷ ژوئن، سازمان ملل برای اولین بار نیروهای نظامیش را به مأموریت می‌فرستد. این سربازان که از انگلستان، کانادا، ترکیه، استرالیا و همچنین چند کشور دیگر فرا خوانده می‌شوند نه "تحت فرماندهی مشترک"، آنطور که دبیر سازمان لی تقاضا کرده بود بلکه تحت فرماندهی ژنرال آمریکایی داگلاس مک‌آرتور (Douglas MacArthur) قرار می‌گیرند. این ژنرال دستورات را از رئیس جمهور ترومن دریافت می‌کند و مرتب وضعیت را به واشنگتن گزارش می‌دهد. گزارشات ابتدا در واشنگتن بررسی و ویرایش شده و سپس به شورای امنیت ارائه می‌شوند. این جریان شدیداً مورد اعتراض کرم‌لین قرار می‌گیرد. سازمان جهانی هر چه بیشتر به حاشیه رانده می‌شود. سرتیترهای روزنامه‌های آمریکا اعلام می‌کنند: "سازمان ملل می‌میرد."

به موازات آن لحن نمایندگان در شورای امنیت خشن‌تر و زمخت‌تر می‌شود. پس از متارکه جنگ کره در سال ۱۹۵۳ نماینده شوروی، آندره ویشینسکی، مشت‌هایش را تهدیدآمیز گره می‌کند و هنری کابوت لوج (Henry Cabot) نماینده آمریکا و سر گلدوین جب (Sir Gladwyn Jebb) را به عنوان "نژاد برتر" به باد ناسزا می‌گیرد. رئیس سازمان ملل، لی، به هر صورت به عنوان "مترسک آمریکایی‌ها" مورد نفرت شوروی‌ها بوده است. از مدتها پیش روس‌ها او را به هیچ یک از جلسات خود دعوت نمی‌کنند. لی قبل از پایان دوره دوم صدراتش با عصبانیت از مقام خود کناره‌گیری می‌کند و یک نفر سوئدی در سال ۱۹۵۳ این وظیفه دشوار را به عهده می‌گیرد. این مرد بارون

داگ هامارس کیولد (Baron Dag Hammarskjöld) نام دارد. او موفق می‌شود که روح تازه‌ای به کالبد سازمان ملل متحد بدمد.

اولین اقدام این سوئدی بستن درهای سازمان ملل به روی مأموران امنیتی مک کارتی است؛ زیرا به نظر او حضور این افراد در ساختمان سازمان ملل "واقعاً غیرقابل تحمل" است. تلاش او برای تبدیل کردن سازمان ملل به یک مرکز دیپلماسی جدی مصادف می‌شود با یک حادثه مهم سیاسی در پکن. یازده خلبان آمریکایی که هواپیماهای آنها در جنگ کره مورد اصابت قرار گرفته بود، به خاطر جاسوسی به حبس طولانی محکوم می‌شوند. آمریکا یکه می‌خورد، جمهوری خواهان خواستار تحریم همه‌جانبه چین می‌شوند؛ یک بار دیگر جنگ دیگر آسیا را تهدید می‌کند. هامارس کیولد به چین پرواز می‌کند و در "سالن گلهای غربی" بیش از ۱۳.۵ ساعت با چوئن لای نخست‌وزیر وقت چین مذاکره می‌کند. بعدها نماینده سازمان ملل تعریف می‌کرد که ظرافت کاری دیپلماسی چینی‌ها این احساس را به من داد که ما در قیاس با آنها مثل بربر هستیم. مذاکرات طولانی بین آریستوکرات سوئدی و مقام عالیرتبه چینی مثمر ثمر واقع می‌شود. خلبانان آزاد می‌شوند، البته چند ماه بعد به عنوان هدیه برای پنجاهمین سال تولد رئیس سازمان ملل: در ۲۹ جولای ۱۹۵۵.

از برکت زحمات هامارس کیولد، سازمان ملل متحد تغییرات اساسی می‌کند. تا سال ۱۹۶۰ تعداد اعضای این سازمان به ۹۸ کشور می‌رسد. اکثر کشورهای جدید عضو سازمان از کشورهای جهان سوم هستند، به ویژه از آفریقا. کشورهای فقیر سعی می‌کنند تا آنجا که ممکن است خود را از دعوای بین شرق و غرب کنار بکشند. علاقه آنها معطوف به کمکهای عمرانی، تأمین بهداشت و مبارزات رهایی‌بخش می‌باشد. این تغییر ساختاری در سازمان ملل چندان برای آمریکا که ۳۳ درصد بودجه این سازمان را تأمین می‌کند، خوشایند نیست.

ناگهان در اکتبر ۱۹۵۶ بحران کانال سوئز شروع می‌شود. اسرائیل، فرانسه و انگلستان به مصر که قصد ملی کردن کانال را دارد، حمله می‌کنند. آمریکا و شوروی با توافقی

بی سابقه در شورای امنیت خواستار پایان فوری جنگ می‌شوند. ولی فرانسه و انگلستان این پیشنهاد را وتو می‌کنند. شوروی تهدید می‌کند که بمب اتمی بکار خواهد برد و بدین ترتیب در دوم نوامبر در یک نشست اضطراری برای "آتش بس" تصمیم گرفته می‌شود. قرار می‌شود که سازمان ملل - طبق خواسته آمریکا - "ظرف ۴۸ ساعت بر این آتش بس نظارت کرده و آنرا تضمین نماید." هامارس کیولد به دفترش در طبقه ۳۸ می‌رود و مقدمات ارسال نیروهای فوری سازمان ملل را آماده می‌سازد. وظیفه این نیروها ایجاد یک منطقه غیرنظامی بین طرفین جنگ است. این بار نیروهای سازمان ملل نه تحت فرماندهی ژنرال آمریکایی بلکه تحت فرماندهی مشترک دولت‌های مختلف عضو این سازمان است. و برای اولین بار سربازان سازمان ملل کلاه آبی بر سر دارند.

پس از فیصله بحران سوئز، سازمان ملل در بسیاری از مناطق بحرانی سربازان کلاه آبی را بکار می‌گیرد. این مأموریت‌ها گاهی موفقیت‌آمیز و گاهی هم ناموفق بودند. هامارس کیولد در این مابین امید دارد که سازمان ملل می‌تواند به عنوان "نیروی سوم" بین دو ابر قدرت در جنگ سرد نقش میانجی را داشته باشد، مثلاً در مورد کنگو. وقتی در سال ۱۹۶۰ در کنگو هرج و مرج حاکم می‌شود، بیست هزار سرباز نیروی صلح سازمان ملل وارد معرکه می‌شوند. هامارس کیولد می‌گوید: "این بزرگترین اقدامی است که تا کنون تحت لوای پرچم سازمان ملل به منصفه ظهور می‌رسد." او چندین بار شخصاً به کنگو سفر می‌کند، ولی شوروی با این مأموریت سازمان ملل مخالف است. در اوت ۱۹۶۰ خروشچف در مجمع عمومی سازمان ملل از کشورهای عضو جهان سوم می‌خواهد که هامارس کیولد را از مقام اش ساقط نمایند. خروشچف معتقد است که سازمان ملل در کنگو از "استعمارگران جانبداری می‌کند." و ساختار سازمان را "کهنه" دانسته و او کاری به کشورهای غربی خواهد کرد که "مثل ماهی توی ماهیتابه جلز ولز کنند."

دبیرکل سازمان ملل متحد مأموریت خود را به عنوان وکیل وجدان جهانی تعریف می‌کند. همین طرز تلقی او موجب می‌شود که با انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها نیز درگیر شود. او در

۱۸ سپتامبر ۱۹۶۰ م برای دست یافتن به آتش بس به کنگو پرواز می‌کند تا با رهبر شورشیان، مویسه تشومبه (Moise Tshombe) وارد گفتگو بشود. طیاره اش «هوایمایش» قبل از نشستن در شهر ندولا (Ndola) در زامبیا امروزی سقوط می‌کند؛ همراه او ۱۵ مسافر دیگر کشته می‌شوند. تا به امروز روشن نشده است که آیا این دیپلمات با استعداد قربانی یک عملیات سازمانهای اطلاعاتی شده است یا نه. و تا به امروز جانشینان او به هنگام مشکلات بغرنج از خود می‌پرسند: «اگر هامارس کیولد اینجا بود چه می‌کرد؟»



بخش سوم

صحنه جنگ سرد

(از ۱۹۶۲ تا ۱۹۹۱)

ادلای استیونسون (Adlai Stevenson)، یکی از برجسته‌ترین دیپلماتها در تاریخ سازمان ملل متحد، در شورای امنیت با پرخاش از همتای روسی خود می‌پرسد: "شما در کوبا موشک دارید یا نه؟ آنقدر منتظر پاسختان می‌شوم تا آتش جهنم یخ بزند." والریان سورین (Walerian Sorin) مات و



مبهوت می‌ماند. این اولین باری است که جهان در پرتگاه یک جنگ اتمی قرار می‌گیرد. و مردمی که با ترس و لرز در مقابل رادیوها و تلویزیونها مسئله صلح را دنبال می‌کنند، هیچگاه سفیر آمریکا، استیونسون، را این چنین خشمگین ندیده بودند.

در آلمان کنراد آدنائور (Konrad Adenauer) مردم را که تازه از ضربه روحی ناشی از دیوار برلین و جنگ احتمالی بر سر آن خلاص شده بودند، در یک بیانیه تلویزیونی به آرامش دعوت می‌کند. روزنامه "بیلد" هیجان‌زده اعلام می‌کند: "منموعیت گردش برای ارتش سرخ در برلین"، و ویلی برانت (Willy Brandt) که در آن هنگام شهردار برلین بود، به نزدیکانش می‌گوید: "بچه‌ها، احتمال دارد که دفعه بعد باید جورابه‌های کلفت با خودتان بیاورید." زیرا بسیاری احتمال این را می‌دهند که در صورت حمله آمریکا به کوبا، شوروی نیز به برلین منزوی شده حمله کند.

در جولای ۱۹۶۲ شوروی شروع به فرستادن نیروی نظامی به کوبا می‌کند. از زمان انقلاب کوبا توسط فیدیل کاسترو، این کشور هر روز بیشتر تحت نفوذ مسکو قرار می‌گیرد. آمریکا شدیداً از این مسئله خشمگین است. هیچ سیاستمدار آمریکایی، به ویژه رئیس جمهور تازه منتخب و بی‌تجربه، جان اف کندی، در مسئله کوبا حاضر به سازش نیست. این جزیره شکر فقط ۱۷۰ کیلومتر از فلوریدا و ساحل آمریکا فاصله دارد - به عبارتی یک پایگاه کمونیستی در حیاط خانه ابر قدرت غربی.

در مجموع ۶۵ کشتی باری شوروی به سوی کوبا به حرکت در می‌آیند. آنها ۴۲ عدد میگ ۲۱، ۴۲ عدد بمب افکن، دو هنگ تانک زرهی (T-۵۵)، ۴۲۰۰۰ سرباز و پرسنل فنی و راکت ها به همراه خود دارند. همان چندتا SS-۴ که روس‌ها با خود آورده‌اند، می‌توانند واشنگتن و نیواورلآن (New Orlean) را مورد هدف قرار دهند. و ۱۶ فقره SS-۵ همراه آنها، بُردی معادل ۳۵۰۰ کیلومتر دارند که قادرند همه شهرهای بزرگ آمریکا، بجز سیاتل (Seattle)، را هدف قرار دهند. قدرت تخریب آنها ۸۰ بار بزرگتر از بمبی است که بر هیروشیما افکنده شده است.

روس‌ها برای این که تحرکات خود را پنهان نگه دارند به سربازانشان گفته بودند که این مأموریت در دریای شمال است. آنها لباس گرم زمستانی و وسایل اسکی را به همراه خود دارند. البته نمی‌توان راکت‌ها را به عنوان درخت خرما و سکوه‌های پرتاب موشک را به عنوان خانه به خوبی مخفی کرد. در ۱۴ اکتبر یک هواپیمای جاسوسی آمریکا از نوع U-۲، انبار موشک‌ها را که نزدیک کریستوبال (Christobal) در غرب کوبا قرار دارد، عکس برداری می‌کند.

به دستور کندی کوبا محاصره دریایی می‌شود. ۱۰۰۰۰۰ سرباز در فلوریدا در حالت آماده‌باش قرار می‌گیرد، ناوهای هواپیمابر "انترپراز" (Enterprise) و "ایندپندس"

(Independence) به سوی کوبا راه می‌افتند و ۱۸۲ موشک قاره‌پیما آماده شلیک می‌شوند. کندی آماده است که به یک جنگ اتمی تن بدهد.

در شورای امنیت سازمان ملل متحد، سفیر شوروی مثل مار به خود می‌پیچد: "آقای استیونسون من اینجا در مقابل یک دادگاه آمریکایی قرار ندارم. شما پاسخ خود را به موقع خواهید گرفت." استیونسون فریاد برمی‌آورد "ولی شما در مقابل افکار عمومی جهان قرار گرفته‌اید" و عکس‌ها را که دلیل محرز بر استقرار موشک‌های روسی در کوبا است، نشان می‌دهد.

این دو ابر قدرت در مبارزه خود برای تسلط بر جهان و جنگ بین کمونیسم و سرمایه‌داری، سازمان ملل متحد را به صحنه جنگ تبلیغاتی بین شرق و غرب تبدیل می‌کنند. حتا تصمیم‌گیریها در مسئله کوبا نه در شورای امنیت که در واشنگتن و مسکو گرفته می‌شوند. البته تلاش او- تانت (U Thant)، دبیر کل سازمان ملل متحد مبنی بر این که آمریکا دست از محاصره دریایی کوبا بردارد و روس‌ها هم دیگر به کوبا اسلحه نفرستند، به جایی نمی‌رسد.

یک دهه و نیم پس از جنگ جهانی دوم، دو ابر قدرت تا به دندان مسلح در مقابل هم قرار می‌گیرند. در یک جزیره در شمال سبیری به نام "زمین نو"، روس‌ها یک بمب نیدروژنی آزمایش می‌کنند که قدرتش از مجموعه همه بمب‌هایی که در طول جنگ جهانی دوم بکار برده شده‌اند، بیشتر است.

رهبر شوروی، خروشچف، اعلام می‌کند که این بمب را مثل "شمشیر دموکلوس بالای سر امپریالیست‌ها نگاه می‌دارد." ژنرال توماس پاور (Thomas Power)، فرمانده نیروهای هوایی استراتژیک و بمب‌های اتمی با تمسخر به مخالفین جنگ در غرب می‌گوید: "چرا اینقدر نگران حفظ زندگی هستید؟ تمام کار با کشتن این حرامزاده‌ها فیصله می‌یابد. اگر در پایان جنگ یک روس، ولی دو آمریکایی باقی بمانند، باز هم ما پیروزیم."

آمریکا بیش از یک میلیون سرباز در ۲۰۰ پایگاه از گروئلند (Grönland) تا پرتقال و فیلیپین مستقر می‌کند. این فقط تعادل دهشت‌انگیز صدها سلاح اتمی است که مانع از حمله اتمی طرفین به یکدیگر می‌گردد. در کشورهای غربی جنبش صلح علیه رقابت تسلیحاتی دو ابر قدرت آغاز می‌شود. هزاران نفر در روز عید پاک مسیحی برای خلع سلاح در خیابانها به تظاهرات می‌پردازند. فیلم مکاشفه‌ای و خوفناک استنلی کوبریک (Stanley Kubrick)، "دکتر زلتزام یا چطور یاد گرفتم، بمب‌ها را دوست داشته باشم" یکی از پربیننده‌ترین فیلم‌ها می‌شود.

اگرچه هر دو ابر قدرت می‌توانند توسط بمب‌هایشان چند تا کره زمین را محو و نابود سازند، ولی ترس هر دوی آنها این است که اگر در جنگ سرد ببازند. کندی، آیزنهاور، جانسون و ریچارد نیکسون می‌بایستی شاهد این باشند که چگونه کشورهای تازه استقلال خود را بدست می‌آورند به سوی اردوگاه شوروی کشیده می‌شوند: ویتنام، آنگولا، لائوس. خروشچف به خود می‌بالد که: "مثل سوسیسی، موشک تولید می‌کنیم"، ولی او بخوبی می‌داند که آمریکا به لحاظ نظامی برتری دارد. تعداد موشک‌های آنها ۱۷ برابر شوروی است.

خروشچف احساس می‌کند که در محاصره قرار گرفته شده است. او به هنگام استراحت در ساحل دریای سیاه مرتب از دیگران می‌پرسد، "شما آنجا چه می‌بینید؟" آنها با دوربین نگاه می‌کنند و می‌گویند: "آب و کشتی‌های بادبانی". خروشچف با عصبانیت می‌گوید: "ولی من موشک‌های اتمی یوپیترا آمریکا را می‌بینم که ویلای من را زیر هدف خود دارند. او تصمیم می‌گیرد، که "از همان آشی که آمریکایی‌ها پخته‌اند به خود آنها بدهد." و به این ترتیب ماجرای کوبا شروع می‌شود.

از روز ۲۷ اکتبر که به عنوان شبیه سیاه در تاریخ ثبت شده است، جهان وارد یک بحران گسترده سیزده روزه می‌شود. پس از یک صبح طوفانی در کوبا، در بعد از ظهر همان روز سربازان روسی یک هواپیمای جاسوسی آمریکا را مورد اصابت قرار می‌دهند. در واشنگتن

هوا آفتابی است و همه دماغ هستند. خطر جنگ سوم تهدید می‌کند. وزیر دفاع آمریکا، روبرت مک‌نامارا (Robert McNamara) از دفترش بیرون می‌آید، تا "یک بار دیگر هوای تازه را استنشاق" کند، "چون فکر می‌کردم این آخرین شنبه‌ای است که می‌بینم." مشاورین محافظه‌کار کندی بر جنگ اصرار می‌کنند، ولی در پشت پرده، برادر کندی، روبرت، با خروشچف به یک سازش و تفاهم میرسند

روس‌ها نیروهای نظامی خود را از کوبا بیرون می‌کشند. کندی نیز قول می‌دهد که موشک‌هایش را ظرف پنج ماه از ترکیه بیرون ببرد. دولت آمریکا برای این که در مقابل مردمش، شرکای پیمان ناتو و مردم جهان ضعیف جلوه ننماید، اصرار دارد که این توافق مخفی باقی بماند. قرار می‌شود که اگر خروشچف با پیشنهاد مخفی نگاه‌داشتن توافقنامه مخالفت کند، طرح دوم عملی گردد. طبق این نقشه، پیشنهاد کوبا-ترکیه را به عنوان پیشنهاد او-تانت یعنی به عنوان طرح پیشنهادی سازمان به جهانیان معرفی کنند. در این میان نقش رئیس سازمان ملل متحد تا حد یک مهره شطرنج در بازی ابرقدرتها تقلیل می‌یابد.

دو سال بعد او-تانت، این بودیست مؤمن، سرانجام به یک مأموریت صلح موفقیت‌آمیزی نایل می‌شود. در قبرس، اکثریت یونانی‌ها خواهان الحاق به یونان هستند. زمانی که رئیس جمهور قبرس، اسقف بزرگ ماکاریوس (Makarinos)، حقوق اقلیت ترک را در قبرس محدود می‌کند، جنگ بین ترک‌ها و یونانی‌ها آغاز می‌شود. در سال ۱۹۶۴ کلاه‌آبی‌های سازمان ملل موفق می‌شوند که طرفین متخاصم را از هم جدا سازند. در سال ۱۹۷۴ نیروهای ترک یک سوم این جزیره را به اشغال خود در می‌آورند. سازمان ملل دوباره موفق می‌شود که در آنجا آتش‌بس برقرار کند.

تا به امروز نیروهای صلح سازمان ملل در مرزهای تعیین شده قبرس پاسداری می‌دهند. از سال ۱۹۶۴ تا کنون در این منطقه ۱۷۰ سرباز کلاه‌آبی کشته شده‌اند. در ماه مارس ۲۰۰۳ مذاکرات برای وحدت صلح‌آمیز این جزیره با شکست روبرو می‌شود. با وجود این

مأموریت سازمان ملل متحد در این منطقه جزو مأموریت‌های موفقیت‌آمیز این سازمان محسوب می‌گردد.

البته در اکثر کشمکش‌های بزرگ جنگ سرد، سازمان ملل متحد فقط یک نقش جنبی دارد. نخست‌وزیر شوروی آلکسی کوسیگین (Alexi Kossygin) موفق می‌شود در جنگ بین هندوستان و پاکستان بر سر ایالت کشمیر به یک آتش‌بس برسد - البته پس از تلاش‌های ناموفق او - تانت.

او - تانت پس از انتخابش در اکتبر ۱۹۶۱ ابتدا روابط خوبی با رهبران هر دو ابر قدرت داشت. به هنگام شنا در استراحتگاهی در جزیره یالتا، خروشچف به این آسیایی ظریف‌اندام یک شورت شنا قرض می‌دهد و به شوخی می‌گوید: "اینقدر بزرگ است که یک کشتی‌گیر سوموی (Sumo) ژاپنی در آن جا بگیرد." جانسون، جانشین کندی مقتول، او - تانت را در کاخ سفید مورد توجه خاص قرار می‌دهد. در همین زمان آمریکا ۵۰۰۰۰۰ هزار سرباز به ویتنام می‌فرستد و جنگ را به کامبوج می‌کشاند. وقتی او - تانت از سیاست آمریکا در رابطه با ویتنام علناً انتقاد می‌کند، وزیر خارجه آمریکا دین راسک (Dean Rusk) تلفنی با پرخاش به او می‌گوید: "شما فکر می‌کنید کی هستید، یک دولت؟"

سپس جنگ شش روزه بین عربها و اسرائیل برای سازمان ملل متحد به یک افتضاح سیاسی تبدیل می‌شود. از زمان بحران سوئز در سال ۱۹۵۶ سربازان کلاه‌آبی سازمان ملل متحد در شبه جزیره سینا بر آتش‌بس نظارت می‌کنند. در سال ۱۹۶۷ رئیس جمهور مصر جمال عبدالناصر که رویای عربستان بزرگ را در سر می‌پروراند این تصور غلط را دارد که اسرائیل مشغول بسیج کردن نیروهای خود برای حمله به سوریه است و بر اساس آن از سازمان ملل تقاضا می‌کند که نیروهای صلح خود را از سینا بیرون بکشد. او - تانت بدون این که نشست شورای امنیت را برای تصمیم‌گیری فرا بخواند در مقابل این خواسته کوتاه

می‌آید. وزیر خارجه اسرائیل آبا ابان (Abba Eban) در مجمع عمومی سازمان ملل متحد داد و فریاد می‌کند که: "آخر آتش‌نشانی چه فایده دارد وقتی با اولین دود از صحنه فرار می‌کند."

وقتی در ماه ژوئن جنگ آغاز می‌شود مجله انگلیسی "اسپکتاتور" (Spectator) آن را خیلی ساده "جنگ او-تانت" عنوان می‌دهد. اسرائیلی‌ها در یک حمله غافلگیرانه در همان ساعات اول جنگ ۴۰۰ هواپیما را در مصر، اردون، سوریه و عراق نابود می‌کنند. جنگ شش روز طول می‌کشد. اسرائیل، مصر را از سینا بیرون می‌کند و غرب اردون، نوار غزه، و شرق اورشلیم و تپه‌های جولان سوریه را به اشغال خود در می‌آورد. با جمعیتی برابر ۲.۵ میلیون نفر داوود اسرائیل، بر جلیات عرب با جمعیتی بیش از ۱۱۰ میلیون نفر پیروز می‌شود و خود را در خاور نزدیک به مثابه یک قدرت نظامی تثبیت می‌کند.

موشه‌دایان وزیر دفاع اسرائیل می‌گوید: "جنگ تمام شده است. حالا مشکلات شروع می‌شوند." سازمان ملل متحد امیدوار است که بتواند این مشکل را حل کند و در همین رابطه قطعنامه ۲۴۲ را که از همه اسناد سازمان ملل متحد بیشتر مورد استناد قرار می‌گیرد، تصویب می‌کند. این قطعنامه خواستار عقب‌نشینی اسرائیل از مناطق اشغالی است، در مقابل آن عربها باید اسرائیل را به رسمیت بشناسند. همین قطعنامه مبنای پیمان صلح مصر و اسرائیل است که از طرف انور سادات رئیس جمهور مصر و مناخم بگین به وساطت جیمی کارتر در سال ۱۹۷۹ در کمپ دوید امضاء می‌شود. همین قطعنامه باز هم مبنای صلح‌نامه بین اسرائیل و یاسر عرفات، رهبر سازمان آزادی‌بخش فلسطین در سال ۱۹۹۳ قرار می‌گیرد. البته تا کنون این قطعنامه تحقق نیافته است.

سازمان ملل متحد که اساساً در وظیفه اصلیش یعنی برقراری و ایجاد صلح موفقیتی حاصل نکرد، وظیفه خود را در سالهای هفتاد و هشتاد عمدتاً در جهات دیگر متمرکز می‌کند. این سازمان در صدد آن می‌گردد که "پیشرفت اجتماعی و بالا بردن سطح زندگی مردم را در

فضایی آزاد" یعنی آنطور که در مقدمه منشور این سازمان آمده، متحقق سازد. به این ترتیب سازمان ملل متحد سازمانهای دیگری از قبیل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی (International Atomic Energy Agency) و سازمان جهانی مالکیت اندیشه و ابتکارات (World Intellectual Property Organization)، را تأسیس می‌کند. در کنفرانس جهانی تجارت، کشورهای در حال توسعه، که هر روز فقیرتر می‌شوند، برای یک نظم اقتصادی جهانی عادلانه مبارزه می‌کنند.

در سال ۱۹۷۲ برای اولین بار کنفرانس محیط زیست سازمان ملل متحد تشکیل می‌شود. در سال ۱۹۸۰ سازمان بهداشت جهانی اعلام می‌کند که برای همیشه آبله از بین رفته است. این تلاشهای سازمان ملل متحد در این راستا هستند که روزی این سازمان به دولت جهانی تبدیل گردد. سال به سال کارتهای کریسمس از طرف یونیسف (صندوق حمایت از کودکان سازمان ملل متحد UNICEF- United Nations International Children's Emergency Fund) با این پیام شادآور فرستاده می‌شود که سازمان ملل متحد از ضعیف‌ترینها حمایت و مراقبت می‌کند.

در آغاز سالهای نود، نوزده سازمان ویژه از نوع سازمان یونسکو (سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد United Nations Educational, Scientific and Cultural Organization) با ۴۰۰۰۰ کارمند وجود دارد. در دبیرخانه سازمان ملل ۱۴۰۰۰ نفر کار می‌کنند. کاغذبازی بی‌کران، فساد اداری، مبارزات ایدئولوژیکی بین شرق و غرب و مبارزه بین جهان اول و جهان سوم، مجموعاً به موانعی در راه مبارزه سازمان ملل متحد علیه فقر و فلاکت مواجه می‌گردند. آمریکایی‌ها در سال ۱۹۸۴ از یونسکو بیرون می‌روند. ناراحتی آمریکایی‌ها از این است که آنها ۲۲ درصد بودجه سازمان را تأمین می‌کنند ولی علیرغم آن در اکثر قطعنامه‌هایی که توسط کشورهای کمونیستی و کشورهای جهان سوم صادر می‌شود، مورد سرزنش قرار می‌گیرد.

حتا در مجمع عمومی نیز بحث‌ها نه بر مبنای شناخت و فاکت که عمدتاً ایدئولوژیکی است. کشورهای جهان سوم، که اکثریت را تشکیل می‌دهند خود را در گروهی بنام گروه ۷۷ سازماندهی کرده و سازمان ملل متحد را تبدیل به تریبونی علیه سرمایه‌داری غرب می‌کنند - بعضی مواقع با نتایج عجیب و غریب. دست می‌بندد در همین راستا سازمان ملل متحد مثلاً تبعیض نژادی دولت سفیدپوست آفریقای جنوبی را محکوم می‌کند ولی در مقابل قوم‌کشی در بوروندی (Burundi) سکوت می‌نماید. دولت این کشور آفریقای مرکزی که توسط قوم توتسی (Tutsi) اداره می‌شود فرمان قتل عام رهبران و بزرگان قوم هوتو (Hutu) را که ۸۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهد، صادر می‌کند. در این قتل عام ۲۰۰۰۰۰ نفر کشته می‌شوند.

چهره‌شورای امنیت سازمان ملل متحد در آغاز سالهای هفتاد تغییر می‌کند. جمهوری خلق چین بجای تایوان (چین ملی) به عضویت سازمان ملل در می‌آید. همچنین این کشور، کرسی تایوان را که از زمان جنگهای داخلی از طرف چین به عنوان مرتد شناخته شده بود، اشغال می‌کند. ۲۱ سال تمام آمریکایی‌ها علیه پذیرش چین مقاومت کردند و حالا طبق قطعنامه‌ای که توسط ۷۶ رأی مثبت و ۳۵ رأی منفی تصویب می‌شود، به عضویت سازمان ملل متحد در می‌آید. نمایندگان تانزانیا به افتخار این حادثه تاریخی جشن می‌گیرند. با این تصمیم‌گیری، برتری آمریکا در سازمان ملل متحد به پایان می‌رسد. در سال ۱۹۷۳ جمهوری دموکراتیک آلمان (آلمان شرقی) و جمهوری فدرال آلمان به عنوان اعضای ۱۳۳ و ۱۳۴ در سازمان ملل پذیرفته می‌شوند.

کمتر چیزی مانند سخنرانی ۱۹۷۵ در مجمع عمومی، این چنین خون سفیران غرب را به جوش می‌آورد. در این سال مجمع عمومی سازمان ملل متحد از یک قتل عام با تشویق های گرم تجلیل به عمل می‌آورد. این غول ۱۲۵ کیلویی در پشت کرسی خطابه، یک مسلمان متعصب است. او عیدی امین دادا (Idi Amin Dada) رئیس جمهور اوگاندا و

رئیس سازمان وحدت آفریقا با ۴۱ عضو می‌باشد. او بیش از ۲۰۰۰۰۰ هزار آسیایی را از کشور بیرون می‌راند و به فرمان او مخالفینش شکنجه و اعدام می‌شوند. وقتی در سال ۱۹۷۲ به هنگام بازیهای اولمپیک مونیخ، تروریست‌های فلسطینی یازده ورزشکار اسرائیلی را به قتل می‌رسانند، عیدی امین به دبیر سازمان ملل متحد یک تلگرام می‌فرستد و در آن حمله فلسطینی‌ها و کشتار یهودیان توسط هیتلر را تجمید و ستایش می‌کند. عیدی امین در سخنرانش ابتدا به زبان لوگاندا، یکی از زبانهای محلی کشورش سخن می‌گوید. او تأکید می‌کند که برای او "این زبانهای استعماری و امپریالیستی" ارزشی ندارند. سپس او در زیر باران تشویق‌های اعضای مجمع عمومی سازمان ملل متحد خواهان "بیرون انداختن اسرائیل از سازمان ملل و محو دولت اسرائیل" می‌شود.

کنفرانس جهانی زنان در مکزیکو اکثریت وقت خود را صرف این می‌کند تا قطعنامه‌ای را به تصویب برساند که در آن صیهونیسیم را محکوم کند، موضوعی که کمتر به حقوق زنان مربوط بوده است. این سند ضد اسرائیلی سرانجام با اکثریت آرا پذیرفته می‌شود و بعداً برای نگرش از کمیته سوم مجمع عمومی سازمان ملل متحد که مسئول رسیدگی به امور اجتماعی و فرهنگی است، نیز می‌گذرد.

در همان شب تصمیم‌گیری راجع به قطعنامه ضد اسرائیلی، کورت والدهایم (Kurt Waldheim)، دبیرکل سازمان ملل متحد، شاد و سرحال برای رقص به هتل اشرافی والدورف - آستوریا نیویورک می‌رود. وقتی مجمع عمومی این قطعنامه ضد صیهونیستی را می‌پذیرد، این اتریشی هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهد. والدهایم که از طرف مطبوعات بواسطه رفتار چاپلوسانه‌اش در مقابل قدرتهای بزرگ به "سرگارسُن" به مسخره گرفته می‌شد، از سال ۱۹۷۲ به عنوان دبیر اول سازمان ملل متحد مشغول به کار می‌گردد. البته اگر کسی به خود این زحمت را می‌داد و سری به پرونده‌ها در زیر زمین ساختمان سازمان ملل می‌زد، او هیچگاه دبیر سازمان ملل متحد نمی‌شد.

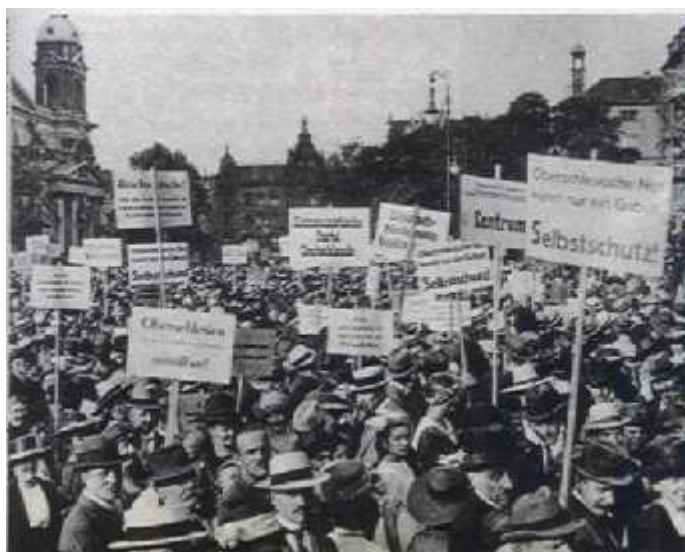
در زیرزمینی سازمان ملل متحد سند شماره R/N/۶۸۴ که از طرف کمیسیون رسیدگی به جنایتکاران جنگی تنظیم شده است، آرشیو شده است. چهارده سال بعد که والدهایم در آستانه انتخاب شدن برای ریاست جمهوری اتریش قرار دارد، پرونده او رو می شود. طبق این مدارک، والدهایم در زمان رایش سوم نه یک افسر ساده بی گناه، آنطور که خود او ادعا می کرد، بلکه در جنایات جنگی هیتلر که در بالکان اتفاق افتاده بود، دست داشته است. جانشین والدهایم، دیپلمات بلندپرواز پروئی (Peru)، خاویر پرز د کوئیار (Javier Perez de Cuellar)، به محض آغاز صدارتش یک انتقاد شدید از اوضاع سازمان ملل متحد می کند. او می نویسد که شورای امنیت "ناتوان از برخورد قاطعانه در حل مشکلات بین المللی" است. پرز (Perez) شکوه می کند که قطعنامه ها عمدتاً از طرف آن کشورهای مورد بی توجهی قرار می گیرند که "خود را به اندازه کافی قوی احساس" می کنند و سازمان ملل را در مقابل "یک هرج و مرج بین المللی" هشدار می دهد.

این مرد بسیار آرام که شوخ طبعان راجع به او می گویند "اگر توی آب هم بیفتد، موجی ایجاد نمی شود." خود را وقف دیپلماسی بی سروصدا می کند. میخائیل گورباچف، رهبر شوروی، موفق می شود که اعضای شورای امنیت را به طور منظم در پشت درهای بسته به مذاکره فرا بخواند. این سیاست تفاهم آمیز رهبر شوروی و پایان جنگ سرد برای اولین بار این شانس را ایجاد می کند که شرق و غرب برای یک هدف مشترک عمل نمایند. در همین راستا بر قدرت و نفوذ پنج کشور صاحب حق و تو افزود میشود و در عوض، از قدرت مجمع عمومی سازمان ملل متحد کاسته می شود.

وقتی در سال ۱۹۸۸ جنگ ایران و عراق پایان می یابد و نیروهای صلح سازمان ملل متحد بر آتش بس نظارت می کنند، خوش بینان، عصر طلایی سازمان ملل متحد را پیش بینی می کنند. در همین سال کلاه آبی های سازمان ملل، جایزه صلح نوبل را دریافت می کنند. سازمان ملل از اولین مأموریت خود در سال ۱۹۵۶ در بحران کانال سوئز تا این زمان، ۵۵ مأموریت انجام داده که جمعاً ۸۰۰۰۰۰ سرباز را زیر پوشش قرار داده است. پرز د کوئیار

مأموریت‌های حفظ صلح را به برقراری صلح تعمیم می‌دهد. از این به بعد سربازان سازمان ملل متحد نه فقط بر آتش‌بس‌ها، بلکه بر انتخابات نیز نظارت خواهند کرد. آنها طرفین متخاصم در جنگ‌های داخلی را خلع سلاح می‌کنند و باید از پایمال شدن حقوق بشر جلوگیری به عمل بیاورند.

در سال ۱۹۹۰ دیکتاتور عراق، صدام حسین، به کشور همسایه‌اش کویت یورش می‌برد. رئیس‌جمهور وقت آمریکا جورج بوش (پدر) موفق می‌شود که یک ائتلاف بین‌المللی را علیه صدام بسیج نماید. پسر د کوئار در یک سخنرانی در مقابل پارلمان اروپا در استراسبورگ روشن می‌کند که: "این جنگ سازمان ملل متحد نبود. فرمانده نیروهای آمریکا، ژنرال شوارتزکوف (Schwarzkopf) کلاه‌آبی بر سر ندارد." ولی بکارگیری نیروهای نظامی که موجب بیرون راندن عراقی‌ها از کویت می‌شود مطابق با قوانین بین‌المللی بود. این حرکت نظامی از سوی شورای امنیت سازمان ملل به تصویب رسیده بود.



بخش چهارم از ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۲

ساعات شوم



"این کلانتر بزرگ هر چه تصمیم می‌گیرد ما باید انجام دهیم!" این جمله را که سفیر کوبا در ژنویه ۱۹۹۱ در سازمان ملل این چنین روشن بیان کرد، خیلی‌ها جرأت بلند گفتنش را ندارند. پس از فروپاشی شوروی و جنگ موفقیت‌آمیز خلیج در سال ۱۹۹۱ یک چیز برای آمریکا روشن شده است: حال دیگر سازمان ملل متحد سازمان اوست و شورای امنیت فقط زمانی بهترین کاربرد را دارد که بر وفق مراد واشنگتن عمل کند.

ولی شورای امنیت هم همیشه از آمریکا اطاعت نمی‌کند. در دسامبر ۱۹۹۱ واقعاً حادثه‌ای کاملاً نامنتظر اتفاق می‌افتد. برخلاف میل آمریکا یک روشنفکر ۶۹ ساله مصری بنام بطروس قالی (Boutros-Ghali) که جزو اقلیت مسیحی - قبطی مصر می‌باشد، به عنوان دبیر اول سازمان ملل متحد انتخاب می‌شود. این پروفیسور حقوق برای خدمات

دیپلماتیک استادانه‌اش در زمان صدارت انور سادات در سالهای هفتاد از شهرت زیادی برخوردار می‌شود. دولت جورج بوش (پدر) بطروس قالی را برای این مصدر، پیر، ضعیف و کهنه‌اندیش می‌داند و معتقد است که اتفاقاً در این زمان ما به کسی نیاز داریم که این مصدر دبیری را با زندگی نوین پُر نماید. بطروس قالی که آدمی درخود و حتا گاهی اوقات بدخلق است، سرسختانه روی استقلال خود پافشاری می‌کند. و اتفاقاً همین فرد است که دوباره به سازمان ملل متحد تأیید بین‌المللی را که از زمان مرگ داگ هامارس کیولد در سال ۱۹۶۳ از بین رفته بود، باز می‌گرداند.

شورای امنیت، این دههٔ جدید را با گسترش مأموریت‌های صلح آغاز می‌کند که اولین آن در کامبوج است. در اکتبر ۱۹۹۱، خمرهای سرخ و سلطنت طلبان در پاریس یک پیمان صلح را امضاء می‌کنند که سرانجام به جنگ بیست‌ساله خاتمه می‌دهند. حالا باید نیروهای سازمان ملل متحد بر بازسازی کشور کاملاً ویران شده نظارت کنند. برای اولین بار سازمان ملل متحد یک نظام دولتی را کاملاً در دست می‌گیرد: از دادگاهها و پلیس تا کنترل پاسپورت. برای این کار سازمان ملل ۲۲۰۰۰ سرباز به کامبوج می‌فرستد. این مأموریت سه ساله دو میلیارد دلار خرج برمی‌دارد. طولی نمی‌کشد که ارتش صلح به یک نیروی اقتصادی عظیم تبدیل می‌شود، با تمام عوارض منفی‌اش: نرخ گرانی ۷۵ درصد می‌شود و به دنبال این فقر اقتصادی، فحشاء و بیماری ایدز در این کشور شیوع می‌یابد. نیروهای صلح در کنار آموزش خنثی کردن مین‌ها و آموزش کارمندان دولت و همچنین آماده کردن مردم برای انتخابات آزاد، ویروس ایدز را نیز به کامبوج وارد می‌کنند. امروزه ۱۶۵۰۰۰ نفر در کامبوج مبتلا به بیماری ایدز هستند.

در سال ۱۹۹۳ انتخابات آزاد نسبتاً عاری از خشونت در کامبوج صورت می‌گیرد. در سپتامبر ۱۹۹۳ نیروهای سازمان ملل متحد از این کشور خارج می‌شوند. خیلی سریع معلوم می‌شود که نقاط ضعف این مأموریت در کجا قرار داشته‌اند: عدم خلع سلاح نیروهای خمر سرخ. پس از خروج نیروهای سازمان ملل متحد خمرهای سرخ دوباره می‌توانند پایگاههای

خود را بازسازی نمایند. یکی دیگر از نقاط ضعف عمده این مأموریت این بود که پلیس، ارتش و دادگاهها به اندازه کافی اصلاح و پاکسازی نشدند. زمانی که نیروهای سازمان ملل متحد کامبوج را ترک می‌کنند، دوباره آدمکش‌های قدیمی خمرهای سرخ از مخفی‌گاههای خود بیرون می‌آیند. تنها ضامن این نظم دموکراتیک نوین، شاهزاده سیانوک ضعیف و ناتوان است که در مقابل اسلحه‌های طرفین متخاصم جنگهای داخلی کاری نمی‌تواند بکند. حالا کامبوج باید علیه مافیای سازمان یافته از مبارزان سابق خمرهای سرخ که کشور را غرق در ترور می‌کنند، بجنگد.

منطقه بحرانی دیگر در بالکان است. در ۳ ژانویه ۱۹۹۲ شورای امنیت سازمان ملل متحد ۱۴۰۰۰ سرباز به کوراسی می‌فرستد و موفق می‌شود که از جنگ داخلی در شرف تکوین جلوگیری کند. صربها از اسلوونی (Slowenien) عقب‌نشینی می‌کنند. ولی بعداً بوسنی - هرزگووینا (Bosnien-Herzegowina) اعلام استقلال می‌کند. جنگ داخلی شروع می‌شود. شورای امنیت در مقابل یک وضعیت کاملاً جدید قرار می‌گیرد. طبق اساسنامه سازمان ملل متحد، این سازمان نباید در امور داخلی کشورها دخالت کند. ولی حالا باید طوری دیگر عمل کرد؟ چگونه سازمان ملل متحد می‌تواند بدون جانبداری از یک طرف در این درگیری دخالت کند؟

تاکنون هر جا که پرچم سازمان ملل متحد افراشته می‌شد، جنگ هم متوقف می‌شد. ولی به نظر می‌رسد که در کشمکش‌های جدید نقض آتش‌بس به یک بازی تبدیل شده است. سالها بعد، در اوت ۲۰۰۲، فرستاده ویژه سازمان ملل متحد، آقای لاکدار براحیمی (Lakdar Brahimi)، گزارش خود را درباره مأموریت‌های سازمان ملل متحد انتشار می‌دهد و چیزی را بیان می‌کند که فاجعه‌های آتی را در دل خود نهفته دارد: "صلح می‌تواند فقط با بهره‌گیری از امکان نیروی قهر تأمین گردد."

ولی هنوز در سال ۱۹۹۲ سازمان ملل متحد تا به اینجا پیش نرفته است. بوسنی - هرزوگووینا، کوراسی و اسلووینی به عضویت سازمان ملل متحد در می‌آیند و به این ترتیب می‌توانند از

این سازمان درخواست کمک کنند. در ژوئن ۱۹۹۲ سازمان ملل متحد فروش اسلحه به بوسنی - هرزوگووینا و صربها را ممنوع می‌کند. تصمیم‌گیری مضحکی بود، زیرا صربستان مالک زرادخانه‌های یوگسلاوی سابق شده بود و احتیاجی به اسلحه از خارج نداشت. در اینجا سر بوسنی‌ها بی‌کلاه می‌ماند.

سپس، آنطور که مشاور نظامی بطروس قالی، ژنرال کانادایی، ماوریس باریل (Maurice Baril) بیان کرد، "آب سردی بر سر سازمان ملل متحد فرو ریخت." و این ضربه از جهتی کاملاً دیگر می‌آید: از سومالی.

جهان هنوز در انتظار آن روزگار بهتری است که رئیس جمهور آمریکا در آخرین سخنرانی خود اعلام نموده و جورج بوش (پدر) پس از شکستش در انتخابات ریاست جمهوری در مقابل بیل کلینتون دموکرات، در انتظار خروج شکوهمند خود از صحنه بین‌المللی است. زمانی که تصویر یک بچه سومالیایی توجه مردم جهان را به خود جلب می‌کند، جورج بوش هم متوجه شانس خود می‌شود:

عکس یک بچه سومالیایی دو ساله‌ای انتشار می‌یابد که از فرط گرسنگی بی‌حال در گوشه‌ای افتاده و یک لاشخور در نزدیکی او منتظر مرگ اوست. طوفانی از خشم مردم بلند می‌شود: فریاد مردم بلند می‌شود که چرا کسی به این کشور که بعد از سقوط دیکتاتورش، سیاد باره (Siad Barre)، غرق جنگهای قبیله‌ای شده، کمک نمی‌کند؟ بوش در دسامبر ۱۹۹۲، ۲۸۰۰۰ سرباز به سومالی می‌فرستد. آنها تحت فرماندهی سازمان ملل متحد که در محل مستقر است قرار نمی‌گیرند - به عکس، حتا به سربازان آمریکایی امر شده که به دستورات سازمان ملل متحد وقعی نگذارند. وقتی کلینتون در سال ۱۹۹۳ رئیس جمهور آمریکا می‌شود، دیگر اوضاع سومالی از کنترل خارج شده است.

البته به وضعیت گرسنگان تا اندازه‌ای رسیدگی می‌شود ولی مشکلات سومالی خیلی عمیق‌تر از گرسنگی است آمریکایی‌ها به هیچ عنوان حاضر نیستند که وارد مناسبات

قبیله‌ای آنجا شوند - درست مثل نیروهای پاکستان، کانادا، بلژیک و آلمان که در این اثنا به آنجا اعزام شده‌اند. فاجعه پشت فاجعه رخ می‌دهد: ۲۴ سرباز کلاه‌آبی پاکستانی به هنگام یک تظاهرات کشته می‌شوند، و وقتی هلی‌کوپترهای جنگی و تانکهای آمریکا به جمعیت شلیک می‌کنند حداقل ۱۰۰ غیرنظامی جان خود را از دست می‌دهند.

سربازان آمریکایی به تعقیب رهبر شورشیان، محمد آیدید (Mohammad Aidid) می‌پردازند و برای سرش ۲۰۰۰۰ دلار جایزه تعیین می‌کنند و به این ترتیب با هر عمل خود وضعیت را بغرنج‌تر می‌کنند. سربازان آمریکایی یکی از ریش‌سفیدان قبیله را که ظاهراً در یکی از مخفی‌گاههای آیدید پیدا می‌کنند، می‌کشند؛ ۳۰ نفر دیگر را در یک بیمارستان به رگبار می‌بندند، اشتبهاً همکاران سازمان ملل متحد را دستگیر کرده و در ورودی سازمان کمک‌رسانی سازمان ملل متحد را منفجر می‌کنند. کانادایی‌ها یک سومالیایی را تا حد مرگ می‌زنند و آلمانی‌ها یک دزد را می‌کشند. حال و هوای کشور منقلب می‌شود. کلاه‌آبی‌ها و سربازان آمریکایی تبدیل به اشغالگران سرکوبگر می‌شوند. سربازان ایتالیایی سازمان ملل متحد از همکاری با آمریکایی‌ها سرباز می‌زنند: "ما رامبو نیستیم و به کشتار مردم عادت نداریم."

در ۳ اکتبر ۱۹۹۳ دو هلیکوپتر نظامی آمریکا در موگادیشو مورد اصابت گلوله شورشیان قرار می‌گیرند. در تلاشی که سربازان آمریکایی برای نجات سرنشینان آن به عمل می‌آورند، ۱۸ سرباز آمریکایی کشته می‌شوند. پس از آن تصاویری در تلویزیونهای جهان پخش می‌شوند که در آن سومالیایی‌ها با هلله و شادی جسد برهنه یک سرباز آمریکایی را در خیابانها می‌کشند. ملت پا تلویزیون‌نشین آمریکا دچار وحشت می‌شود. کلینتون زیر فشار افکار عمومی مردمش، چند ماه بعد سربازان آمریکایی را از سومالی خارج می‌کند.

از حالا به بعد دولت آمریکا فقط براساس اصل پرهیز از تلفات عمل خواهد کرد. کلینتون راهکارهای آینده را برای مأموریت‌های صلح آتی اینگونه فرموله می‌کند: اهداف روشن،

داشتن تجهیزات مکفی و به ویژه این که اعزام نیروهای آمریکایی باید منافع مستقیم آمریکا را پیش ببرند. این مقررات، سازمان ملل متحد را یک بار دیگر در سالهای نود به فاجعه دوم سوق می دهند.

اولین هشدار در ۲۵ فوریه ۱۹۹۴ از سوی دولت بلژیک داده می شود: در کشور کوچک آفریقایی روآندا (Ruanda) قوم کُشی هولناکی در شرف وقوع است. با آنکه یک گروه کوچک کلاه آبی در آنجا مستقر است، ولی هیچ اقدامی صورت نمی گیرد. وقتی که سازمان ملل متحد بحث درباره افزایش نیروهای صلح در این کشور را آغاز می کند، دو روز از جریان کشته شدن ۱۸ سرباز آمریکایی در سومالی گذشته است. مشاور امنیتی کلینتون آقای لیک (Lake) اعلام می کند: "آمریکا نمی تواند مشکلات دیگر ملتها را حل کند." کشتار بزرگ در روآندا آغاز می شود. و در واشنگتن روی قوانین زبانی بحث می شود و نتیجه گرفته می شود که به این اعمال قساوت آمیز نمی توان نام قوم کُشی اطلاق کرد.

در ۶ آوریل ۱۹۹۴ هواپیمای رئیس جمهور روآندا مورد هدف قرار گرفته و سرنگون می شود. بلافاصله رادیوی ملی روآندا، قوم هوتو را برای کشتن توتسی های "انگل" بسیج می کند. اولین قربانی، نخست وزیر کشور است. ده سرباز بلژیکی که از او محافظت می کردند نیز فی المجلس اعدام می شوند. در مقابل چشمان مردم جهان بدترین قوم کُشی قرن بیستم رخ می دهد.

تاکنون هیچ اطلاع دقیقی به دست نیامده که واقعاً چه تعداد انسان قطعه قطعه، تیرباران و کلاً از دم تیغ گذشتند. آمار رسمی ۸۰۰۰۰۰ نفر است. سازمان ملل متحد سکوت می کند - و بدتر از آن، این که نمایندگان روآندا که خود شریک جرم این دسته های آدمکش هستند، اجازه دارند که هنوز کشورشان را در سازمان ملل متحد نمایندگی کنند، حتا در شورای امنیت.

قهرمانان واقعی این حادثه، کمک‌کنندگان داوطلبی هستند که آنجا باقی مانده‌اند. مثلاً سرباز کلاه‌آبی سنگالی امبای دیان (Mbaye Diagne) که جان پنج فرزند نخست‌وزیر و تعداد زیادی توتسی را نجات می‌دهد. خود او توسط ترکش یک خمپاره کشته می‌شود. یا مأمور صلیب‌سرخ فلیپ گایلار (Philippe Gaillard) که در بیمارستان را به روی زخمی‌های توتسی باز نگاه می‌دارد و مرتب با همکارانش زخمی‌های توتسی را از خیابانها جمع می‌کند و برای مداوا به بیمارستان انتقال می‌دهد. یک بار همکاران گایلار دختری را پیدا می‌کنند که به درختی تکیه داده و تمام بدنش غرق در خون و مدفوع و اسپرم است، چشمانش مات گشوده شده و اجساد پدر و برادرانش در کنارش افتاده‌اند. روزها این دختر که ماری-آنکه نام دارد در کُما بسر می‌برد تا سرانجام با کمک مددکاران صلیب‌سرخ نجات داده می‌شود.

یکی دیگر از قهرمانان این حادثه هولناک، فرمانده کانادایی کلاه‌آبی‌ها، رومئو دالر (Romeo Dallaire) است. او تلاش‌های بسیار کرد که توجه مردم جهان را برای نجات این انسانها جلب نماید. حتی وقتی در رادیوی رواندا فرمان قتلش صادر می‌شود و ذخیره مواد غذایی و بنزینشان به آخر می‌رسد - زیرا سازمان ملل متحد حتی مثل دیگر سازمانهای کمک‌رسانی توان تأمین افراد خودش را ندارد- دالر به کار خود ادامه می‌دهد. او حتی وقتی سازمان ملل تصمیم می‌گیرد نیروهایش را به ۲۷۰ نفر تقلیل دهد به مبارزه خود ادامه می‌دهد. حتی رئیس هیأت اعزامی صلح آقای کوفی عنان در دفتر سازمان ملل متحد در نیویورک که بعدها دبیر اول سازمان ملل متحد می‌شود به مددخواهی‌های رواندا پاسخی نمی‌دهد.

دالر (Dallaire) به همراه ۴۵۶ سرباز کلاه‌آبی قنایی و تونسی‌اش - که همه داوطلب هستند - تا آخرین لحظات دشخوار در رواندا (Ruanda) می‌مانند و این در حالی است که بلژیک سربازان خود را بیرون می‌کشد و دولت فرانسه همه فرانسوی‌ها را از کشور خارج می‌کند، ولی همکاران رواندایی خود را به دست مرگ حتمی واگذار می‌کنند.

فرانسوی‌ها تازه زمانی برمی‌گردند که هوتوها فرار کرده‌اند و ارتش توتسی بخش عمدهٔ روآندا را به تصرف خود در آورده است. دالر با طنز تلخی می‌گوید: "شاید اگر گوریل‌های کوهی روآندا سلاخی می‌شدند، آن وقت زودتر کمک می‌رسید."

مادلین آلبرایت (Madeleine Albright) می‌گوید: "ما خیلی کم و خیلی دیر عمل کردیم." او در این زمان سفیر آمریکا در سازمان ملل متحد است و وجه‌مشخصه‌اش رابطهٔ عشق - تنفیری است که او نسبت به بطروس قالی دارد. البته باید گفت که جنبهٔ تنفرش سنگینی می‌کند. ولی ظاهراً جامعهٔ ملل توانایی درس‌آموزی از تاریخ را ندارد. فاجعهٔ بعدی در انتظار است: صربرنیکا (Srebrenica).

رهبر صرب بوسنی، رادووان کارادی (Radovan Karadi) و ژنرالش راتکو ملادی (Ratko Mladi) در این اوضاع پر هرج و مرج به خود اجازه می‌دهند که نه تنها هر بلایی که می‌خواهند بر سر کلاه‌آبی‌های سازمان ملل متحد بیاورند بلکه به خود اجازه می‌دهند دست به عمل غیرانسانی بزنند: مردم جهان و به ویژه اروپائیان، از "پاکسازیهای قومی" در بوسنی - هرزوگوینا، از اسیران رو به موت در اردوگاه اومارسکا (Omarska)، از زنان مورد تجاوز قرار گرفته و از تخریب محلهٔ قدیم دوبروونیک (Dubrovnik) به وحشت افتاده‌اند. بین ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵، شورای امنیت ۸۱ قطعنامه علیه یوگسلاوی سابق به تصویب می‌رساند یعنی مجموعاً دو برابر تمام قطعنامه‌هایی که طی سی سال علیه تبعیض نژادی صادر شده بود. وقتی سرانجام پیمان ناتو به ابتکار آمریکایی‌ها اولین بمباران را علیه یوگسلاوی سابق آغاز می‌کند، صربها ۳۰۰ کلاه‌آبی را به عنوان گروگان در زیر پلها و انبارهای مهمات زنجیر می‌کنند: برای آزاد شدن گروگانها بایستی بمباران قطع گردد!

کلاه‌آبی‌های مستقر در شش "منطقهٔ امن"، بسیار بد سازماندهی و مجهز شده‌اند. آنها به حمایت نیروی هوایی وابسته هستند که فقط طی یک پروسهٔ نسبتاً پیچیده قابل حصول

می‌باشد. تون کاره‌منز (Ton Karremans)، فرمانده هلندی ابتدا باید درخواست خود را به توزلا (Tuzla)، از آنجا به سارایوو (Sarajevo)، سپس به زاگرب (Zagreb)، بعد به نماینده دبیرکل سازمان ملل متحد آقای یوکوشی آکاشی (Yuko-shi Akashi) و سرانجام به ناتو مخابره بکند. این پروسه حداقل دو ساعت طول می‌کشد. در ۶ ژوئن ۱۹۹۵، ساعت ۳:۱۵، صربها به صربنیکا حمله می‌کنند. تقاضای کمک فرمانده هلندی برای حمایت هوایی نمی‌رسد - علتش معلوم نیست. یا تقاضای پشتیبانی اصلاً به مراجع دیگر مخابره نمی‌شود، یا به خاطر فشار دولت هلند بود که می‌خواست جان سربازانش را به خطر نیندازد. پس از این که اولین سرباز هلندی در یک پست بازرسی کشته می‌شود، سربازان هلندی خود به ژنرال ملادی تسلیم می‌کنند.

پس از این رسوایی کاره‌منز تسلیم شد نیز مزید بر علت شد. در اینجا عکسی گرفته می‌شود که نشان می‌دهد فرمانده کلاه‌آبی‌های سازمان ملل یعنی آقای کاره‌منز پس از شکست نظامیش با فرمانده صرب، به سلامتی این حادثه لیوانهای مشروبشان را به هم می‌زنند. کلاه‌آبی‌ها شاهد هستند که چگونه صربها، مردان مسلمان را جدا کرده و به نقطه نامعلومی انتقال می‌دهند. حتا بعضی کلاه‌آبی‌ها شاهد اعدامها نیز هستند. ظرف ۱۳ ساعت، ۲۳۰۰۰ مسلمان از صربنیکا به نقطه نامعلومی دپورت می‌شوند. تقریباً از سرنوشت ۶۰۰۰ نفر آنها هنوز اطلاعی در دست نیست.

سازمان ملل متحد در این رابطه شدیداً کوتاهی می‌کند. زیرا اعضای آن واقعاً تمایلی برای برقراری صلح از خود نشان نمی‌دهند. دبیرکل سازمان ملل متحد، بطروس قالی برای "مناطق امن" در بوسنی - هرزگوینا به ۶۰۰۰۰ سرباز نیاز دارد، ولی با علم به دشواری اوضاع، فقط تقاضای ۳۴۰۰۰ سرباز می‌دهد که البته فقط ۷۶۰۰ سرباز تصویب می‌شود. از این تعداد کمتر از ۵۰۰۰ سرباز بطور واقعی در محل وقوع هستند. مثلاً پاکستان سرباز در اختیار می‌گذارد ولی اولاً بعد از یک سال می‌رسند و تازه بدون تجهیزات. آلمانی‌ها قول ۱۶۹ خودروی نظامی می‌دهند که از بقایای ارتش سابق آلمان شرقی می‌باشند و سازمان

ملل متحد به متخصصین اسلواکی مأموریت می‌دهد که پاکستانی‌ها را در استفاده از این خودروهای آلمانی آموزش دهند.

با این وجود توافق صلح دیتون (Dayton) مانند یک معجزه به منصفه ظهور می‌رسد. این توافقنامه تقریباً شش ماه بعد از جریان صرب‌رینکا در ۱۴ دسامبر ۱۹۹۵ به امضاء می‌رسد.

در همین اثنا رئیس جمهور آمریکا کلینتون باید در مقابل اکثریت جمهوریخواهان در سنا مقاومت کند. آنها خواستار تقلیل وظایف آمریکا در سازمان ملل متحد هستند. به ویژه سناتور جس هلمس (Jesse Helms) شدیداً با روش دولت کلینتون مخالفت می‌کند و **خواستار اصلاحات اساسی در ساختار سازمان ملل متحد می‌شود و پرداخت ۱.۵ میلیارد دلار قرض آمریکا را به آن سازمان منوط به این اصلاحات می‌کند. او می‌گوید: "یا سازمان ملل متحد باید تن به اصلاحات بدهد یا بمیرد!"** سازمان ملل متحد برای این که بتواند به وظایف خود جامعه عمل پوشاند، ۱۰.۵ میلیارد دلار تحصیل می‌کند. از این مقدار ۲۵ درصد، به عبارتی ۰.۱ درصد بودجه آمریکا، سهمیه آمریکا است.

در بسیاری از مسایل مهم آمریکایی‌ها از مسئولیت‌پذیری در مقابل توافقنامه‌های سازمان ملل خودداری می‌کنند. آنها نه تنها نابود کردن سلاح‌های شیمیایی را رد می‌کنند، بلکه حاضر نیستند که بکارگیری مین‌های زمینی را محکوم نمایند. همچنین آمریکایی‌ها، حاضر به قبول توافقنامه حفاظت از بچه‌ها نیستند، زیرا ارتش آمریکا مجاز است سربازان زیر هیجده سال را نیز به خدمت نظام بگیرد. با این که کلینتون اولین طرح دادگاه جزایی بین‌المللی را امضاء می‌کند، ولی این امضا توسط رئیس جمهور امروز آمریکا، جورج بوش (پسر)، مانند پیمان محیط زیست کیوتو باطل اعلام می‌شود.

خانم آلبرایت می‌گوید: **"سازمان ملل ابزار سیاست خارجی آمریکاست."** و اگر خط مشی سازمان ملل متحد مطابق با خواسته‌های آمریکا نباشد، آمریکا به آن توجه نخواهد کرد.

این به ویژه در رابطه با مسئله اسرائیل - فلسطین صدق می‌کند. در همین راستا بیل کلینتون به یک سری توافقنامه در مادرید و اوسلو دست می‌یابد که در هیچ کدام آنها سازمان ملل متحد نقشی ندارد. در ضمن همین خانم آلبرایت است که سرانجام از انتخاب مجدد دبیر کله‌شق سازمان ملل متحد، بطروس قالی، جلوگیری می‌کند. البته جانشین او، کوفی عنان، نامزد دلخواه آمریکایی‌ها نیست، ولی نسبت به این مصری کله‌شق، در مقابل آمریکایی‌ها آدم بسیار انعطاف‌پذیری است.

کوفی عنان کار خود را با اصلاحات سازمان ملل متحد آغاز می‌کند. کوفی عنان با روش آرام خود، یا آن طور که خود این مرد غنایی می‌گوید با "دیپلماسی ساکت"، صدام را در سال ۱۹۹۸ ترغیب می‌کند که به بازرسان سازمان ملل متحد اجازه ورود به کشورش را بدهد. البته صلح زیاد طول نمی‌کشد ولی عنان نشان می‌دهد که دیپلمات باتدبیری است. نظر عموم درباره وی چنین است: "او تجسم وقار عاری از قدرت است." به فرمان او حوادث رواندا و صربنیکا مورد بررسی قرار می‌گیرند و خود او به عنوان کارگردان، مستقیماً در این مأموریت‌های صلح شرکت می‌کند. او معتقد است که سازمان ملل متحد باید از اشتباهات خود درس بگیرد و البته در بیان انتقادات شدید هم خسادت به خرج نمی‌دهد.

زمانی که دوباره اوضاع در کوسوو (KOSOVO) حاد می‌شود، بمب‌افکن‌های آمریکایی در ۲۴ مارس ۱۹۹۹ حملات خود را به صربها آغاز می‌کنند. آنها مجموعاً بیش از ۳۷۰۰۰ مأموریت انجام می‌دهند و البته همه آنها بدون قیمومت سازمان ملل. متحد صدها هزار انسان بی‌خانمان به مقدونیه فرار می‌کنند. وقتی صربها از کوسوو عقب‌نشینی می‌کنند، دو روز بعد، عنان طرحی را ارائه می‌کند که در آن چگونگی تشکیل یک حکومت غیرنظامی، ایجاد پلیس و نظام قضایی برای کوسوو تدوین شده است. در همین راستا سازمان ملل متحد هیئتی به کوسوو اعزام می‌دارد که هنوز هم در آنجا نیروهایش مستقر می‌باشد. این نیروها مسئولیت چاپ تمبر نامه و پاسپورت، و همچنین آموزش پلیس را به عهده دارند و تلاش می‌کنند که یک جامعه مدنی را در آنجا بسازند. در حالیکه وظیفه

نیروهای سازمان ملل متحد در مقدونیه عمدتاً در حکم پیشگیری از وقوع جنگ داخلی می‌باشد.

تیمور شرقی (Ost-Timor) به الگوی سیاست جدید "ساختن کشور" سازمان ملل متحد تبدیل شد. سازمان ملل متحد در ژنوا به ۱۹۹۹ مقدمات یک فراندوم برای استقلال تیمور شرقی را فراهم می‌کند. از تهاجمات دولت مرکزی اندونزی جلوگیری می‌شود و از اکتبر همان سال دولت گذر کار خود را آغاز می‌کند. در این کشور نیز سازمان ملل متحد تمامی وظایف یک دولت را به عهده می‌گیرند. پس از اولین انتخابات، تیمور شرقی از ماه می ۲۰۰۲ مستقل می‌شود. کلاه‌آبی‌ها برای حفظ و حمایت از دموکراسی جدید در همانجا باقی می‌مانند و این بار مانند کامبوج، مردم را به حال خود رها نمی‌کنند.

در آغاز هزاره جدید، سازمان ملل متحد نفس راحتی می‌کشد. ظاهراً این سازمان فاجعه‌های بزرگ را پشت سر نهاده است. اولین موفقیت‌ها در سیرالئون (Sierra Leone)، کنگو و آنگولا موجب امیدواری‌ها می‌گردد. تقریباً تمامی سران کشورهای جهان برای شرکت در کنفرانس هزاره (میلنیوم) به مقر اصلی سازمان ملل متحد می‌آیند. امری که تاکنون سابقه نداشته است. جامعه جهانی جشن می‌گیرد. ولی این آرامش طولی نمی‌کشد.

حملات ۱۱ دسامبر ۲۰۰۱ چهره جهان را دگرگون می‌کنند. کوفی عنان در سخنرانی تسلیم‌گویی خود هشدار می‌دهد: "ما نباید بگذاریم که این واقعه موجب تفرقه ما بشود." همه یک صدا در شورای امنیت این عملیات تروریستی را محکوم می‌کنند. البته جنگ علیه افغانستان بدون قیمومت سازمان ملل صورت می‌گیرد ولی تأیید جامعه جهانی را به گونه‌ای پشت خود دارد. آمریکا که مورد تهاجم قرار گرفته است، حق خود می‌داند که متقابل به مثل کند. و بعد سازمان ملل متحد نیروهای خود را برای بازسازی افغانستان به کابل می‌فرستد.

ولی تجلیل جورج بوش (پسر) از سازمان ملل متحد که در اولین سخنرانش در مجمع عمومی ایراد می‌کند، به یک قید و بند برای این سازمان تبدیل می‌شود. بوش در دومین سخنرانی خود در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲، به سازمان ملل هشدار می‌دهد که اگر این سازمان در رابطه با جنگ علیه عراق تصمیم نادرستی بگیرد، آنگاه "اهمیتش را از دست می‌دهد." اکثریت اعضای شورای امنیت علی‌رغم تمامی فشارها و تقلب‌کاریها به برنامه جنگی آمریکا تن نمی‌دهند. بوش اکثریت را برای حمله به عراق بدست نمی‌آورد و آخرین جنگ (علیه عراق) را با زیر پا گذاشتن قوانین بین‌المللی متحقق می‌سازد.



اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد

مصوبه دهم دسامبر، ۱۹۴۸م

مقدمه:

از آنجا که شناسائی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان اساس آزادی، عدالت و صلح را در جهان تشکیل میدهد.

از آنجا که عدم شناسائی و تحقیر حقوق منتهی به اعمال وحشیانه ای گردیده است که روح بشریت را به عصیان واداشته و ظهور دنیائی که در آن افراد بشر در بیان و عقیده، آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند به عنوان بالاترین آمال بشر اعلام شده است.

از آنجا که اساساً "حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد.

از آنجا که اساساً لازم است توسعه روابط دوستانه بین ملل را مورد تشویق قرار داد.

از آنجا که مردم ملل متحد، ایمان خود را به حقوق اساسی بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجدداً در منشور اعلام کرده اند و تصمیم راسخ گرفته اند که به پیشرفت اجتماعی کمک کنند و در محیطی آزادتر وضع زندگی بهتری بوجود آورند.

از آنجا که دول عضو متعهد شده اند که احترام جهانی و رعایت واقعی حقوق بشر و آزادیهای اساسی را با همکاری سازمان ملل متحد تامین کنند، از آنجا که حسن تفاهم مشترکی نسبت به این حقوق و آزادیها برای اجرای کامل این تعهد، کمال اهمیت را دارد.

مجمع عمومی این اعلامیه جهانی را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل اعلام میکند تا جمیع افراد و همه ارکان اجتماع، این اعلامیه را دائماً در مد نظر داشته باشند و مجاهدت کنند که بوسیله تعلیم و تربیت، احترام این حقوق و آزادیها توسعه یابد و با تدابیر تدریجی ملی و بین المللی، شناسائی و اجرای واقعی و حیاتی آنها چه در میان خود ملل عضو و چه در بین مردم کشورهایائی که در قلمرو آنها می باشند تامین گردد.

مادهٔ اول

تمام افراد بشر آزاد زاده می شوند و از لحاظ حیثیت و کرامت و حقوق با هم برابر اند . همگی دارای عقل و وجدان هستند و باید با یکدیگر با روحیه ای برادرانه رفتار کنند .

مادهٔ دوم

هر کس می تواند بی هیچگونه تمایزی ، به ویژه از حیث نژاد ، رنگ ، جنس ، زبان ، دین ، عقیدهٔ سیاسی یا هر عقیدهٔ دیگر ، و همچنین منشأ ملی یا اجتماعی ، ثروت ، ولادت و یا هر وضعیت دیگر ، از تمام حقوق و همهٔ آزادی های ذکر شده در این اعلامیه بهره مند گردد .
به علاوه نباید هیچ تبعیضی به عمل آید که مبتنی بر وضع سیاسی ، قضایی یا بین المللی کشور یا سرزمینی باشد که شخص به آن تعلق دارد ، خواه این کشور یا سرزمین مستقل ، تحت قیمومیت یا غیر خود مختار باشد ، یا حاکمیت آن به شکلی محدود شده باشد .

مادهٔ سوم

هر فردی حق زندگی ، آزادی و امنیت شخصی دارد .

مادهٔ چهارم

هیچ کس را نباید در بردگی یا بندگی نگاه داشت : بردگی و داد و ستد بردگان به هر شکلی که باشد ، ممنوع است .

مادهٔ پنجم

هیچ کس نباید شکنجه شود یا تحت مجازات یا رفتاری ظالمانه ، ضد انسانی یا تحقیر آمیز قرار گیرد .

ماده ششم

هر کس حق دارد که شخصیت حقوقی اش در همه جا به رسمیت شناخته شود.

ماده هفتم

همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بی هیچ تبعیضی از حمایت یکسان قانون برخوردار شوند. همه حق دارند در مقابل هر تبعیضی که ناقص اعلامیه حاضر باشد، و بر ضد هر تحریکی که برای چنین تبعیضی به عمل آید، از حمایت یکسان قانون بهره مند گردند.

ماده هشتم

در برابر اعمالی که به حقوق اساسی فرد تجاوز کنند - حقوقی که قانون اساسی یا قوانین دیگر برای او به رسمیت شناخته است - هر شخصی حق مراجعه مؤثر به دادگاه های ملی صالح را دارد.

ماده نهم

هیچ کس را نباید خود سرانه توقیف، حبس یا تبعید کرد.

ماده دهم

هر شخص با مساوات کامل حق دارد که دعوایش در دادگاهی مستقل و بی طرف، منصفانه و علنی رسیدگی شود و چنین دادگاهی در باره حقوق الزامات وی، یا هر اتهام جزایی که به او زده شده باشد، تصمیم بگیرد.

ماده یازدهم

- ۱ - هر شخصی که به بزه کاری متهم شده باشد ، بی گناه محسوب میشود تا هنگامی که در جریان محاکمه علنی که در آن تمام تضمین های لازم برای دفاع او تأمین شده باشد . مجرم بودن وی بطور قانونی محرز گردد.
- ۲ - هیچ کس برای انجام دادن یا انجام ندادن عملی که در موقع ارتکاب آن ، به موجب حقوق ملی یا بین المللی جرم شناخته نمی شده است ، محکوم نخواهد شد . همچنین هیچ مجازاتی شدیدتر از مجازاتی که در موقع ارتکاب جرم به آن تعلق می گرفت ، در باره کسی اعمال نخواهد شد .

ماده دوازدهم

نباید در زندگی خصوصی ، امور خانوادگی ، اقامت گاه یا مکاتبات هیچ کس مداخله های خود سرانه صورت گیرد یا به شرافت و آبرو و شهرت کسی حمله شود . در برابر چنین مداخله ها و حمله هایی ، برخورداری از حمایت قانون حق هر شخصی است .

ماده سیزدهم

- ۱ - هر شخصی حق دارد در داخل هر کشور آزادانه رفت و آمد کند و اقامتگاه خود را برگزیند .
- ۲ - هر شخصی حق دارد هر کشوری ، از جمله کشور خود را ترک کند یا به کشور خود باز گردد .

ماده چهاردهم

- ۱ - در برابر شکنجه ، تعقیب و آزار ، هر شخصی حق درخواست پناهندگی و برخورداری از پناهندگی در کشور های دیگر را دارد .
- ۲ - در موردی که تعقیب واقعاً در اثر جرم عمومی و غیر سیاسی یا در اثر اعمالی مخالف با هدف ها و اصول ملل متحد باشد ، نمی توان به این حق استناد کرد .

ماده پانزدهم

- ۱ - هر فردی حق دارد که تابعیتی داشته باشد .
- ۲ - هیچ کس را نباید خودسرانه از تابعیت خویش ، یا از حق تغییر تابعیت محروم کرد .

ماده شانزدهم

- ۱ - هر مرد و زن بالغی حق دارند بی هیچ محدودیتی از حیث نژاد ، ملیت ، یا دین با همدیگر زناشویی کنند و تشکیل خانواده بدهند . در تمام مدت زناشویی و هنگام انحلال آن ، زن و شوهر در امور مربوط به ازدواج حقوق برابر دارند .
- ۲ - ازدواج حتماً باید با رضایت کامل و آزادانه زن و مرد صورت گیرد .
- ۳ - خانواده رکن طبیعی و اساسی جامعه است و باید از حمایت جامعه و دولت بهره مند شود .

ماده هفدهم

- ۱ - هر شخص به تنهایی یا به صورت جمعی حق مالکیت دارد .
- ۲ - هیچ کس را نباید خود سرانه از حق مالکیت محروم کرد .

ماده هژدهم

هر شخصی حق دارد از آزادی اندیشه ، وجدان و دین بهره مند شود : این حق مستلزم آزادی تغییر دین یا اعتقاد و همچنین آزادی اظهار دین یا اعتقاد ، در قالب آموزش دینی ، عبادت ها و اجرای آیین ها و مراسم دینی به تنهایی یا به صورت جمعی ، بطور خصوصی یا عمومی است .

ماده نوزدهم

هر فردی حق آزادی عقیده و بیان دارد و این حق مستلزم آن است که کسی از داشتن عقاید خود بیم و نگرانی نداشته باشد و در کسب و دریافت و انتشار اطلاعات و افکار ، به تمام وسایل ممکن بیان و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد .

ماده بیستم

- ۱ - هر شخصی حق دارد از آزادی تشکیل اجتماعات ، مجامع و انجمن های مسالمت آمیز بهره مند گردد .
- ۲ - هیچ کس را نباید به شرکت در هیچ اجتماعی مجبور کرد .

ماده بیست و یکم

- ۱ - هر شخصی حق دارد که در اداره امور عمومی کشور خود ، مستقیماً و یا به وساطت نمایندگان که آزادانه انتخاب شده باشند ، شرکت جوید .
- ۲ - هر شخصی حق دارد با شرایط برابر به مشاغل عمومی کشور خود دست یابد .
- ۳ - اراده مردم ، اساس قدرت حکومت است : این اراده باید در انتخابات سالم ابراز شود که بطور ادواری صورت می پذیرد . انتخابات باید عمومی ، با رعایت مساوات و با رأی مخفی یا به طریقه ای مشابه برگزار شود که آزادی رأی را تأمین کند .

ماده بیست و دوم

هر شخصی به عنوان عضو جامعه حق امنیت اجتماعی دارد و مجاز است به یاری مساعی ملی و همکاری بین المللی ، حقوق اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی ضروری برای حفظ حیثیت و کرامت و رشد آزادانه شخصیت خود را ، با توجه به تشکیلات و منابع هر کشور ، به دست آورد .

ماده بیست و سوم

- ۱ - هر شخصی حق دارد کار کند ، کار خود را آزادانه برگزیند ، شرایط منصفانه و رضایت بخشی برای کار خواستار باشد و در برابر بی کاری حمایت شود .
- ۲ - همه حق دارند که بی هیچ تبعیضی ، در مقابل کار مساوی ، مزد مساوی بگیرند .

۳ - هر کسی که کار می کند حق دارد مزد منصفانه و رضایت بخشی دریافت دارد که زندگی او و خانواده اش را موافق حیثیت و کرامت انسانی تأمین کند و در صورت لزوم با دیگر وسایل حمایت اجتماعی کامل شود .

۴ - هر شخصی حق دارد که برای دفاع از منافع خود با دیگران اتحادیه تشکیل دهد و یا به اتحادیه های موجود بپیوندد .

ماده بیست و چهارم

هر شخصی حق استراحت ، فراغت و تفریح دارد و به ویژه باید از محدودیت معقول ساعات کار و مرخصی ها و تعطیلات ادواری با دریافت حقوق بهره مند شود .

ماده بیست و پنجم

۱ - هر شخصی حق دارد که از سطح زندگی مناسب برای تأمین سلامتی و رفاه خود و خانواده اش ، به ویژه از حیث خوراک ، پوشاک ، مسکن ، مراقبت های پزشکی و خدمات اجتماعی ضروری برخوردار شود؛ همچنین حق دارد که در مواقع بیکاری ، بیماری ، نقص عضو ، بیوگی ، پیری یا در تمام موارد دیگری که به عللی مستقل از اراده خویش وسایل امرار معاشش را از دست داده باشد ، از تأمین اجتماعی بهره مند گردد .

۲ - مادران و کودکان حق دارند که از کمک و مراقبت ویژه برخوردار شوند . همه کودکان ، اعم از آن که در پی ازدواج یا بی ازدواج زاده شده باشند ، حق دارند که از حمایت اجتماعی یکسان بهره مند گردند .

ماده بیست و ششم

۱ - هر شخصی حق دارد که از آموزش و پرورش بهره مند شود . آموزش و پرورش ، و دست کم آموزش ابتدایی و پایه باید رایگان باشد . آموزش ابتدایی اجباری است آموزش فنی و حرفه ای باید همگانی شود و دست یابی به آموزش عالی باید با تساوی کامل برای همه امکان پذیر باشد تا هر کس بتواند بنا به استعداد خود از آن بهره مند گردد .

۲ - هدف آموزش و پرورش باید شگوفایی همه جانبه ای شخصیت انسان و تقویت رعایت حقوق بشر و آزادی های اساسی باشد . آموزش و پرورش باید به گسترش حسن تفاهم ، دگر پذیری و دوستی میان تمام ملت ها و تمام گروه های نژادی یا دینی و نیز به گسترش فعالیت های ملل متحد در راه حفظ صلح یاری رساند .

۳ - پدر و مادر در انتخاب نوع آموزش و پرورش برای فرزندان خود ، بر دیگران حق تقدم دارند .

ماده بیست و هفتم

۱ - هر شخص حق دارد آزادانه در زندگی فرهنگی اجتماع سهیم و شریک گردد و از هنر ها به ویژه از پیشرفت علمی و فواید آن بهره مند شود .

۲ - هر کس حق دارد از حمایت منافع معنوی و مادی آثار علمی ، ادبی یا هنری خود برخوردار گردد .

ماده بیست و هشتم

هر شخص حق دارد خواستار برقراری نظامی در عرصه اجتماعی و بین المللی باشد که حقوق و آزادی های ذکر شده در این اعلامیه را به تمامی تأمین و عملی سازد .

ماده بیست و نهم

۱ - هر فردی فقط در برابر آن جامعه ای وظایفی بر عهده دارد که رشد آزادانه و همه جانبه او را ممکن میسازد .

۲ - هر کس در اعمال حقوق و بهره گیری از آزادی های خود فقط تابع محدودیت های قانونی است که صرفاً برای شناسایی و مراعات حقوق و آزادی های دیگران و برای رعایت مقتضیات عادلانه ای اخلاقی و نظم عمومی و رفاه همگانی در جامعه ای دموکراتیک وضع شده اند .

۳ - این حقوق و آزادی ها در هیچ موردی نباید برخلاف هدف ها و اصول ملل متحد اعمال نشوند .

مادهٔ سی ام

هیچ یک از مقررات اعلامیهٔ حاضر نباید چنان تفسیر شود که برای هیچ دولت، جمعیت یا فردی متضمن حقی باشد که به موجب آن برای از بین بردن حقوق و آزادی های مندرج در این اعلامیه فعالیتی انجام دهد یا به عملی دست بزند.

کتاب‌های چاپ شده:

- ۱) تاریخ احمد شاهمی : تالیف محمود الحسینی ابن ابراهیم الجامی
- ۲) پنج مقاله از مارکس و انگلس در باره ایران و افغانستان
- ۳) چرا جنگ؟، انشتین و زیگموند فروید
- ۴) جرقه‌ء آذر، گزیده اشعار باقی قایل زاده
- ۵) سپیده‌ها اینجا آرام اند - از مشعل حریر
- ۶) در نفی اعدام، مارکس و انگلس
- ۷) از امان الله تا کرزی (از سال ۱۳۰۳ ه. خ. تا سال ۱۳۸۲ ه. خ. نظریات و بررسی‌ها قوانین اساسی افغانستان و برخی قوانین اساسی کشورهای مختلف و میثاق‌های جهانی)
- ۸) کوچه‌ما، اثر داکتر اکرم عثمان
- ۹) داستان - پیراهن نیلی و شب - از مشعل حریر
- ۱۰) پته خزان، محمد هوتک بن داود به زبان (پشتو و فارسی)
- ۱۱) تواریخ خورشید جهان سنه ۱۳۱۱ هجری (جناب شیر محمد خان صاحب مرحوم گنداپور ابراهیم زئی)
- ۱۲) بحران کنونی افغانستان و جیوپولیتیک، از فاروق روشنا
- ۱۳) اقوام افغانستان، هنری والتر بیلوی، علامه ملا فیض محمد کاتب، پروفیسور جی. دبلیو. لیتز
- ۱۴) «دیورند»: «پایان خط» نزدیک می‌شود! (میخ‌آخر بر تابوت «تابوی» دیورند) عزیز آریانفر
- ۱۵) رازهای سر به مهر تاریخ دیپلماسی افغانستان، نوشته شماری از دانشمندان روسی، گزارنده: عزیز آریانفر
- ۱۶) - «ابرهای آشفته و سیاه برفراز آسمان افغانستان» از عزیز آریانفر
- ۱۷) - از مجمع ملل تا دولت جهانی (تاریخ سازمان ملل متحد از کور نیلیا فوکس) مترجم - حامد یوسف نظری
- ۱۸) - - از بابل تا بغداد (تیا فیدلر) مترجم: حامد یوسف نظری

کتاب‌های آماده چاپ:

- ترور چیست و تروریست کیست ؟ از : حامد یوسف نظری
- چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان - زنده یاد اکرم یاری
- فدرالیزم در افغانستان (داکتر عنایت الله شهرانی و لطیف پدram و حامد یوسف نظری)
- نبرد افغانی استالین (سیاست قدرت‌های بزرگ در افغانستان و قبایل پشتون) - از داکتر یوری تیخانف استاد دانشگاه پیتمک « گزارنده - عزیز آریانفر »



حامد یوسف نظری

نشانی انتشارات کاوه: **Hamed Yussuf Nazari**

۵۰۲۵۹ Pulheim (Germany) Konrad-Adenauer Platz ۹ -

Tel-۰۰۴۹-۲۲۳۴-۲۷ ۶۸ ۴۵ Fax-۰۰۴۹-۲۲۳۴-۲۷ ۶۸ ۴۶ www.kaweh-verlag.de

Kaweh-verlag@gmx.de